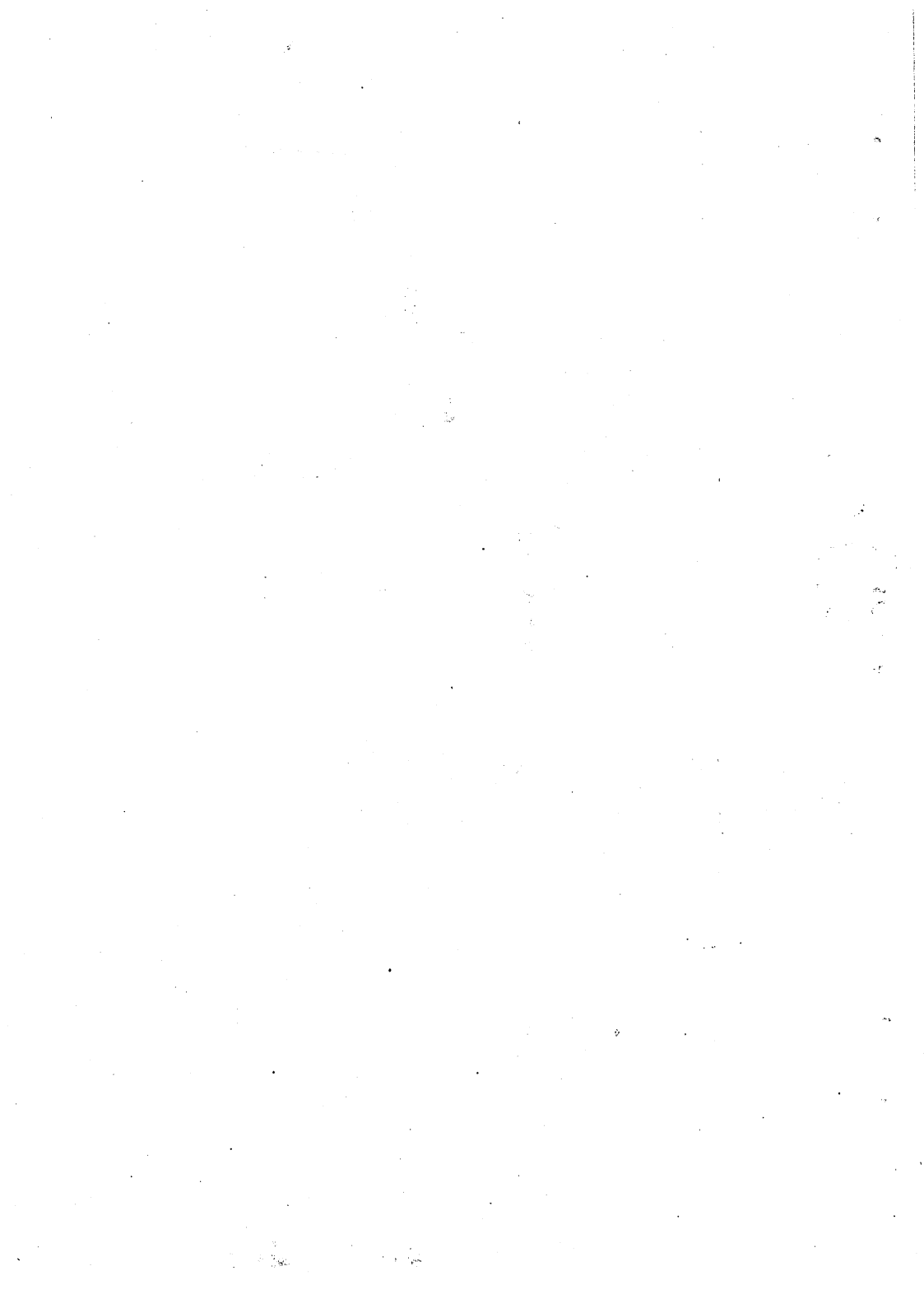


مجموعه مکاتیب حضرت عبدالعظیمؑ

۸۹

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهر اشرف ۱۳۳۳ بدیع

ایم مجموعہ کا تیب مبارک حضرت عبداللہ صبر ثناء درخط
مصفا علی اللہ کا میرزا حمید علی اسکونری باشد خود آفریم
بخط ہی آنا در امر ایران تقسیم فرمادند



الله ابهي

الحى هو لا عباد نؤفدك افلا تهم بنا ويحك وانصرم جبل
اصطبارهم لحرهم عن شاهد انوار طلعك وانجم دموعهم من هجان
الاشواق العيشة ~~تسبب~~ واصطبرم نيران الحسرة في احشائهم بما احده
شدائد الفراق عن ساحرة نرفيدك اى ريب ادرهم بنفحات قدسك
وانهم بابان انك وفور قلوبهم بلوامع اسرارك وطهر نفوسهم
بمغسل بارد وشرب من نهارك وانوار بصارتهم بشاهد ايمانك وشرح
قلوبهم بظهور بيانك واشدد اذودهم بيقونك وهو ظهورهم بقدرتك
واحتظهم في كهف حفظك وحمايتك واحرسهم بعنايتك واجعلهم
معالم مثالك وحرر اسرهم عنك انك انك المقتدر العزيز القابل
القادر المهيمن القويوم اى بارز الهى صبح است ومانحها بنفحات رباب

یا فنیاء الله بنشر نجات الله علیکم یا اصفیاء الله باعلاء کلام الله
 علیکم یا انبیاء الله بالتمسک بمشاواته فان الوفا سبب فاطم
 سریع الاقضاء فلا تضیعوه فیما لا ینفعکم ولا یجربکم شیئا
 ای پروردگار این بند ضعیف را باد و سنان در اسباب عبودت
 مفر و مای بخش یا بشر و طعبودت فایام و جان و دل و تن
 در کمال سرودتار خاتم نون معطی و مؤید در جمیع شئون مع
 برادر مراغه جانب منج و خیر علیه یا الله الابرار مد خط نمائید

مواظبت

ای سلسل و خیل جلیل نامرات ملاحظه کردید معانیش شرح و تشریح
 بخشید زیرا که باران طی بود و وصف خلوص و صفاء و وفا و اجاب
 جمال بقره البینه فوسیکه در ظل اسم اعظمند یا بچین باشند ولی
 اسب چینی که باران هر یک چون نسائم صبحگاهی در قنات اطفا
 سبب بیداری و آگاهی دیگران کردد زیرا الهیوم مند ملکوت ابدی
 شایع بر مخلصین از مبلغین است زیرا این سپاه روحانی در عهد
 حربند و منظور نظر پادشاهی لهذا بدد کاجمال ابدی معجز و نیاز
 مینماییم که اجابایان اهلیم کریم را در جمیع شئون موفقی و مؤید فرما

الهم

الحمد لله ربك قدس در جمیع افاق و بلند است و صفت حق مشهور
 در شرق و غرب ای حیوانت هت است و هنگام طائفان
 و قیام بروی محبوب روحانی و اما تصور عبد البهاء در سخن ^{سائل} پرورد
 از کثرت عوائل و مشاغل و شدت فتنه و فساد و غرور اهل قیوم
 خدا هدایت فرماید که فرصت و فقهی استایش نهند جمعی هستند
 بی کار و مشرک و اسود نه بلبل یعنی نه زنبیل نه نسبی نه نقدی
 نه لعی نه مشقی نه زحمی نه تجاری نه صناعتی نه فالاحی شب و روز
 در فکر فتنه و فساد هر روز از این ایات مادی فساد بیرون
 آید و عبد البهاء فردا و جلد با احم شرق و غرب در هر نقطه ^{که}
 دار کوی در سموره امریک صف جنت بنا آید و کوی در مطون و او یک
 در میدان خوب در آید کوی در هر نقطه ایران هجیوم و رجوم اهل قیوم
 پروازد و کوی بدافع اهل بیان بچیزد کوی در هند و سنان سپاه
 پناه گردد و کوی در رنگون و سواحل همچون لشکر و فتن کشد
 شب و روز سخاوت و مجاویات و حل سائل و فتح عزائم و
 جواب مصلحت پر داند و اما مستمرا لیلانها را اس فساد اهل قیوم
 در هر نقطه بنشانند و دفع شبهات کند و جواب منتابهات دهد

روزی در حکومت محله فساد کنند روزی دیگر در مرکز ولایت بواسطه
 خوانان انش مضر ثبات افزونند و فساد های سر به که اسباب تبعید
 و نفی و سرکوبی مرکز مضاف است بحجری دارند بومی کفایت بر وجودی
 بسفارت دولت ابد مدت ایران فرستادند و انواع مضر ثبات و برها
 بزبان داند و حال آن خود در سفارت دولت علیه در طهر
 با انواع فتن و فساد در اسباب قتل و بلاد آنرا این مظلوم کوشد و با مرکز
 نفس بخاطر مری در این خصوص مجاب و منبسطند و شب و روز در این
 قضیه بکوشند تا حدیچه مفید فرماید و فضا چه امضا کند اگر
 آنان در فساد و فتنه اند الحمد لله عبد الهیاء در اصلاح و افلاح
 شب و روز مشغول اکو آنان دم این مظلوم را هدر نهند این سب
 سامان در فکر خلاص و نجات کل و راحت و اسایش عموم آنها
 نشر نجات و اسباب حیات شمرد این عبد و روح الهی است
 و سب نجات داند آنان قضیه و در سوانی امر الله و مستر است
 اعدا اعلیٰ مغفرت بخارند این عبد نشر نجات و اعدا کلام الله
 ملازم عبودیت داند از الله لا یصلح عمل الفساق ملاحظه فرمایند
 که اهل قیود و اصحاب غرور ناخجال مقدار خود بی شماری داشتند

غایب

غافل را هوشیار نمودند و با خضرت را بیدار کردند اولاً يك نفس را
 شلبلخ نمودند لا والله جز آنکه در فتنه های کبر و غرور و وسوسه های غیر
 شروع در اغوای نفوس کوشیدند و او را از شبهه های مظلمه
 نمودند و با طرف انتشار دادند تا بپایان مشاؤون الهی و پران نماز
 و تسبیح و تفریق در میان احتیای و محو نداشتند اینست هفت عشرت
 و شجاعت و شهامت اینها بغرور و چون در جمیع نقاط عالم رخا
 و خاصر گشتند و غلامشای موج و آفاق زد و فساد و فتنه و فتنه
 در نزد اولیای امور سیاسته قیام نمودند تا عبدالمجید از میان
 بردارند و میدان از برای خویش مهیا سازند و باطل ماه مهیو
 اگر چه عذب فرات مفعود کردد اهل ذائقه الهیه کرد ملح اجاج بگرد
 و شعله نورانیه اگر خاموش کردد پروانه حول ظلمات طواف نکند
 این تدبیر خیر حضرت است بار و با وجود این مشاغل و بلا نهار و مناعب
 عبدالمجید چگونه بخاطر مستمر با هم یک از الحجاب در هر نقطه بود
 الحمد لله چون بحریه پایان گشته اند و المیاء علیک ع

برای تبریز ضابطه حریه این من تصادمه الاله جبر المهد علیه السلام آره او سخن

هو الله رب ورجلانی ان هذا العبد یذکار من عبدک الذی کان یزول

عليه ظناً لبطانك عن رحمتك ومنظوراً بنظرات طرف الاطراف
 بين ربك ولم يزل كان خادماً لأمرك ناسراً لذكرك وناصراً لخلقك
 وهادياً لعبادك ومنادياً باسمك وخادماً لملكك اى ربك الحمد بما
 جعلك هو الآخر خلف ذلك السلف الصالح وجعلهم يناسبن بذلك
 الشخص الخطير الشهير بحبك في الافان اى رب وفهم في جميع الامور
 والشؤون واجعلهم ايات وهيبك بين العوالم وانصرهم بجنود من ملكوت
 فلك باحتمى وبافقوم واشدد ازرهم على خدمتك بارئ الخون ونور
 جبرهم بشاهد ايات عظمة امرك انك ان المفسد والوجع ع ع

هو الله

اى نبأ انسان مقدس جمال اعلى وشريك وسهم در عبوديت انسان
 مقدس عبد الهيات عليك نأ والله الحمد لله چون مضاعف بجوار رحمت
 كبرى يد بزرگوار و دو ملكوت ابهى باسان مبارك مقبول و بخدمت
 عبده الوهيب موقر و مويد و مشهور و داف لهم بدو اعلى بحسب جمال
 روحى الاحياء الفدا شهير و دو ملكوت احدث حضرت كبرياء نبأ
 مقبول خطير شكر كرم جمال قدم واسم اعظم را كه بغير موهبت ان خاوند را
 اكمل خدمت انسان احدث بر سر نهاد و بنهادى بجهت ان دو زمان

عقل

نهاده که ابدالاباد بنیانش همنان کبوانست و کنگره اش متصل باسمان
 از فضل رب المبتان امیدوارم که در هر شتون موفق باشد ع ع
 بواسطه جذب مایه زاجیر ^ع براد بریز جذب مایه زک خوش بین جذب مایه زوق ^ع
 متقان جذب عزیز جذب مسک جذب مایه اهد جذب مایه زاجیر ^ع جذب مایه زاجیر ^ع

صوائف

ای نفوس مبارکه اگر در هر دمی صد زبان بگشایند و هر زبان هزاران
 نطق نمایند که از عهد شکر عبادت و هدایت حضرت رحمانت برداشند
 ممکن تر و پرامون تر بر علق حلفی موجودات کشند و موفق بر هدایت
 گری شدید کاس الطاف از دست شایزگ الست نوشیدید و صهباء
 حیات و در سخنان عشق جمال الهی نوشیدید در حلقه خاصات
 در آمدید و از شهدایان دلبر لاهوتیان کشید کوس محبت الله بگو ^ع
 وضایع دلوار از ماسوی اهد بروئید و در عرفان بقتید و از یقینان
 بشنیدید و بگفتید و فت فرح و سر و است و حکام جذب و طرب بوم
 الشور که نواج عبودیت جمال الهی و نیز که حضرت اعلی در وحی اعبادها الفدا
 بر سر نهادید و در جمیع شهرت داران مفتخر و مباحی کشید و هذا هو السلطنة
 الایمة الفراء السیمة الآثار ع ع

بلان جناب هو الله اما حسن عليه بيها الله
 ای سیدک در سبیل الهی هر چیزی بکاران ستم ریند و ظاهر است
 سهم و سنان رواداشند بکے لعن نمود و دیگری طعن یکی ترا و جفاست
 گفت دیگری مستحق هزار بلاست فریاد کرد بکے عذاب حکم کرد دیگری
 بشکجه و قتل و عذاب فتوی داد ولی کل این مصائب در سبیل معنی
 المواهب بود لهذا باید سرور باشی و مشغول و منون باشی و خوش شود
 که الحمد لله مدد و محبت جمال قدم روح الاحبانه الفدا هدف نبر است
 و صد لؤلؤ و فوا اذین در محبت حضرت احدیست دید و مستند در
 حضرت کشید این در مان بود نبرد و صفا بود در جفا ای کاش من
 بلا با دو این راه بر عبدالیهما وارد تا اذی جمع دو سنان جمال قدم کرد
 هو الله نبر جناب فا هو الله مبر علی اکبر اسکون علیها بیها الله
 ای زنده عالم مشهور بشیدانی الحمد لله در سبیل محبت الله در خانه نبو
 دادی نامشهور و جهان کردی و شهرفا و بی نام بجویدت اسنان قد
 معونی شرف و غرب و وسوای خاص و عام خلیفه تانی دردی شکست
 و از شکستکے مظلومیت حضرت علوی را تا ابد الهی ثابت و مفرد نمود
 حال ملاحظه کن از شکست غیبی ساختن بود لهذا این سوخان نزد حدیث

بافزون

باختن است و البهاء عليك ع ع جميع دوستان
و ناران را بعون و عنایت ملائکوت الاهی بشارت دهد و البهاء علیه
اهل البهاء الثابین علی المساف ع ع

هو الله نیرین جناب هو الله خا ط باشد علیه بهاء الله
ای مقبل و مقبول در گاه احدیت هیکل انسانی را بر از نوزین قیام
و ذاب بخش بر زان و موهبت رحمت است و این شخص معطر پیرهن
هدایت است که در آن طیبه اش شرق و غرب را خوش بوی و معبر
بنماید پس حضرت پر موهبت را سناش و نیایش کن که از این دنیا
فرود و سالی بر فاست و ذاب لطیف و حلال پوشانند و در کمال سرور
و جود این خلعت بر لطافت را در بر بار و نایح عنایت و بر سر نه و شج
روز بدوختن این خلعت بر فاست دیگران بهر دانه و پوشات
نامظهر نایند کردی ع ع

ارض خا بواسطه جناب ابی احمد ابن المنصا حضرت نسیل فانی
احبای الھی علیهم هو الله بهاء الله الاهی ملاحظه نمایند
ای دوستان بهاء و ناران عبد البهاء چون نغمه جان بخش است و انفا
والفت و محبت احبای خراسان بشام ابن معکف استان بحال الاهی رسد

درناغ معطر شد و مغز مغز کشت محفل شبگیر نشد و اینچنین روحانیان
 فرح آنکه که الحیده با شرا و نور عنایت رب مشان دلبر وحدت
 اصلیه و الف و روجه شاهد اینچنین و شمع روشن محفل یاران
 کرده و کل در نظر جناب احدیت در کمال فرح و سرور و بند این مطرب
 از کجاست که این نغمه ساز کرده و این بلبل آغاز باری از این خبر چنان
 وجد و سرور و بلبلوبیخ دارد که بخوبی و نفوس پر از ذکرش ^{ست} عاجز است
 این نه کار فم و او دانست و نه شیوه نفس اهل بلاغ باری ^{حیا}
 الهی اعدا چون و حوش صحر و حشرات غبار و ذاب پیدا و بجمیع قو
 محتاج و اهل نور و اصحاب غرور در نهایت فتنه و فساد و افتراء
 و بغض و عبد البهائم فرید و وحید در دست اهل جنای است
 نترک دهند و کوی همت الهامک در نفسی که مرکز بغضنا نامند و کوی
 مروج ضلالت بنهنگی که بطغنه و استیغزاز مرکز پیمان گویند و کوی
 بنهنگان جنایان کشانند که بیس فساد و خوانند و مروج هرگونه
 فساد و خطا که صد ساله بر داشته و جمیع اعمال فیه و احلال
 و صباح نموده و کوی فتوی بر فتنش دهند و سوف بیعت الله علیه
 من لا یرحمه و اخفا حجاز او مشهور نگارند و کوی معلوم است که ^{الیه}

درجه نوره

در چه طوفانی بیابان و سلسله جز محبت و اتحاد و یگانگی احباب و امتداد
 کلام الله نه لهذا این خبر بسیار با ثمر بود و سبب فرح و سرور و وجود
 کردید و البتة علیکم ع ع

هو الله

پایان از حق و الله لیسر المبتاق آنچه حرف و فرموده نموده بودید ملاحظه کردید ^{ها}
 در خصوص اتحاد حرف و فرمود شد این امر اساس دین الله است و اگر این محکم
 نگردد عاقبت بنیان بکلی برافتد و کل نفوس در خسرتان زمین افشند
 البته در این خصوص جهد و سعی شده تا بدانند که الزم امور است
 زیرا که اگرها بزرگ در پیش است و عدم اتحاد آبادی و عدم الفت و سنا
 با یکدیگر مانع و خاندان گشته و اگر چنین بماند و فترت و دست خواهد رفت
 و مزید شمری نماید و سبب ندامت و پشیمانی کل کرده و مذلت عموم و
 احاطه نماید و در دندار که این کار نباشد این بعد نهفت تا از ^{هون} و
 از عدم الفت باوان دارم و بهیچ سخن و مغموم که وصف نتوانند
 در اظهور مظاهر عقده سه صیغه الفت و اتحاد است چون این تدبیر منسلب
 کردید دیگر چه خواهد نماید با در حق البته صد البته ندان که این کار را ^{شد}
 که در میان بازان قلبی محبت و الفت جیفه حاصل کرده نه لفظی و کل ^{بسیار}

واختر له ما هو خيره في الاخرة والاولى وثبت قدمه على صراطك المستقيم
انت العفو والرحيم ع ع بار رحيم و جناب محمد اكبر برسان و محمد باقر
ع ع

هو الابهي

ای مجذب بجله الله طهارت و تقدیس ذات انسان من الهی است
واعظم وسیله وصول درجات عالیہ غیر مشاہی و این جوهر لطیف
و نطفه حیر در ظاهری در باطن بسیار محبوب و مقبول و در عالم
وجود از جمله شئون جسمانی که تعلق و تاثیر در مراتب روحانی
دارد لطافت و لطافت و طهارت است چون بجمل پاک و طیب
داخل شوی پاک نفع روحانی است تمام نمایی لهذا در این کوه عظیم
این امر تمام افواج را نصابت تا کبد جلال قدم روحی لا یقانه فدا
فرموده اند اما اصل تقدیس و تنزیه و پاکی طهارت قلب است
از جمیع ما سوگند الله واستعمال بیفتات الله این است که مغزینا بدین جهت
اوراد و ذکرها و رفا و احدا و خالی فی خدمتک سرمداً همتاً لمن
فاز بهذا المقام الاعز الاعلیٰ عبد الله عبید

هو الابهي

یا احبا الله واصفیانہ و موجدی نفعانہ اگر قدری تفکر نماید

و در حفظ امور نفوس و تدبیر کنند ملاحظه نمایند که در چه
 در بای به پاپان لطف و احسانه بنظر ورید و در چه خست و ضوا
 مخد نامی مرضع بجا هر ملکوت بر سر دارد که از فون فرودان
 بگذرد و خلعی در بردارد که از حلال و شایب سلطنه فرودان
 در هر اهر ناج بیاراج رود و الحان ناج چون سراج در زجاج
 ابدیت و سرمدت بدخشد و هر دبای زیبایی و سندی
 و اسب فی غایت کهنه و عیب و پاره پاره کرد و الحان
 ردا غراء روز بروز برونی و لطافت افزاید و فاست
 لابس را با عدل نهال به مال بیاراید پر شکسته این
 اکمل جلید که بر سر دارد و یاد اش این ردا عظیم که در بر
 دارد در عبودیت اسان مقدس با عبد الاله شریک و
 ستم کردید زیرا نزد او در پیهم پادشاهی اسان مقدس
 و افسر جهان بنای عبودیت درگاه جلال قدم و این عبودیت
 نقحان الله است و اقامت بیست و مشاهده امان و اضحا
 و فسر کلمات و ترویج بشارت است و کشف سجات اسان
 و حزن حیات اهل احتیاجت و تبلیغ اسم الله و صفات مع

هو الأبهى

الهي اله اني انوسل اليك بجمال عزا حديتك ان تؤيدني على عبودتي
عبيد فديك وتصرتني على خدمتك احبائك وفقدت لوما هو يترتب
الى ملكوتك الأبهى وبعيد عن شئون النفس والهوى ويجعلون ^{ليتنا} ^{لنا}
مخلصا في جميع الأحوال والأحيان انك انت المفضل والغزير المفضل

المناف ع ع

هو در محفل شور هو الله مفتوح كرد

رب و مؤيد كل جمع انقذ لاعلاء كله و رحمتك و مؤيد كل عبدة
انقذ على خدمت عبدة فرديتكم اسلك بجمال المنسرفي عوالم
غيبك الأبهى ان تشمل هو لا الحظاك عين رحمتك و تؤيدهم
بشد الفوى و شدد ازرهم بقوتك النافذ الجارية في كل الاشياء
انك انت سمع الدعاء و انك اعلى كل شوقدبر اليوم محفل شور

اهبت عظيمه و لزمه ميت فوته بوده و بر جميع اطاعت فرض و واجب
في الخصوص كه ارکان اباد عالم هستند و لى بايد بنوعى هذا كره
و مشاوه كره كه اسباب كدورت و اختلاف في فراهم نيايد و ان ابا
حين عقد مجلس هريك بجمال عزت روى خوش را بيان و كشف بها

نماید اگر بگری مشاورت میکند ابتدا او ملکه نشود زیرا تا بحث در
 سائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و باره خصیصت شعاع ^ط ساع
 از تضادم افکار است در نهایت مذکره اگر اتفاق اول حاصل
 گردد دفع المراد و اگر معاذ الله اختلاف حاصل شود با کثرت او افراد
 دهند و چون فرارهای شور و اجتناب بعضی استنکاف ^{ند} نماید
 اجزایا کی معاینه و بخار له نماید سکوت کند و باین عبید فرم دارند
 و در آنکه مذکره در محفل شور را کسی بنا بدینفل کند و در بدین اجتماع
 باید طلب ثبوت و خاص بجهت اعلم حضرت شهور بار ^{ند} نمایند و الناس ^{ند}
 نام بجهت حضرت صدارت پناه میکنند و ابتدا در مجلس شور از امور
 سیاسته دم نزنند بلکه جمیع مذاکرات در مصالح کلیه و جزئیه اصلا
 احوال و محبت اخلا و تربیت اطفال و محافظه عموم از جمیع جهات
 باشد و اگر چنانچه نفسی بخواهد کلمه از تصرفات حکومت و اعراض
 بر اولیا امور نماید دیگران موافقت نمایند زیرا امری است و افضلیا
 تعلق با امور سیاسته نبوده و نیست امور سیاسته را جمیع با اولیای
 امور است چه تعلق بنفسی دارد که باید در تنظیم حال و اخلاق و
 ثبوت بر کمالات گوشند باری هیچ نفسی نباید که از کلمه خود خارج
 شود

هو الله - اول فریضه اصحاب شور خلوص نیت و نورانیت هضمه
 وانقطاع از ماسواک الله و انجذاب بنفحات الله و خضوع و خشوع
 بین احباب و صبر و تحمل بر بلا و بندگی عبیه نامیه الهیه است و چون
 باین صفات موفق و مؤید گردند نصرت ملکوت غیبیه اشخاصه نماید
 تا آن فریضه اثبات و حدیث جمال غیبیه بھی و مظهریت کامله ربانیه
 حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کنونی و باطنیه
 تعریفه صحیح عبدالیه با بدون شائبه ذکری دون آن و هذ
 غایب الفصو و منها معاز العلیا و خبی لماوی و هی نور و رحمة
 و منیه قلبیه و شفا صدق و فرقه عینی و رؤا غلی و بود لوی
 و بر عقلی و بن اعتقاد بغير هذا فقد خالف عبدالیه تا آن فریضه
 شریح احکام الهیه در بین احباب از صلوة و صیام و حج و هوق
 و سایر احکام الهیه بالتمام و همچنین در انما شوق و شکر نفس
 کل احبابا بوجوب نصوص فاطمه الهیه بر طاعت و خدمت سر پر
 سلطنت عادل شمر باری و صداقت و امانت در خدایا العلیا
 داد پرورد نا جلداری و تمکین از اولیا امور حکمرانی و ابع فریضه
 حفظ و صیانت عموم احباب در جمیع موارد و مواقع و نشست امور

عموماً از فیله تربیت اطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم علوم نما
 از جمیع نجاشات و ناسپس مدارس و مکاتب بجهت دکور و انانیت
 و تکفل فقراء و ضعفا و صغار و ایام و اراذل و اباغی و ندب و رستا
 صنعت و کسب و توسیع احوال عموم خامساً ضعیف عموم از آنچه سبب
 فتنه و فساد و عدم مداخله در امور سیاسته بالکلیه و عدم مکالمه
 در این خصوص و لوبشی شفه و دلالت بر نیکان در جمیع احوال و سکن
 و محبت و دوستی با عموم سادساً مدارا با اهل فنور و نسبت به جمیع
 و مسائل در ارتجاع ان نفوس بر میان حضرت رحمت ع ع

هوا لابی

ای جمیع در امور جزئی و کلی انسان باید شورش نماید تا با آنچه موافق
 الطواع نماید شور سبب تبصره در امورات و مهمون در مسائل محمول
 انوار حقیقت از رخ اهل شورش طالع گردد و معین حجاب در
 چنان حقیقت انسان جاری گردد انوار عزت فدیهر بنا به
 وسعت وجود با ثمار بدیهه مزین شود ولی باید احصای شور
 در نهایت محبت و الفت و صداقت یا بلکه کسی باشند اصول شور
 از اعظم اساس الهی و باید افراد ملت در امور عامه نیز شور نمایند ع ع

هذا بارئ المشا والاح على الافق ^{على} أم الكشف للبراع عن وجوه
 بلوح بنور الاشراف ام كوكب القم القديم من النبا العظيم سطح
 وابرون واشرف والاح في الافق المبين ووضع الصراط المستقيم
 وبين الرشد من الفخ الذمهم وامناز نور الهدى من ظلام الضلال
 البعيد وارفعت راية الايات على اعلى صروح الينان تخفق
 بارياح المشان القديط فربون مستبشر بنجات الله وفربون
 ولوا لوجهه وفرقا هاردين وانك انت يا حبيب هذا الغريب شمر
 عن ساعد الجهد الشديد وثبت الذين امنوا على هذا المشا الوشوق
 وفوقلوب المؤمنين حتى هموا على الصراط السوي في هذا المنهج القويم
 نالوا الحق اذ ازلت لقدم لبرها الفراق الا في فخر الحجة وعذاب
 السعير والبها عليك وعلى من ثبت ونبث في هذا الروض الهيمع

اشد ابهي

اي باران اليوم يوم الحاد وانفاسك وخلوص دوا من برافان
 وقت جانفناست وانقطاع ازهرام ونشانه روز اسفاضة
 از فوضات جمال قدم روجي لاجانه الفداست وقت استنصبا
 از ملكوت اسم اقدس بجي روجي عينه المقدسة الفدا مارا اسدينا

بود که دوستان و یاران الهی شب و روز از شدت غلبه صاحب
 مغایفه و مصافحه و ملاحظه و مجامع نماید نه منافع و مجادله
 و مباحله اینچنین حال است که جالب صد هفتاد مضرت است این
 چه فطرت است که علت این همه حزن و کدورت است اگر اختلاف در مقام
 این عبد است فلم باستان مقدس و آنه فلم لو یعلو نه عظیم که معانی
 جز وجودیت محضه صرفه خالصه از هر تصور نداشته و ندادم هند
 بجای من بوم رضاعی من شدی رحمة الله و هند طینی من ذنوبه
 اظهاری و تریبیه فی محال الطاف الله از فضل وجود ان سر وجود
 امیدوارم که بر آنکه مقدسه وجودیت ان معرفه مطهر آفاق را معطر
 تمام و آنچه از این فلم صادر باقی و برقرار خواهد شد جمع بقوت
 و سائیش از عالم اسما و صفات است ولی وجودیت حقیقت ^{حقیقه} شایسته
 مقدسه از عالم محسوسات است ام الکتاب است نه بجهت الله مایه شایسته
 و اگر اختلاف بجهت حمایت اهل فتور است از حق مطلبیم که چنان شود
 و رسوخ از اجابتش ظاهر فرمایند که دافع هر فتور و فتور است
 و این عبد نه بصورت احدی شمرضم نه بفتور شخصه سائش بدیل
 مبارکش منبشتم و در خدمت امرش مجاهد و بناهد ملکوت

ابھائش مطہن و در مرکز عبودیت با فدی ثابت و راسخ و بر این
 موہبت کبری را با سلطنت سر بر افق اسما و صفات ندیم و این کوہر
 درخشاں افسر بندگی را با ساح خدوی دو چنان تبدیل نماید ^{بغیر}
 ملاحظہ خواہد فرمود ان ہذا العبودیۃ ابجد جوہر سلسلہ علی
 اکلیل البہول و ابھر با فونہ بلشع علی نایح سلطنت الغیب و الشہود
 و البھاء علیکم ع ع و ت اخلص و جھو و جھک و خلصنی من
 عتبات ہوائی و مخاطرات رضائے رضاک و اسفی کاس الفناء
 و اسکرے من صہبنا الاقدام و الاضیال و یجینی جوادب الخوی ^{المحل}
 و یعثنی نسیم العدم الجھد و یمننی البقاء و یفنی الغناء و یرمینہ
 الوجود و یبعثنی عن التبیج ارب رب تجنی من ہذا المھاک و خلصنی
 من ہذا الظلام المھاک و اسلک لے فی القوم المسالک و ہونسانے
 امکانے و ذہول عن وجود و غفلتے عن فطرے و رجعتے عن رغبتی
 فجعلتک ان البقاء لی نسیم التقیح و الفناء در بان بدیع و ان الوجود
 بلایے و الحیات داعی و التبعین ابتلائے و فابلتی نادری و اسفندی
 نہر لے ارب ارحمنی بفضلک و جودک و الطف لے برحمتک و فضلک
 ارب المئی ہذا الحرمان و الی معنی ہذا الطھران المئی کاس العقران

و استغنی من معین الجوان أنك انت الرحمن ع ع

هو الله

حضرت علی قلی اکیبر ابن رساله در جواب شخصی که از حقیقت حال سوال
نموده بود مرفوم گشت ایجناب و جناب ادیب ملاحظه فرمائید اگر
چنانچه مصلحت بداند در محافل فرات فرمائید و دروش سلوک
و از کار بر این سوال باشد این رساله مسلك و مشرب و مذهب این
عبد است قسم بروح و خوبی که بخالتی مرفوم شد از نضرع و تبتل
که وصف نتوانم تا بحمد الله در شدت اضطراب و دموع و غیرت
در شدت نزول این عبد را مقصود چنان است که در روز بروز عبودیت
باستان مقدس عظیمتر کرده و ارکان خضوع و خشوع منین بجان
عزیزت قسم نواب ذلت را در درگاه احدیتش بعزت رب الاربابی
ببدل تمامیم ایستند ای روزی بن عبد و انحضرت و افتند با حیای
الهی بجهانید که با یاد آنچه شما از روی دست بگویم و بدانیم و اساس
عقائد خویش تا نیم او خود را عبد البها نامیده و تاج این عبودیت
بر سر نهاده این کلید از جواهر زوهر کثر عظیم است که بر سر اختیار
کرده ما با بدیت اهدک للذلال لکنونه و فراید مخزونند اس چشم

روشن نمایم در رسم انعام و فناء و محو و حی و ایبا موزیم
 که مظاهر مندشه همیشه با ثبات علوم منزلت خویش فیما مینمیرودند
 و این عبد بضا و اهناسش محبت و اثبات عبودیت و سقوط خویش است
 پس کل فناء و اضغلال را از او بیاموزیم و بروش و سلوک نمایم ای
 بار بصریان شب و روز بیادش شغولم که در حجر زحمتی افاده تا شریک
 و سهم نباشم لا باس از الطاف جمال مبارک امهد وارم که در جمیع عوالم
 یاهم باشم و در این عالم شب و روز بخدمت اسان مبارک موفوق کرییم
 و فی الحقیقه در ثبوت عناد بر محمد و سب او بی نیازم کوشیدم و
 مظهر ناپید و تحسین جمال مبارک کشیدم چون سب او محفوظ مانده
 جمیع رختها سدا شود و مطهورها معهود کردد ع ع

هو الله

ای ناظر الحامد صبح نورانی چون از افق رحمانی طلوع نمود بینایان
 بجا نشانی برخواستند و کوزان چون نهانسان بسینه محفل اراستند
 یک ما هذا الا بشر مثلنا گفت و دیگری فیری علی الله ام به حجه بر زبان
 راند یک افانون السحر وانتم نظرون نفوه کرد و دیگری ما نضرتا کیم
 ان لم ننموا لمر جنمک او بسنکم عذاب الهم مهدد کرد و لغوس رحمان

و حنائو نورانیه ربنا انا سمعنا نادیا بنادی الایمان ان امنوا تک
فانما فریاد کرد فمع اجماع المبلدین والیهما علیک ع

هو الابی

ای محمد بنور هدک دست نیاز بیان کام حضرت بی نیاز و افراز
وزبان بشکرانه الطاهر بکشا و بکوا ای مهربان مردان من سنا
شرا و نیازش ترا که نشه ککشته و بچشمه جهان دلالت فرود کرد
و ماهی پر عطف و بدرد پای عذب و فرات هدایت نمود مرغ اواز
بگلشن نوحه بخواندی و اهوی دام افشاده و ببر وحدت و شجر هد
ازاد نمود و الیهما علیک و علی کل من امن بالله ع

هو الابی

ای دوستان حضرت دوست شمع هدک روشن است و نورانی علی
جلوه هر انجمن غام فیض دور پرش است و ملکوت غیب پر بخشش
سروش در سرود است و طهور حدائق در نغمه بزم امیرال داود
نسیم مستکبار غنچه ثا است و شمیم کلزار روح بخش سراد با وجود
این غافلان مرده اند و جاهل اخصه و مزلزلان پرموده و منبهران
افسرده چیر که خورشید جلوه در دبد با بنایان کدنه کوران و نضا

داود اهل سمع و باهتر از اورد نه کران و شهید با لذت مذاق اهل
 زوق کردد نه مردگان حال الجهدت شتاب صکر روشن دارد و قلبه
 کلشن جای برمی دارد و سائے کلپه شاهدها بجن نظر عنایت
 جمال قدم و اسم اعظم با شاست و لحظات عین رحمانت شامل حال
 شما پس بکرانه این فضل و بخشش در شرفهاش کوشید و از جام
 پر صفاش بنوشید چون شمع بر آفریزد و چون نار موفد در دست
 این بوزید و آفاق را روشن نماید تا فضا را آستان غنفاء
 مشرف بنا کرد و ولایت غلبه اهلش اینس و جلوس سمرغ فنیس شود
 نادرد حلاوتی صفاش طهور قدس بنفعه و او را آسند و دد دست
 و کوه ساروش هوان و حد برفقار و کشک و کدار و چون از سر ز
 و بوم بنفحات حضرت قیوم زندگ کردد جنت ابھی شود ع ع

برادر

دستان فارسین بریه بینا بیند و بزین سنا بخواند جانش خورش به

بنام بردان مهر بان

پاک بردان خاک اپرا را از آغاز مشکیز فرمود و شورانگیز و دانش
 خیز و کوه ریز از خاویوش هوار و خورشید نور افشان و دریا

ماه تابان نمایان کشورش مهر پروردش بهشتک سایش پر
 و کبا جان پرورد و کسارش پر از موه نازده و نو و چمنزارش رستک
 باغ بهشت هوش پیغام سرورش و جوشش چون در بای زرف
 پر خروش روزگار بود که آتش دانشش خوا موش شد و اختر پروردگار ^{کوار}
 پنهان در زهر رو پوش باد بهارش خزان شد و کلوار در لیرایش
 خاوار چشمه شربش شور گشت و بهزدگان نازش اواره و در ^{بند}
 هر کشور دور پر پوش ناریک شد و درو شرب باریک ناانکه
 در بای بخشک بجوش آمد و افتاب دهش در دمه چهار نان
 رسد و باو جان پرورد وزید و ابرهن بارید و پروان مهر
 مهر پرو نایسد کشور بچینید و خاکدان گلستان شد و خاک
 سپاه رستک بوسان گشت جهان جهان نازه شد و اواره بلند
 گشت دشت و کسار سبز و خرم شد و مرغان همن بنانه و اهنک
 هدم شدند هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست بگناه جاود ^{بند}
 بیدار شو بیدار شو ای پروردگار بزوار خال انجمنی فراهم شد
 و گروهی همدستان گشته که بجان بگویند تا ازان باران بخشش
 خبره بیاران دهند و کوه کان خود را بنهر روی پروردش ^{تغ}

هوش پرورده رشک دانستند نمانند این آسمان بیاموزند و خشن
 بزبان اشکار کنند پسای پروردگار همزمان توپست و پنا باش و نیز
 بازو بخش نابار روی خویش رسند و از کم و بیش دو کزند و آن هرز و بوج

چون نمونه جهان بالا نمانند ع ع

هو الادبی

ای حیران جمال حقیقت شون و آثار بر دو نوع و دو طور یک در بحث
 احکام عالم نادانان یعنی در ضمن دایره ناموس کلی و فانون عمومی دیگر
 خارج از قواعد وجود و خارق فانون محیط عمومی که بقوت فدرسه شون
 باید و چون بدین پاک نگریم جمیع شون امر مبارک را خارق فاعده
 و فانون عالم امکانی باین یعنی از حیرت نادرهات خاوجست و از شوائب
 امکانیات منزه و مبر بلکه بانک ملکوتی زند و صلا لاهوتی که ای حیرت
 بصرفوت ناموس کبریا و فدرت ملکوت رب عالم انور مله خطه
 آثار روح القدس مشاهده کن و ایاک افلاذ ملک فر دوس و الیه اعطیک
 مراد نرسش کتب و برینا عهد جان خوش بر بخواند ع ع

بسم پاک بزبان شکر بار جهان آسمان

ای باور این سبک اختر چه خوش بخت بود بدو و هانون ماه و فرخند

همسره که در روز فبروز در زیر درفش بزدان دو آمدید و در
 جهانان جهانان پوسند مرغان چمن شد بدو
 شکر شکن کلها گلستان شد و هزار دستان بوستان آخران خاوند
 بخش کشید و سارکان جهان آفرینش در پای بخش و دهنش
 خداوند پر جو شاست بشاید و شنا تا نماید و فرود بد و گوهر
 شاهوار ابدار بر آید دم سود و سر و دست و هنگام آهنگ چنگ
 ورود روز بندگی و دم از ارکی هر که بیشتر بیشتر هر که آفریننده
 آموخته شود پس یا بدهم حلقه بندگی در گوش کنیم و با هفت سرش
 بنوازم تا بیدار آن شاهیم اشفتن آن ماهیم هم رهبران راهیم
 صد مژده و صد مژده ع ع

هو الاهی

ای مقصد با نور جمال دستان الهی وارد و این عید در شواطم
 بجز طبریا مقیم فداصل خمار لادن بالعباد اعظم وال
 فی الود المهدس ساد لیسک اللهم لیسک باری مکوب شمار افندیم
 نمودند و این عید خود انام گرفتند و بزرگتر ما مشغول شدیم ای بنده حوائج
 ایام اریاح افسان در مرد است و عواصف امکنان در سینه است

قدم را از اسخ نما و قلب را تاب و بر نشتر نجات الله فباذ نما نا نا سید
 ملکوت ابھی بیجے و اشراق شمس خضبت مشاہدہ کنے والہا اعطاک و علیہ
 کل ثابت مستفہم ع ع حال اعظم امور نشتر نجات الله است و ثبوت
 بر محمد و مہتان الله سرف زبارت انشا الله و فتنش حاصل سبکہ در دع
 تبریز جناب ابوذر سکرتہ عید بہار ۱۲۰۰

الله ابھی

ای ابوذر دور مہتان ابوذر کو رسابق در کمال صدق ازین ہل
 فوق بیعت شد و بتری حبس و مجبور کردید تو الحمد لله ابوذر این کو
 اللہ علی و سپہم و زر معدن مہتان رحمانی از جوت ناپید ملکوت و سلطنت
 جبروت اسد واریم کہ در صد و ثبات و دلالت برواہ نجات و نشر
 آثار و اہانت ابوذر افاق کردی نہ منحصراً بحجاز و چین سعلہ در طلب
 عالم زنی کہ حرارتش بمقام علیہن رسد و الہا اعطاک ع ع
 سالہ تبریز خبر جو بریم بن حسین سکرتہ عید بہار ۱۲۰۰

الله ابھی

ای مقبران زار ہد و نور ابراہیم نمرد و عنود چون از جوہر
 وجود را خواست محو و نابود نماید انش حد برافر وخت و خانمان

و در دستان و پاپه و ریشه ان محمود حیو و حضرت خلیل گلشن
 جلبل کشک و سبب ان فوضات به شد غریب ملاحظه خواهی نمود
 که نار حدمتر از این سبب ان رنجه میثان کرد و کلشن تابین برین
 نرافاق مویک و موفی ببلع امر الله بکوش نالله الحق ببلع بک
 هباز فوج شرق و غربت ع ع

تبریز نوبه حسن میر بدایه الابرین در غرض ازین

الله ابھی

ای مومن بالله چون در پیا بان حرمان سورت عطشت استلذذ باق بس
 چشمه آب جوان شافی و از معین رحمن نوشیدی تا اثرات این مانده
 آسمانه را در حمان ملکوتیجو و فوضات ان حقیقت رخمان را در صحر
 غیب لاهوت طلب نما چه که این خاکدان محل کون است نه ظهور و موی
 وهن است نه ادواتک تناجج امور خوشا بحالک خوشا بحالک ع ع

میرالد تبریز نوبه میر بدایه الابرین

هو الابهی

ای سخی حضرت مقصود نادر بحیث الله در قلب منیرت شعله زد پس نور
 سراج و لطافت زجاج دست بهم داد نور علی نور بحق بافت هدایت
 فضل

دیر

ربك وهذا من وجود ربك ان ربك لذو فضل عظيم پس بشكر انما
الخالقنا شريفاً و باس و علم هداً بين افان و النهار عليك وعلى كلنا

سنتهم ع ع

مراد بر تبریز ضایع است حضرت استون عید بهارات ای

هو الایمن الله ایمنی

ای محزون نار محبت الله شعله مینا و چنان بر احشاء و عروق و اعضا
زرد که از یک فیله نار کرد و حرارت بنا از نفوس سرایت نمود انشاء
در هر فدی جهر می رسی و در مبدع نفوس را بگوثر الهی بر مست نماند و الهیات
ع ع

الله ایمنی

ایها المثلث بالنعمة شکر کن حضرت احدیث را که در کشور نظم شهر آباد
و در حکمت الهیه مطلع و دانای و در کلشن مینا و کل صد برك خندان
ساختن نظم و حکمت عرش را با نعت مینا و جمع نمود این نیست مگر
از مواهب کلمه جمال بهائی در این کور الهی پس خوشحال و خوشا
نحال نوصد هزار آفرین بر بدایع خصال نوحه که از محبت جمال ایمنی
کر بیانی چاک داری و از فیوضات ملا اعلمی دل تابناک و در رخصت

امرجالقدم بیستے پاک برای طبر افلاک در اوج غبهنهای پرواز
 کن و با مرغبان چمن رخا نه هم اوا: کرد و بیتهناز بخوان مائا
 بیثایم ما کو کب اشرا فیم ما ناطق افا فیم کوشه بیمار هوشی بیمار
 از جام حوسرست بین کاسرالت در دست بین ایوان کهوان پست
 بین کوشه بیمار هوشی بیمار ع ع مضمین غراء که افشا نمود
 بود در فرانت شد فی الحصفه در مضاحت و بلاغت و بدیع و بیان
 جوهر بیان نمود از حق ناید مطلبیم و توفیق که داد سخن دانسا
 بدهی و در کلشن توحید شکر شکن والیهاد علیک ع ع
 براتہ تبریز جناب سیرا عترتہ عید بہار اتہ الابر

الله ابھی

یا من علو باہد ابشان الله اعلم ان عبد الذ احدہ الله فضل شجر
 انہا هو العرف الوثقی والسبیل الاقوی ونور الهدی وشمس الضحی
 وبہ اسضاء الکون وانوار افق الوجود واکھضر کوکب التہود
 وبلو طم الطظام فی ذوات اهل الورد المورود والابرار شرب
 من هذا المنهل العذب البارد والسائغ الممجد والاشرار نهر جوف
 وصبوبون الی واری الی رھوت نعالھم ونبالھم فدیروا نعمۃ الله

العزیز

العزير الودود

ع ع

الله ابهى

اتيك يا الهى بوجدانك وقرابتك وبانك انت الله الفرد الواحد ^{الوحيد}
 الصمد الغنى عن خلقه المنزه عن الاستياء والنظاير والمقدس عن الامثال والافتراف
 الاغنيان المخفضة بكله وصدائنه لم يزل كان فردا احدا وواحد ^{لن}
 الاعنائ لوحدانيته ونصعت الرفايل عزديته ونصعت الاصوات
 لصدائنه وعت الوجوه لسطار بوبئته انت الذي يا الهى ارتفعت نجابت
 عظمتك في قطب الافاق وانتشرت ذابك عزتك على امدق الاشراف
 واشرفت شمس ظهورك على افق السبع الطبايق وبلاطت بحور معتصمك
 من ارباح العفو والاحسان وقاضت سحاب رحمتك على اجداث ^{هد}
 العرفان اى ربنا شهد بان عبدك ابا الوفاء ودوفا بالمشاق وثبت ^{على}
 محمدك وان اشددت عليه الشاق بالسان ووقع في بلاد الايطاق
 واسال السهول عن الامان في الفراق واستجار حوار رحمتك في العراء ^ف
 اى رب ادركه بفضلك الشايع الذابح عند هذا الوفاء اكرم سؤل
 وانزله في نزل الرحمة السابغة وارزقه النعمة السابغة واجزل عطية
 العطاء وامن عليه باللقاء واسبق عليه النعماء واسمه نعمات ^{هم} ووفاء

الثنا في فروع الدرّ المشتمى والبسح لالطفا وتوجه بناج ^ح بلو
 عليه ابي جوهرة الاخطا ونور وجهه بنور الموهبة في بجوحه
 وياض الفردوس وعطر مشامه نبهات القدس وافرخ الصبر والسؤ
 والسكون والغراء على قلب بويه واخوانه واقرباءه وكافة الاحباب في
 هذه المصيبة الدهماء فانه يا اهل بيوت غريباً وصعد اليك حزيناً وما
 شهيداً واسلم الروح فريداً وهداً عن الاهل والفرج انك انت الكريم
 الرؤف العمود الغفور العطوف الثواب واليناء علي في كل صباح ^ع
 ع

هو الابهي

بامن خدم عباد الرحمن بالروح والريحان لعمرك هذا شان ^{فقير} بينفان
 به بين ملا الطاهرين لان خدمه احب الله خدمه محبوب العالمين مرموم
 واصل ومضمون مفهوم كرديد على المجلد وبن ثابان خطه وود بار
 سبب ازالة نقار واعبرار بين ابرار شد وباعث لمرورنازك فيلوب
 احراق كرديد اسئل الله ان يوفقك اعظم من هذا يا جون وعنايت
 جمال قدم موفيق بران كرمي كه دوران دنار نغمه حاله بدى وعلم مشا
 براقرزى ونسبح ووشن نهاله كه در زجاج ابيك و مستكون سركه براقرز
 جميع احباى الهى والكيه ابداع الهى ابلاغ نماند در جميع احبان بذكره اش

سؤوم

شکونیم والتحبه عليهم اجمعين ع ع

بزرگ

ای حضرت امین علیک بها الله وثنائه خدمات انجناب در استان
 الهی چه در ایام ظهور چه بعد از صعودش بود و این از اعظم توفیقات
 رب جنود است فاشکر الله علی ذلك واین علیه این از فضل جلال مبارک است
 چون من و چون امثال من با این موهبت موقو و مؤید میگردید بگفت
 ایضاً در کاه ذوالجلال باز کن و آغاز این بنا فرما که برورد کار
 محض فضل عظیم و لطف عمیم نابود و بناهی زبانهی عنایت فرمود و در
 بار کاهی الهی راه دادی و کاهی بخشد و بنور صبح کاهی و فضل نامتنا^ه
 هدایت فرمود و بر خدمت موقو کردی احسان وجودت چنان
 وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نیرت بافته است و قطرات موج^ح
 بجزارت پیدا نموده از فضل و فیض دعامت و بر نوافت اب و هبنت^ش
 درخت بارور شده است و هر عشا به کل در چنان و سنبل^{ضمنه}
 که بد است این عبد را تا نفس یابان بر خدمت سدام بداد ع
 چند غراسله بنا به ارسال کردید انشاء الله خواهد رسید مغفرت^ت
 ایام ارباب امتحان از شرط افسان بیویب اید و کرد باد از ما پیش

از هر جهت بحرک آید و آنچه در الواح الهیه اخبار داده شده است
 ظاهر کرد و چون امر عظیم است اله امتحان عظیمی خواهد بود هر
 که بهارش در شک فردوس جانست و در بعضی لطیف و بدیع و کل
 و در چنانش و سنبل و ضمیرانش در غایت طراوت و لطافت و صوب
 و بارش و فوا که مشکبارش در نهایت حلاوت البه طوفان باران
 و دوران زمانش و برف و بجز و طغیان سبل روانش نرسد بدست
 تا این شدت برودت احاطه نماید آن بهار جانیر و در حجاز انبار آید
 و جمال کل چهره نکشاید و مرغان چنین نرسد و کوه و دشت رشک
 هشت برین کردد بار که امر الله آنچه امتحان عظیم و افتخار شدید
 شود ثبوت و قدرش در عالم ظهور پیدا کرده و انوارش در شرف
 و غرب حجاز ساطع و مضیی شود حد جمال قدم واسم اعظم را که
 از کان نفاق زاده مدینه کبر از بنیاد بر انداخت و ریشه شقاوت را
 بکلی قطع نمود شیخ احمد غنود و افغان مردود را با جمیع عونه
 اسپر ذل و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم امرش را ناپسند
 کرد و سنانش را در کل موافق بجهت و ملا علی نصرت کرد و
 معاندان را در جمیع مقامات ذلیل نمود صدق طوبی و خیریت

و صلا

و صدق و امانت و در بانیشان نزد کل و اخص مشهور فرمود و نشان
 و عناد و فتنه و کینه بدخواهان را مشهور و معلوم کرد در نزد جمیع
 حکومت عالم ثابت و مقرر داشت که این حزب ما مورد باطنه و وفایند
 و ممنوع از محاصره و شقاق خیرخواهان دولتمند و مجتبان و دروستان
 سلطنت سرپرست خرد با بر او مطیع و منقادند و در گاه خسر و بر اینچنان
 و در اینده آزاد طوفا خادمند و بطیب خاطر ملازم این کفایت ما
 بحال مجهول بود بلکه بر عکس شنبه و نامعلوم حال احمد بنه بعون و عنایت
 اسم اعظم حضرت حال معلوم و مشهور کردید جمیع زاهدان اسوار شد
 و هر سکنای هموار از خارج مشکلی نماند و ازا عدا صدمه معاندان
 نماند معاندان باقی را شان و وجود نبرد شیمان صهیونی قدر
 و شهوت نیست این از جهت طوائف سائره و اعداء خاصه اما
 در امر مبین و بنیاد عظیمش نیز بیست و پنج سال پیش در کتاب اهد
 عظیمش که لوح محفوظ الهی و ام الکتاب و آیه بود نص صریح و فصل
 خطاب صحیح منج فویم فدییم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیل
 لایح فرمود و شریک و سهم در امر عظیم و سلطان مبین انشود
 و جمع دوسالش را در این مدت مدیده چون فصل وضع از این ندری

عزیز شهادت و درکن شدید را آشکار و پدید کرد پس با تو فلما اعلی
 از ملائک انسا و اهل ملا اعلی و اهل ارض و اهل سما و اهل خلق و اهل
 و پیمان گرفت و قسم و ایمان داد فرمود که تا بنین را بخنود مملکت را بجه
 نصرت فرماید و راستین را بنیبل ملائکه از افق اعلی حمایت ماردین را
 اسیر خذلان کند و منزلزلین را اجبر شیطان امر بر اسر نداشت
 و شجاعت نکذاشت و لی پیمان باین امر عظیم را البته منزلزل شد بد حاصل کرد
 و صفای باین و شیون را البته ناقص ناقص غیر مستقیم شهود اید این
 از سن الهی است و از امتحانات لاریتیه و لن یجدلسته الله تبدلا
 امبدواریم که این گونه امور واقع نگردد و از این قبیل و ساوس تبدیلان
 بناید اولاً آنکه میان سدید و بنیان پیمان از زبرد حدید تا بنای آنکه
 این عباد را با نفعی کلفی نه و تعرضه نیست کلفی ندارم و نمیزی بخویم در کما
 جمال مبارک را بعد فایم و اسان مقدس را با سبانی دانی با کیه معاد^{ضیه}
 نکتہ و مضارعه تمامیم سر تسلیم دارم و قلب سلیم من شاء فلینساک بعرف
 الرثی و جلد المبین و من شاء فلینزلزل فی سبانه الغلیظ و امر البین
 بار این را بدان که کل اجبای الهی نمود با الله منزلزل شوند این عباد^{حق}
 فسه لویج رواندم و حروف بزبان ترا نم بخدا و اگذارم و بعرف تسلیم

و رضا نشیب نمانیم و جان را بدان که این نودمین راهیج حجابی حد
نگردد و هیچ نقاب سار نشود و فو بر علی المنزلین و حسین بن علی ع
براه ط حضرت ادیب دستان الهی عید بهار اله

هواقه

ای خادم مشافق از بد و دخول در نظر سدر مفسود در خدمت اسان
اسم اعظم در کمال خلوص بجان و دل کوشید حال با بد انشا و الله این
موقف کبری تا ختم منم کردد تا فایحه الالطاف با حائمه الاعطاف
در اغوش بگرد بگرمه و کل آلام بجانفتان در سبیل جمال فدیم بگذرد
در فکر کوشه نشینی و لودر غنیه سامه باشد مباحش زهر او فیه
و در بودن کوی و زدن چکان در و فلق جمیع اوز و لها حاصل
و باستان مغدس می رسد در امر تبلیغ همت نمایند که استعداد شدیدا
این فرصت را نباید از دست داد و همچنین در منع حمل و خدای
منزلین در مجلس در کمال تعوی و تدبیر مکر فرمائید و اصول شود
صوری دارد یعنی هر یک در هر خصوص دلائل و براهین بیان نماید
و اگر حرف دیگرها امت کند و اعتراض نماید صاحب کمال اول نماید
مکند کرده و محزون شود بلکه ممنون کرده و بیان نماید تا فایحه

حاصل کرده و اگر چنانچه ملاحظه نمود که زای بگو موافقت است تسلیم
 کند زیرا انوار حضرت عیسیٰ را می صحیح و موافق از رضای افسان و معاد
 آراء ساطع کرده و الامتحان و مضرت هیچ امری معلوم و مشهور نشود
 بارگه مقصود آنست که دو امور لغوی و بخت رفیق مجوی کرده تا افکار و آراء
 مرتب نماید و البهار علیک ع ع مسئله تبلیغ را بسیار
 اتم شمارد زیرا این آیام و فتنش است در مدینه فطیله انشا و کلی در این
 خواهد شد و جمیع را فرزنداً فرزنداً بعد از تبلیغ عهد اطاعت و انضاد و
 صداقت و امانت و خدمت بدولت ابد مدت بگردد ع ع

هو الایمان

ای بنده انسان حق محزون باش معنوم مباش بشمارت حضرت احمد
 جام عنایت بر کبر و صیقل است بنوش سر سبب شو مدهوش گرد
 بخور شو سرور شو فضل عظیم است لطف بهم انوار مواهب
 ساطع است و اشراق و غائب لامع چشمه حیات جاری است
 و پیو بخ عنایت پر جوش و شادای شمع هد که روشن است
 و ساحت دلهار شان کلزار و چون اسم اعظم مجلی بر ملک و ملوک
 و مجال قدم فایض از جبر لا هون از نغمه مشکباده کلزار مستاق

افق

افق معطر است و از انوار اشراق شرق و غرب منور بکن منور
 و کشف در حجاب کشف و ضمیم در عذاب الیم عنقریب پرتو
 میثاق سعه براف و زرد و افتاب عهد بذل انوار رخاورد
 و باختر نماید هر خفاش ز صحرانور پاش در کمر نماید هر حیل
 از نجات قدس در پرهیز کرم مھمان را نور مبین ضد عظیم
 و شعله نورانی سارون لیلہ ظلمت را بلائی کبر نغمه لیل حین
 مکروه زاغ و زغن و اھنک صبور قدس مبعوض غراب منزلت کلین
 پس تو شکر نما که این انوار جلا بصیرت شد و این نجات و نجات
 شخص مصر احدیت و این تہد حلاوت مذاق کردید و این اھنک
 بانک صلاح ملکوت شد و الھما علیک ع ع
 بوتر تبریز فباب شیراز خدای عید بہارت آرمین

هو الابی

یا من استنق و انجحة الخدای ان کن من اصل السفینة فی بحر الکبیر یا فایع
 ملاح هذه الجوار المنشآت الخاصة فی قطب البحار الموحرف فی الحج الاسرار
 و انشر شراح الانجذاب و خص فی هذا الغار و سبح باسم ربك السان
 و اسبح و اعان هذا الفلزم الخصم الملائم المنظام الموج و ذل باسمه

مجرىها ومرسها لصل الى ساحل النجاة ع

الله ارها

اجها الموجه الى الملكوت الاربهي ^{الله الحي} ان فبالملء الاغلى
يصلين على الشابين على ميثان الله وينصرن عبادة الاناخذهم لومه
الاسم في الروح على عهدسه وانك انت با من ذاق حلاوه شهد المساك
لا تزد بصرك عن نور الاشراف لعمرك ان تسمع الخبفه من ملكوت
غيبها تبدل نوارها وشعاعها على كل الافاق ولكن المحجوبون لى حجاب
حالك مظلم صيد ظلاما تارا بعضها فوق بعض وهم لا يهدون ع

الله ابهي

ايضا الخ لوفى لو اطلعت على ما يتخلج بقلبي من هوا جس الحبا الخالص والود
الصافي والابخواب الى مشاهد انوار وجوه الأبرار والمسامر مع الأ
حزاز
المطلقين من قيد النفس والهوى وسلاسل الجهد والعنى لربيب وكببت و
ان انت يا انيس البيار وجليس في جمع اللبا الى المرخبة السدول والاسا
لعمر من طلوق الحبت والهوى وقد البعد والنوى ان قلبى مشعل يدرك
يا اهل لوفى وفوادي مشعل من نيران القران يا اهل وادي الحمى ع
هو الله بربز امدا الله المنسب الى مبرز جسد على الاسكود عليها باها الله

هو الله

ایمانه الله خوشاینگال که منب تقیسه هسی که نایب برمشاق و منزه ان
 و شافقت در اسنان مفلس خادم صادقت و در درگاه احدیت
 مقبول و موافق بنو نیرنگ او کبر و شب بروز کوش و برهمن لوی حفظ
 ثما و ابان و بیتان دال بر بخلی غیب مکنون از برکن مانضت کویا شود
 و نایبک روح برسد و الیها علیک ع ع

هو نبیر جناب حسین بن علی اسکوئی علیه السلام

هو الله

ای عبد منصف جمال مبارک فی الحقیقه مطهر ایضا فی دور از اغشاف
 زهرا شهادت بر عدم فرصت عبداللهما دادی پس ملاحظه فرما که در پاک
 محبت بندگان اسنان پناه چگوندر در دل بر همچنان است که با وجود صد
 هزار موانع شر و عه و مشاغل و مشاکل مرد و فرزند بزرگ و مستغول
 کشته و جواب نامه نگاشته میگردد باری بیخون و عنایت و فیض و برکت
 حضرت احدی مطهرین باش و انشاء الله امراته مشورت کن و مباشرت نما
 عنایت و موهبت برسد جمیع دوستان از انکیر برسان ع ع
 بواسطه جناب امیر محمد اسکوئی بریزجان آن میرزا زین العابدین علیه السلام به ایامی

هو الله

انزهك بالهي عن كل نعت وثناء وافدسك بامولاي عن كل وصف في عالم
 التمجيد والتبجيل والتعظيم المنبعت في عالم الانشاء ولو كان من مشاهد
 الكبرياء الا ان فوادي منشرح بذكر رحمتك الكبرى وموهبتك العظيمة
 حتى يسفرن كل عبد مذنب في بحر رحمتك العائمة الطامع على
 السواحل والارجاء اهرب هذه امك الواسنة بظهور ملكوتك واوت
 الى كهف عفوك ونضرتك الى سماء مغفرتك وتوجهت الى وجه رحمتك
 اغفرها بالهي ذنوبها وكفر عنها سببا لها ورتج بها في عين صفحك
 ومرحمتك وارحلها في رياض موهبتك في ظلال شجرتك وحدانيتك
 وارزقها في ملكوتك لانا انك انت المشرق العزير العفود ع
 هو الله حصه سمعه هو الله عليه بها الله
 باسندنا والمؤذنه في سدك السبأ مصانبا خربت جدد وحصرو
 انجنا في نهابك ولي حكمتك انجنا ولا با انست كرم با بد با عبد البهار
 در كل مصانبة رزاقا وباساء وضراء شريك وسهم با شئ نديك من
 در انش بگذرم وباران منشرح باسندنا كرم من تمام از روی من انستك
 بسوزم وباران راحت نمايند من بسا لروانان ببالند

من در کمال مشقت و تعب باشم و آنان در نهایت سرور و شرح ولی
 این بخوانند و مناعب شما محض شرک با عبد البهاست پس حمد و شکر نما
 که شرک و سهمی و امیدواریم که بعون و عنایت حق اسباب آسایش
 و راحت حاصل گردد ع ع

هو الأقدس

ای ناظر بمرکز ایشان حضرت سید نارسون الهی ذکران مشغول
 باشن ایشان فرموده اند لهذا کلام عبد البها بدکران بند بیها
 بجز آنکه فضل حقرا مدینه فرمایند که اجبارا چگونه باید که بر بیضا
 فرموده که هر یک سبب نهایت سفادت دیگر دو اسنان مقدس نزع
 خواهد شد که موفق برضای الهی کردی ع ع

هو الله بزمه جناب امام رضا علیه السلام اسکو ک علیه بیها الله
 هو الله

ای ثابت بر بیان جناب جوان نورانی امام محمد حاضر و غایب منصوص
 مصرند و خواهش کارش این نامه نموده اند فرصت نیست زهر در غم
 حرکتند از فرار ما لایزال کله لا ینزل کله محض مرسوم میگردد باری
 در شب و روز بارش هدم قلب عبد البهاست و بجز چیزی خواهی نامت در آغاز

کتاب وفات دیکر چه خواهی فلین مطلع بحب جمال بهاست دیکر
چه خواهی جیب شرف نور معروف در بین خلوق خداست دیکر چه خواهی
ع ع

والذ ان میرزا حیدر علی

هو الله ای مده الله شکر کن محی قیوم را که چنین پیر داری که شب و روز

بخدمت امر الله مشغول است ع ع

هو الله

ای و در موفقه نظر الصالحی قیوم شاملست و فیض و عنایت کامل
حالا سعاد و وفا بلیت لازم وان توجیه ملکوت باطنی مشغول بهست
در منصوره جناب حاجی محمد حسن علی بن آقا الله الایمینی
ع ع

هو الله

ای منک بد بیل کبریا جناب ان محمد علی خندی بود که با این ارض و مقدر
وارد بالنسب از شمار و موی را بجا که اسنان مقدس معطر منمودند
حال عازم ان دیار گشتند و قصد ملاقات انجناب نمودند انشاء
امنا و سالما و اصل خواهند گشت فی الحقیقه چون استیلا
که انوار محبت الله در جمیع شوقش ماطع و بار آور شود بر امر الله
از جیش لامع آبار انجناب همیشه در نظر بوده و هست ع ع

هو الأول. نبره جناب فاسدك من اهل الصاد عليه بنا الله الا بهي

هو الا بهي

پاسن اقبس من نار المحبه من لدن الرحمانه قد غرت شجره المشاف
 في بيوحه الفردوس واورت النيا طور القدس وظللت على اهل الا^{قبس}
 وازهرت واورت واثرت وحضك ونضرت واهترت من فحه
 اذهارها الفلص وذهلك من مشاهدتها عقول الناظرين ولكن
 المزلزلين في خسران مبین وان المرفین في ذل عظیم ارضفات
 امانه بیت العدل اسفار ضروره بودد امانه بیت العدل رجالی
 هسند که باید ملک بقاعده انتخاب منظم مکیل ایشان را انتخاب
 نمایند وایشان از برای ریاست بیت عدل از میان خود نفسی را
 انتخاب نمایند و شمه نیست که این نفوس باید مؤمن و موافق و نایب^{بیت}
 و راسخ و بجالات اراسته باشند تا صدشان در میان مجموع^{چون}
 راجحه سک معطر باشد و او را ملک انتخاب نمایند و حال عقل
 و ملک مفوض اجزاء احکام انتخاب نیست زیرا اسباب و لوله و غیره
 میشود و لرغند حصول لوفت و مساعدت الزمان البته باید قواعد
 و احکام انتخاب را با بحال آزادگی اجرا کرد تا بیت عدل در ظل^{سنت}

شهرناری و مخصوص و حجاب پارتی بخدمت فائز فائز نامند
 و در خدمت سربسطنت کمال صداقت و خیرخواهی نمایند
 و سببه نیست که اکثریت ملک نفوس پاک منزله را که کمال راستی است
 انتخاب نمایند ع ع

هو الله

ای سلاله و دورمان حضرت خلیل جلیل از نور مبین حضرت ابراهیم
 و غا و جوی ذریه خود فرمود که ای خداوند مهربان سلاله مرا عزیز
 گردان و پیشوا با عالمیان کن در در که بزوان این دعا مفرور بنویس
 کرد بد این بود که ارض کفغان بحسنت و دیانت یعقوب است فلوب شد
 و معمور بخواهد بید و دود کش و حضرت ماه کفغان هر چند در
 بدایت در چاه حور دان افتاد و بدرام معدود از شرح خود فرود
 کش و در زندان بیکانگان افتاد ولی در تهاپ باوج ماسد
 و ملجا و پنا برادران شکر کردید و حضرت کلم در و در کجا سغله
 نورانی بر افروخت و در قلعه طویلعه نور روشن کرد و حضرت داود
 سلطنت وجود ناسپس نمود و حضرت سلیمان حشمت بی پایان با نفاذ و
 روح نبغه مسیحا حنان را معطر کرد و حضرت رسول آفاق برین بطار

روشن کرد و حضرت علی روحمه الفدا حجان را حجان ناز و فتح حجاب
 در هیکل کائنات دمید تا باین دوز اعظم رسیده صبح رحمانیت رسیده و فجر
 احدیت روشن کردید و شمس حقیقت در خشد خلق معبد پدید شد
 و فصل ربیع کورید پیچ رسیده تا اسم یاری وزید کتاب رحمت فیض عظیم
 بخشید و باران شدید کرد شمس حقیقت آفتاب ملکوت حجان پر نور
 و حرارت آفتاب که صبح اشیا خلعت جدید و بجلای بدیع جلوه نمود بوم
 سرور آمد و خورشید و نور شد خیمه الهی بلند شد و سر بر رخا مستقر گردید
 جنت ابلی در کمال عظمت در حجان خرگاه مرتفع نمود لهذا وقتان آمد
 که خداوند مختار آنچه حکمت ابراهیم و عاقبتش بوده و فرماید و سلاله و دود
 ان جلیل و عزیز فرماید و در انظار بزرگوار کند اینست که ایشان بزرگواران
 تقدیر داخل فرمود و در ظل شجره میثاق منزل داد و در قصر مشید
 منزل عیاشی فرمود و در مدینه محمد ماوی داد الحمد لله روح ان بزرگوار
 در ملکوت ابلی از آنها و ایشان و نبوت برینان ابناء و دودمان سرور
 و شانمان است و نفوسه که در سبیل الهی در صدمه و مصیبت افتادند و جام
 بلا نوشیدند از ان مختاص در حساب مقدس از جواهر وجود معدودند و نظایر

الطاف ما یحدود و خواهند گشت ع ع

هو الله نفیس جناب نامین اجواد خادم احبا علیه بها الله

هو الله

ای بنده جمال بھی شمع برافرو که شفاع نورانش مصلد بمانه
ملا اعلیٰ کردد وان سراج چو غ ثبوت و رسوخ بر پیمان نزد
که اعظم موهبت حضرت رحمت است اینست نور چین اینست صبح
بین اینست فضل عظیم ع ع

هو نفیس جناب اما اسد الله اخوی زاده حاجی علی اکبر علیه بها الله

هو الله

ای اسد بر محمد پیشه متافر اشرفان باش و نسیان پیمان
غضنفر نردان در پیمان فضل اصولی بنما و خنانشان کوران را
پرنوشاع ثبوت نما ناهریک در حضرت ظل آخوش کر نزند و یا بگذر
ننزند و البتہ علیک ع ع حضرت حاجی علی اکبر فاعلم بزکوا
تکبر ابداع ابعی بلاغ نما دائما در نظرند و همیشه حاضر محضرت
عنابت در حیا ان اخوان در بوم مبارک بود و این عبد نیز منتهی
صحت را باستان دارم و از درگاه احدیت طلب تا بیدین سلام

ع ع

هو الله

جناب ان مہرِ احسن حضرت سیدنا ابیہاشقان از زوی دوی شاد
 بنمایند البتہ شایانہ مشائخ ایشان ہند و طالب دہار ایشان
 بفضل در این خصوص مرفوع نودہ بودند البتہ بیما نوشتہ اند اگر
 چنانچہ صعوبت بچہ شایانہ در خدمتی یا مرادت و شایانہ بحال ^{حیش}
 و مشقت زیاد کسیدہ تا انانرا با ہم رام نمودہ بودن شاد را بخا
 سبب بقای لفت است ع ع امہ اللہ و فی مؤلفہ ضجیح ^{ند} الکبیر ترا
 هو اللہ جناب زائر افسد کاظم علیہ بقاء اللہ ع ع

هو الله

ایند حق در این ایام امتحان و امتحان کہ طوفان امکا ترا احاطہ نمودہ
 نضاع و زاری تا و کبرہ و بیہوش کن ناد رطل حفظ و حمایت حضرت احدیت
 محفوظ و محفوظ فی الظلم الخائب من غریبہ و رب شامل و رسان
 و لای زما بش و امتحان نیز شدہ است ^{بعضا} فہم بالطار من رحمہ کہ استخوان خند
 از خوف امتحانات بحال ابھی مگذازد و روح و قلب و جانش مضطرب و لی
 امید از غنایان محبوب بچیدانت کہ از عبد و دوستانا امید بقرماند و
 نجات بخشد حال تو خوشنود باش و مسرور کہ باستان مقدس رسیدی

و برین پاک مطهر فائز گردید لهذا منوکلاد علی الله صفت نما و شب و روز

بد که حضرت دوست مشغول کرد ع ع
کنجه اجای ای جناب شهر صبر ایسه جناب قمر علی سکنه جناب قیاس
جناب قیاس برادر جناب شهر صبر ایسه الله علیه بها آله و آلها

نحو الله

ای هم سوید که اجاب روحنا و جان و پور کله فوق العاده نعلون اهل دنیا
بارانم و سوکل و سنانم انلو کجه ده الکن و بن بود بار غریبک الکن
اوزون بر مسافه بعد از آرد و الکن کوکل انلرک یادله ساد و حرم
و دیله انلرک ذکر یله هدم در ای باران کچه و کوندوز بر اهنک
جانوز یله نرینل انان نوحیدک انک انجن اهل الله مخلصه و
بناء علیه بر نصد بیل سکوت و صمت الزام ایما ملی هدم خلوقا
نتر اهنک نعمات طهور حدیقه قدسیله محامد و نعوت الهیه در کما احد
ایصال اهنلی و باره سی نور صباح کچی فاقه بر یونتا اولان فیوضا
ملا اعلام کوکل با فطلی هدم بر فیض جدید فاضل اولور و هر
بر نور غنیم حاصل اولور وادی بن سر سر کلشن نوحید اولوب
چونکه روشن اهد نور خدا سبای حق والیها علیکم ع ع

حسن

بیر بز بواسطه جناب میرزا احمد ^{برائے} علی اسکو نے علیہ جبار جناب ^{اللہ} جناب ^{میرزا} ^{محمد} ^{فرعاً} صلح پر عثمان فولادی علیہ جبار اللہ ملاحظہ

ای ہند بنور ہند نامہ اک رسد و برافال و نوحجت اطلاع صا
شد ملاحظہ کن کہ سا نوحبات نوراد در بادہ ہا و در باہا سپر
و حرکت داد تا بنا طوم رسد و منقبہ با مرتی قوم کشتہ از ظلم غبوم
نجات پائی و مشاہد انوار کو کب معلوم نمود از سزایا و ہاء گذشتہ
و باطای بجا پیمان و عرفان وارد شد کہ دیکہ بشاہد انار کبری رو
کردی و دل را بنفحات و حین رشک گلزار و حین نمودی این موہبتی
کہ جمیع مافی الارض بان معادله نماید ذلک من فضل اللہ بوسہ منیشاد
و اللہ ذو فضل عظیم بار چون تعلق طود و لبعہ نور اشراق بان قلب
مشا و کرد یاد چون خضر کلہ آئے احد علی التارہد بگوئے و دروز
بروز بان نار موند و بانہ بہتر نقرت با بے نا از شہر وجود شہر
ظاہر کردد و از قلب نورانی سوحا رحمتا ظاہر و انکار شود و بیضا
در همان سلسلہ کہ مشغول بودید باشید و لی بلوغ امر را منظور نظر
دارید و بحکمت بالغہ در رواج دینانہ بکوشید مکتوب تمام کند
ناکہ رسد و بوصول جواب مرفوم شد و عبد البہار ع ع

بیر بز بواسطه جناب میرزا احمد علی اسکو نے علیہ جبار جناب محمد فرعاً صلح پر عثمان فولادی علیہ جبار اللہ ملاحظہ

هوای بی

ای ناظر بملکوت، همانست بصر حدیاست و خلقت خلق جدید
 و پناهت رب و جدید فرید عونت حضرت قیومست و سکر
 از جوی مخوم نظرت باق اعلا و منها اعال من و نوجودت
 جمال بی و در م حضرت اعلا اگر با بن موهو کردیم چه قدر
 خوش بچشم و چه قدر خوش طالع و البها، علیک ع ع

هوای بی

ای اجای ذریا بجان لایبک من ذریا بجان اذری بجان ما
 زیند و لبریز را جام لبر زینت کیند میلانرا کاس بنیان
 نمایند و مطمان را مرکز فان عهد کیند سببان را سبب
 زشم دستان نماید و اسکورا منوی لقا طلعت بزبان
 اریبیل را معین سلسیل نماید و سلس را معدن الماس
 رخمان نماید مراغدا باغ و راغ معرفه الله کیند و هو
 اینده خوی دجویان دلبر کینان افله از قدم ملحوظ الحاظ
 غائب بود و منظور نظر حضرت احدیت جمال قدم نظر الطاف

در این کتاب
 شرح
 این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

دست

داشند و اجایان دبار مشمول عواطف حضرت بخار و هم
حضرت اعلم روحیه الفدا مدینه در فلاح و حصون ان دبا
میچون بودند و در میدان فدا معلق گشتند و ان سینه چون
اینکه هفت هزار رضا گشت و ان جدمعطر باره باره
بر روی فنار و همچنین شهدای دیگر در ان کشور جانفشانی
نمودند و کاس شهادت را از بدست اغصاب نوشیدند ان
تاریخی چنان در ان زمین بچوشاید که شرق و غرب را بکبر
ورثت نکن سکنان کند با وجود این و فایح جانسوز و سوز
شمع شب افروز این رسته در بزمین باید شورانگیز شود و با صبر
و اکناف مشکین گشت تا حرارت مجده الله بناید و رائحه محبه الله
مشامخار معطر کند ای باران دمی بنای اسید و نفسی میاورد
و شب و روز بنایبید و بکوشید و بخروشد ناد را با حیات
ان زمین انبات کند و ان دشت و صحرا اشجار بارور و بیار و ساد
و سرخس طلع کند و اقیاب شرق احدیت از ملکوت شب
بناید این دلبران پرور یعنی هدایت الهیه لا بد روزی در ان
حمله جلو نماید و این سوره شادی و بزم طرب روان خطه

ذیب و ادا بش باید و تفاوت اینجاست در آیام عبودیت این
 بندگانشا همد مطلوب عدالت در انجمن مسمود جلوه نماید تا آنکه
 بعد از غروب و صعود ما این فتح بمر و اید و این شمع در روزا جبه
 جمع برافروزد پس ای باران دلشین من ای مونسان و طربین من
 ای خواجده نشان عبداللها. و ای فرمای این اسپر حجت بپا بپایند
 نادت بگد کرده هم بد شویم و همنفس کردیم و متنق شویم
 و متحد کردیم و جانفشانی کنیم و بر حجان و جمانان اسپن
 بنفشانیم تا تخم وفا در این عالم پر جفا بکاریم و بارون ز روشن
 و بتارانی برانبات از این حجان فانی آهنگان حجان باقی کنیم
 و چون لشکر ظفر شکست بصفوف اعلا داده باطل و ذهل و حیرت
 و علم نادانانه ملکوت بهی بگوئیم و برویم الهی هو لا عباد یوحیوا
 ال ملکوت رحمانک و نشنوا بدین فریادتک و انقطعوا عن دوتک
 و تبرقوا عن غیرک و اخلصوا وجوههم لوجهک الکریم و سلکوا
 فی المنهج القویم و الصراط المستقیم و شنوا علی المشاف و انفسوا
 الانوار من نور الافاق و انجدوا الی کوکب الارض و انقذت فی قلوب
 نارا لا شوان الی ملکوت فسدک و لا هوت نسک و انزجر و امن
 اللأ

الادنى وانجد بوالى الملا الاعلى شوقاً اليك ونوكلاً عليك ابر
امر مصاباً بهم ونور صبا بهم وقد نجا بهم وقد احصم
انك انت الكرم انك انت الرحيم انك انت الفضال القديم ع ع

موا الله

ای ثابت بر پیمان فصدت غیر آملاضه کرد بد فی بحله یصلح
ونعد بد شد وارسال شد فی الحیفه بر ملاحه و سبباً
احباً کرد بد و فی الحیفه در این سفر اینجناب بسیار بر حمت
افتاد اید ضرر ندارد مگر زرد بقول خواجه بگذرد این روزگار
فدر عافیت و امن بعد خواهی دانست زیر صحبت و معاشرت
عندلب و طاور بعد از ابتلا بهما شرت زاغ منجوس سلا و
دیگر دهد شغریب خلا خواهی ولی اگر خدا مدد فرماید چاره
جز فرزنداری باری اینها مزاح بود جوهر مضمودا که انشاء
در این سفر پیش از پیش موفوق بیلین امر الله میکردی و شکی
باد به حرمات را بچشمه حیات دلائل مفره مانه و اذات طالبان
نعمه جان بخش بابها اولی با هجره و نصب سمنائے

عبد
فرزاد
فلسفه
فلسفه
فلسفه

ان جمال بهشتال با ان غنايت و مهرباني با وجود صد هزار بلد با
 بے لاپان آيا م بار كثر را در سر به ان ميو ايان بگزارند حال
 با بد هر دم صد هزار جانفشاني نمايم و آيا م را در خدمت اسنان
 ميوش بگذرانيم تا ناپيدان ملكوت غيبش را مشاهده نمايم
 وَعَلَيْكَ الْهَاءُ ع ع

هو الله

بعضی از اجزاء در سر سر مذمت بازان دیگر نمایند و اساتین
 در نهایت مناسبت وضع نمایند و اسمش را در لوزی امر الله
 گذارند البته کمال مواظبت را داشته باشند و جمع را منع
 صریح نمایند زیرا هیچ خصلتی مضر تر از این صفت عیب جوئی
 نه علی الخصوص با امر الله ابتدا نباید نفسی کلمه اشار و غیر لایق
 نسبت با حد از اجزاء و الله اعلم دارد و محبت من اشغل
 بعبود الناس و هو غافل عن عبود نفس مسلک رو خانیا
 خاتم دلت را در منع از این خصلت بنماید و ابتدا مگذارید
 احد جز سنا پیش از زبانش جاری کردد

مداومت در این امر تا آخر عمر

موالایه

صبحت و نور احدیت از مطعم غیب رخانت ساطع و لامع
 و فیض حلیل ملک فرزانت از جهان پنهان میناطق و منیرکم
 بشارت ملکوت از جمیع جهات مهیست و صبح اشارت علقوام
 و بشارت استوکلله الله از جمیع اطراف مهیست کله توحید درین
 شریح است و اب تفرید در شریح در نای فضل وجود منیرکم
 و سبل فیض شهود مدافع انوار ناپید درت غفور جمیع انام
 وجود را احاطه کرده و جنود ملا اعلی با عانت احباء و نصرت
 اصنیاء هجوم نموده صبت جمال قدم روحی لاجانه الفناء
 جهانگیر کشنه و او اواره امر الله در شرق و غرب عالم منتشر شده
 این امور کل اسباب سرور و سعادت البیاء در بحر احزان مستغرق
 و الام و سخن چنان ناپید در اعضا و جوارح نموده که قیور کل در بدت
 حاصل کشنه ملاحظه نمایند که فرزا و جیدا از دون ناصر و معاین
 در فطیبه عالم ندای حوار را بلند نموده جمیع ملل و امم مغایر و متضاد
 و بخار دل از جهتی است سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع طرف
 مغرض و معارضند و از جنوی اخبارات امت هزله کاذب مهیست

که چگونه در صدد قلع و فاع شجره مبارکه الهیه هستند و چه نسبت
 و افتراها بجمال قدم روحی لاجبانه الفدا میزنند و مشغول
 بشر رسانیدنند بر اسم اعظمند و در ستره در زینت با نیت
 و کوشش که اذیت شدید و آرد آوند و از صحنی اهل غرور
 بجل رسانش متک که و هن کلی بر امر الله و آرد آوند و اسم
 عبد الیمار از لوح وجود صحنی نمایند با انچه بلا با و این همه
 رز با و هجوم اعداد در میان اجبانه از اغیار موجود با وجود آنکه
 امر جمال قدم روحی لاجبانه الفدا عبارت از حقیقت محبت است
 و سبب اتحاد و الفت تا کل مواج یک بحر کردند و نجوم با هر
 اوج نامناهی یک فلک لثالی اصدا ف توحید کردند و جوا
 مثلثه معدن تفرید بند یکدیگر کردند و سناش و سناش
 و پریش هدیکو کند زبان مدح و سناش هر یک از اجباء
 کتاپند و نهماست شکرانه و از یکدیگر نمایند نظر با حق عز
 کنند و با نساب اسان مقدس جز خیر یکدیگر نمی بینند و حج
 نعم یکدیگر نشوند و نجوم مدح و سناش یکدیگر کلام بولسان
 نراند بعضی بر این منجی تویم سالک المحدثه بعون و عنایت

لطفه موفوق و موبد در جمیع ممالک و لری بعضی بر این مقام اعتراف علی
 چنانچه باید و شاید قائم نه و این بسیار سبب احزان عبدالیاس^س
 چنان حزین که بصورت نیاید زیرا طوفانی اعظم از این از برای
 امر الله و وهنی شد از این بر کلمه الله نیست باید اجبای الهی
 کل متحد و متفق شوند در ظل علم واحد محثور شوند و بر
 واحد محصور کردند و بیثنی واحد سلوک نمایند و بفکر واحد
 نشین کنند از آن مختلفه را فراموش نمایند و افکار متفاوت
 نیسان فرمایند زیرا الحریفه مقصد مقصد واحد است و مطلق
 مطلوب واحد کل بنده یک استائیم و شیخوار یک پستان
 در ظل یک شیوه مبارکه که ایم و در سانه یک خیمه مرتفعه ای
 نازان الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است
 که ثمری جز خودت و وجودت ندارد اسباب تفریق است و اعظم
 وسیله نشینت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستعین با
 دو کمال روحانیت و بنیاست او را منع کند که از این غیبت
 چه ثمری و چه فائده ای آسب رضایت جمال مبارک است با^{علت}
 عزت ابدیه اجبای الهی آسب ترویج دین الله است و باعلت
 نشینت مشاف الله نفسی مستفید گردد و با شخصی مستفید^{لاوه}

بلکه جان غبار بر فلوب نشند که در پکرینه کوش شود و نه چشم
 حقیقت را بیند و تا کرفسه بنایش بگو پردازد و بهرح و ثنا
 لسان بکشد مستمعین بروح و روحان آیند و بنفحات الله مهنر
 کردند فلوب را فرح و سرور باید و ارواح را بشارت اخاطه
 که الحمد لله در طایفه الهی نفسی پیدا شده که هرگز خصا نایضا
 عالم انسان است و مظهر عواطف و الطاف حضرت رحمانی رحیم
 دارد و زبان ناطق و در هر سخن روح پر فطوح دارد و جانیه مؤید
 بنفحات حضرت رحمن حال کدام یک خوشتر و دلکشتر قسم بحال این
 که چون خبر بازان شنوم قلب بنهایت روح و روحان آید و چون آشتا
 از کوروت موسان بدین در نهایت احزان مستغرق کردم اینست
 خالت عبدالهتار و بگو ملاحظه فرمائید که چه باید و چه شاید
 قدم روحی لاجبانه الفدا الحمد لله ابواب غایت را از جمع حجات
 کشوده و بشارت نماید و یونق را واضح و مشهود نموده و بهک
 اخبار و محبت ربوده و خود ملا علی را نصرت اصفا سوگند
 خال باید بازان بار چون آفتاب و قسی مشکبار و لسان
 ناطق بدکوه و سبب واضح و حقیقه لایح و همتی بلند و فوئ
 ملکوتی و نایب لاهوتی و صفی روحانی و انبغاتا و وجد

درین ملا ارض مبعوث شوند تا هر یک افواصین را نورسین
 شوند و فلک اشرف را گویند بدیع بوستان الهی را درخت بار
 شوند و گلشن رحمانی را گل معصوم کردند کتاب ایجاد آیه
 باهر بشوند و صفحه کائنات را کتاب جامع عصر اول است
 و نشئه اولای دورتر اعظم پس تحصیل فضائل با در این
 بشود و بعد از خصال با در این عصر بگردد جنب ابھی در
 دست و صحو در این نام خیمه برافرازد و انوار حضرت چهره کشا
 و اسرار موهبت رخ بنماید و فیض قدم جلوه نماید و افاق را
 احداث کرد و اقالیم جنب فرودس شود و جمیع شیون و کمال
 و اوصاف و نعوت الهیه از حفظ اوصاف و سوغات رحمان
 اشکاء واضح شود عبد الیها در جمیع احوال در اسنان حضرت
 منشرح و مبتهل است که ای خداوند مهربان بنده در کمال تو
 با اسنان مقدس تو جزر کن شدیدی پناه بخویم و بفر کف خایب الحیا
 کنیم حفظ و صیانت فرما و غایت خایب کن ما را موقوف نما تا انا
 توجویم و ثنای تو گوئیم و در راه حضرت پوئیم مستغنی از غیر
 تو گردیم و مستفیض از بجز کرم تو شویم در اعلا امرت گوئیم

و در دفتر نجات سحر بلیغ نامیم از خود غافل گشته بود مشغول
 شویم و از یاد او نپزیر شده که فشار تو کردیم ای پروردگار
 ای امر ز کار فضل و عنایتی و فیض و موهبتی ما بر این موفیق
 شویم و یا این مؤید کردیم توئی مقدر و توانا و توئی وای
 و بیانا انک انک لکریم انک انک الرحیم انک انت العفو العفو
 العا بل التوبه و غافر الذنوب شدید الحال و البها علیکم
 یا احباً الله

هو الله ای با زبان روحانیت اعلی حضرت شهریار ایران با
 چون آفتاب و مرمی چون فیض سخاوت و عدالتی چون روح
 در هیکل ایران ظاهر و آشکارند و حضرت صدارت پناذرها
 مروت و عنایت بجمع طوائف رعیت پس بابدشکر بدگاه
 احدیت نمود و در کمال طاعت و صداقت و امانت بخدایت
 سر بر سلطنت هر ذاخت زهر اخدیت بچین حکومت از جمله
 مخصوصه الهیه است ع ع

مستبین و درویش الهی در این ارض الحمد لله در کمال تقدیس منزه
 از شوائب غیر مرضیه در ظل کلمه الله محفوظ و مصونند ع ع

هو الله

ای دو بند خدا جناب ان محمد مکتوبی مرفوع و از قبل شما اسد
 تحریر مخصوص نموده بود ولی اگر بدانید که مشاغل و غوائی که
 مشایب بچه درجه است البته بکلیه کتاب خواهد نمود با وجود
 آنکه بچه فرصتی نبود معذک بنیاد شما هر داختم و بنکارش
 این نامه مشغول شدم نایدانید که اجای خیال قدم در این بنیاد
 چه شد و عزیزند بارک مطین بفضل و عنایت حضرت احدیث با
 که نایدش چون باران بنیانی و امواج بحر رحمانی است اینها
 لکن با فخرم بمعرفه ربکم و سرینم کاسادها فان من بدشاهدات^{الله}
 والیهما علیکم ع ع

موالی الابی

نام بنیاد بالمشایف فذلک الافاق مکتوب بود خ چهاردهم محرم
 الهوم جواب مرفوع میشود و بنیامه فرات کث از کثرت غوائ
 و مشاغل میسر نشد که جواب داده شود این از قصور عبدالیهما
 نه بلکه این نمود از کثرت مشغولیت و هجوم محام امور است

مورد
 مشایب بچه درجه است البته بکلیه کتاب خواهد نمود با وجود
 آنکه بچه فرصتی نبود معذک بنیاد شما هر داختم و بنکارش

ط
 فیلسوف بن السید محمد عبدالیهما

باید انحضرت و اولیای الهی بصیر و موفور موصو باشند بار
 مجال ایضا پیش قسم که دقیقه از ناد اجباء فورندارم و لکن
 فرصت نخر و تقریر نه لذا باید معدور و بارید از خبر ثبوت
 و رسوخ اجباء و انذار نجات الله و معدک حضرت شهریار
 و حسن ثبت امور جهت صدر کامل فایب باشد ^{صل}
 کث فی الحقیقه این پادشاه دلاکاست و ارسا پیش است و ان
 و ز هر خطر لا یومدح و نپایش جمع اجباء در خلوا و جلوات
 باید باد عن خیرت پادشاهی مشغول باشند تا نایب انجمن
 اعلم حضرت نا جدار را با جاب مستطاب صدر بزرگوار احاطه
 نماید باری در چنین زمانه که دست نظام و معنفا ن کونا
 با پاد اجبای الهی دقیقه آرام نگردد و بانچه سبب عزت پادشاه
 و خیر خواهی جمع اهالی از خطه و دیار ثبت نمایند نجات
 قدس منتشر کنند و تعالی الهیه را بنامها مجری دارند اگر
 در چنین نو بیماری چون کل شکفته نگردد آباد بکار چه ^{نسی}
 بهتر از ایند بکوی اجبای الهی و ف و ف و ف است و زمان
 زمان بتدل بلکه ابهی سراج هدایت را روشن کند و ^{صو}

عبارت

همان حضرت احداث را در رع و جوشن فرماید در این هوا
 پروازی و در این کلزار نغمه و آوازی غنچه از معجون
 حجان کل بطوره و بران هجوم نماید و این جنات فانی را
 نیجه و ثمری نه مگر آنکه در ارض هدایت تخم حقیقت افشاند و در
 ریاض روحانیت شجره پرثمره نشانند تا ناسخ این سعی و
 کوشش را در حجان ابدی و عالم سرمد مشاهده کند باری
 بیلیغ را بسیار ترویج نماید و اعلا کلمه الله را انسان بنیان
 جلیل داند الهوم اهم امور این امر است تا این عنصر فوادم
 نباید جنات ابلیجی چنانچه باید و شاید در این صحو اختیار از
 علی الخصوص در صفحات خاص بسیار سعی و کوشش لازم است
 تا نفوس شریف شوند و در کمال طاعت و انقیاد و ادب و حکو
 اطاعت نموده سبب شریفی کل طوائف گردند و بعد از اخلا
 کنند و ثنوی کتاب فوضا و صفات نیراق و ان و
 این روش حجان گردد و اقله فارس غبطه جمع ناس شود
 و دره نور امانه الله والد محرمه را بکبر برسانند هر
 اسباب راحت و سهولت مهتر گردد که بروح و در حجان بزبار

عليه مقدسه مكن شود در كمال احرام ان و رفته نور را بفرستد
 چون في الحيفه از بدات امرنا بحال نهايت زحمت و مشقت
 كشد اند و مصائب و بلا ياديد اند لهذا بايد نهايت ^{خفا} ملاحظه
 در حشاش داشت و عليها و عليك الياء ع ع
 هو الله اذ ربنا بجا بواهر زاهد ^{عليه} اسكونه جنا افا سيد في عليه بها الله

قوله لا يبغى

الحمد لله الذي رفع الحجاب وكشف النقاب واظهر جمال الحيفه فكشفوا
 و اضحوا مشهورا في محفل الاخياب للذين طاب ثمرهم و وصف
 ضم ثمرهم و ادركوا اسرار الله و شاهدوا انوار الله و قاموا
 و قالوا ربنا انا سمعنا ديا بنادي للايمان ان امنوا بربك
 فانما والتحبه والشا على مظاهر هداية الله و مطالع ^{الله} هبة
 و مشارق انوار الله و مخازن الهام الله الدين نشر و الدين
 و رضوا رايه الله و ثبوا نعالهم الله و حافظوا على مشاق الله
 و حرموا حصن حصين امر الله اولئك عباد الله يمشون و جوع
 المفربين بذكرهم في الملا العالمين طوبى لهم ثم طوبى لهم ثم بئس
 لهم ثم بئس لهم و حسن ثواب الهى الهى هذا عبدك المتوجه

البلد

الهك اشد الى نور رحمتك واشعل بيار وحدانيتك
 في شجر فريديتكم وقم على ذكرك واعل كلتك وايهاد
 سراج هدايتك في القلوب والنفوس ارب انظر بيرها
 واشدد ازرع بنا بيدالك واعل كلمته بقولك الفاضل
 على الاشياء ونقد بيان في حقيقه القلوب والارواح واحبه
 سراج الهدى في حاجه تلك العدو الفصو انك انت المقدم
 على مائتاء وانك انت القوي القدير اي ناشر نهار اليه
 خون وعنايت خسر رحما معين وظهير صون وحماس
 رباني مجرود سنكر نالواني فوت بياروده وارود
 جدار اكبر كن ولشكر ضلالت زادر هم سكن وسپاه خلك
 پراكنده افواكن نود همد برافروز وپرده او هام خلو
 بسوز علم صين برافراز وعرفان حضرت رب العالمين ^{منشور}
 فرما رمي مهارام وساع على اسوره منشين لسانا ناطق ^{كن}
 زخل را باسوق فرما شهد را فاقون بين وكوكب امر را
 شارق مشاهده كن جمالا بهي از غيب ملكوت اعلى جنان
 ناپيد مبدول فرمايد كه نفوس جبران كردد و قلوب منجهد

بجمال رحمان شود ان هذا هو الوعد القويم فان طمن بعون
 مولاك وصون من ربك واطلق العنان في هذا الميدان
 واستبشريا ببدء ربك الرحمن واطمن انه ينصرك في كل الاحوال
 وشرح صدرك بحصول الامال وعلبك البهاء ع ع
 هو اذ ربنا بجا بواسطه جنامه زاهد سكو جنامه زاهد رضا بن علي رضا

هو الابهى

اي بنده جمال الهي كاس رضا در نهايت حلاوت است ولى الاكاس
 فضا چنه زاهد نفوسكه حلاوت شهد رضا چنده اند الهى فضا را
 شيرين نراز شهرها در بافتند چون در اين سبيل قدم نهادي
 واز اين سبيل نويشد بايد جان را پكان در راه محبت مجبور
 عالمان مبذول داري تا انت رضا كردي ومظهر عبا انت
 بجمال ابهى ان ربك هو الكرم الرحيم وعلبك البهاء ع ع
 هو اذ ربنا بجا بواسطه جنامه زاهد سكو جنامه زاهد رضا بن علي رضا

هو الابهى

اي نهال بوستان الهى از قرض تمام ميثاق سبر و خرم شو و شمر شو
 و رسوخ بيار اور نادرجو بيار موهب كبرى نشو و نما نما و جو

سر و کلتن الهی در رهاض هذابت کبری فد بفرزای و از نسیم صح
 بسین باهنرا زانیه و از معین فضل و احسان سرباب کردی
 انبیت بصیحت عبد البهآ فسمع لری و علیک البهآ ع ع
 هو الله اذ ربنا بجا بواسطه جنابمیرزا محمد علی اسکوئی بنام محمد صادق البرقی

هو الله

فصل
 اعینة صادق ناطق باش و فانوق خاذن باش و شارف از
 خیال الهی ابن را بعد مدان که منظر الطاحدینش کردی و مشهور
 لحظات تن رحمانت شوی بخشش اوجی پائیان است و مومنین
 مانند روح و جان خال سناه و ابر کل و در بخان نماید و جسم
 مرده را حیات جاودان بخشد انه هو القوی القدر ع ع
 هو الله اذ ربنا بجا بواسطه جنابمیرزا محمد علی اسکوئی بنام سراج دفتر علیه بهاء

هو الاهی الاهی

انا جک بالاهی بلسان سر و روحی و انت المناجی للمناجی و ارجو ک
 باجوب و مفصود و انت المعنی الراحم للراحمی انی قد بسطت الیک
 آلت الفزع و الاثمال ان یجعل عندک السراج وها جابن ملام
 الامکان حتی یدل علی من یأجک و یفارج الی معراج العرفان و

ايات موهبتك الكبرى ظاهرة في حقائق مفدسة عن ادراك ^{هل}
 الاوهام اهرب اجله رايه نصرتك واية موهبتك ونفحة رايه ^{تلك}
 ونفحة حب عنايتك وانشر به نورك المبين بين برهيك واشد
 اذنه وقوتهم وواشرح صدره وبسرته امره بين خلفك انك انت
 الكريم المقدر والمعال المحمد الذي نور الافان بنور الاشرف
 واذا ركاس الوفاق في محفل المشاق واذا لالفان بقوة انبساط
 الحب من القلوب المنجذبة الى الرب الكريم الرب الرحيم وانك انت
 ايها الشعل بنار حجة الله طب نفياً واستبشر روحاً واجتهد
 فواداً بالقبض العظيم والفوز المبين في هذا القرن الجهد والعصر ^{المبهر}
 وانشر نجات الله في تلك الانحاء وادع الى الله كل نفس بحضرة بركاته
 وبشرهم بايام الله لعل الناس يتدبرون من فدهم ويبدركون
 ما افاض غمام موهبته الله من مطار الهداية الكبرى لعمرك هذا
 خربك من سلطنة السموات والارضين وعلبك اليها من ربك الكريم
 اي بندك جمال ابهي ندات بلا اعلو واصل ودعايت دراستك
 مفدس جمال ابهي مقبول عن قريب ملاحظه فرماني كجود ناهيد
 از ملكوت رب مجيد نازل دعون وعنايت حق شامل وخالص

از حق مطلبی که موید بشد بقوی کردی و موقوف بنزوح
 دین الله نشکان بخشمه جانک بدیه رسائے و اوار کار اینیاد
 ملکوت ابھی دلالک کنے منند از بکوز ملا علی رسائے
 بکسائے کنج روان بخش و بیچارگان را ملجا و ملاذ کردی
 کور از اینا کنے و کران را ستوانائی کنتان را کو با کف
 مردگان را زنده نمائے مرصنا ترا شفا بخش جا هلا ترا دمانے
 دھی ان هذا هو الفوز العظيم واليها عليك يا من اتخذ
 قلبه بانوار الجمال الساطع المنير ع ع
 هو بواسطه خبا امين عليه يا ابراهيم الخليل ابراهيم الخليل عليه السلام

هو الابهي لابي

الهی نفد س حقیقه وحدانیتک عن التصعود والنزول
 ونزعت شمرا حدیثک عن الطلوع والافول کنت فی قدم ذلک
 وازلیت کینونک فی علو نفد بدل وسمو نزھک لا یعرفک
 الحائق الکاشف للحائق ولا یدرک العقول الوافقه علی
 الدقائق الی لعنا کبلا وهام ان نسمع بلغایها فی اعلی عرف
 العرفان واف الطهور لا یفهام ان ترزف بجناحها فی وجم

كنت لا يخفى كلها ولم تصل فيما جاء فردا منك وذهلك العيون
 ولم يدرك اية من ايات صمدتك وكنت خفيك المحطة على الآس
 لا يحاط بها ويكونك المزهة المقدسة غرادك العروا الفاضل
 في عالم الانسا وليس من يفهمها الهى الهى تخرج النفوس عن الاوهام
 حتى لا يزعجوا الانوارك من قول ولتترك من غروب وخفيك
 من نزول ولكنونك من صعود لانك تترهب عن كل هذه
 الاوضاع وقدست عن كل هذه الاذكار لم تزلت كما تكون
 في علو الامناع وسهولة لقطاع السبل سدود والذليل
 مردود دليلك نالك وسبيلك سلطانك بل شان من شؤك
 الاشراف من مطلع الافاق في يوم التلاق انما يدرك الناس
 لا اللهوت ويعرف الهكل المكرم الا ذات القدم فالطلوع
 والغروب والنزول والصعود من حيث الهكل المكرم الذي كان
 باهرا ثم غاب ناظرا رب رب هو لا نفوس ذكبة وتلوهم
 منجذب افندهم مشغلة اذاهم واعية اعينهم بصيرا اذوا
 محتر افندهم متعش خفيهم راضية ذابهم حرضية هويتهم
 عطشة منضرة اليك متوجه اليك مبتهل اليك رب رب انرا

مصباح

مصاحفم و او فد سترجم و اعل مواجهم و و سم باب و نا محسم
 اربا تو اربا ضهم و دوق جاضهم نو نور و جوهم و اعل کله هم طرفه
 اعلامهم و از کر اینا همه و حسن اخوادهم و صف صا هرهم و صب
 سر ازهم و حسن ثمالا هر حله هر فیضهم نورک المبین و فی جالم
 المغیرم انا انت الکریم انا انت الرحیم انا انت الروف القدرم

ای اجاعا الهی امواج ناپید منابع است وجود نوبق ملزوف
 افواج ملکوت ابھی چون امواج بجوملا اعلی به درجی و نسا یفا
 از محبت موهبت روح بخش هر فرسوده لائتے اشجار و ریاض مشاف
 در نهایت هزار و شمار حدائق پیمان در غایت ضرورت و حلاوت
 بی منتهی تخیل با سوس شفق نو بخشد و نیم بازغ انوار اطعم هد
 ارباح شطراط حیا و جا و دانه بخشد و حکم ربانے بصیرت روحانی
 مبدول نماید بار کرم الهیة از هر چه کامل و فیوضات ربانیه کل اشیا
 طوبی لکم یسه علیکم که محل نزول الطمانین باشد و مرکز سنج
 اسرار ملا اعلی جناب این از کل سائش نمودند و بنایش کردند
 که الحمد لله جمیع باران در کل ایران ثابت بر عهد و پیمانند و مشک
 پیشان حضرت رحمن سری پر سوز دارند و درخی پر نور قلبی نگاه

دارند و فوادی بر آفتاب جانی پریشان دارند و وجداً در غایت
 مشرب شب و روز در نشرف نجات مشغولند و صباح و مساءً بار اعلیٰ
 کلمه الله انبات توحیدند و بنات فوضات رب مجید سرج
 نورانیند و حج رحمانی نجوم افق عرفانند و وجود ملا اعلیٰ بار
 غایت مدح و ثنا نمودند و از این خبر سرور بر قلب احباب وارد
 و کل در اعظم بشارت ظاهر از خدا مطالبیم که روز بروز این آفتاب
 جهان سوز کردد و این شعله همان افروز این فیض محیط کردد
 و این سهل فرید جمیع الودکی و پالودکی را بوار نماید اندازند
 تا جمیع افق ضعیف و طاهر کردد و جمیع مطالع روشن و با هر
 شود ان و در جنت اسی همانرا از شرق و غرب احاطه کند
 و فیض جلیل رب جمیل عمومی کردد مبادی امر بناج بخشد و
 امر الله بفرات ملا اعلیٰ رسد و الیها علیکم ع

هو الله

ای بند حق و رفیق سطور وارد شد مضبوط معلوم گشت در حق اجاب
 الهی طلب ناپسند نموده بود بد بالسانه کلیل و قلبی سلیم و روحی
 بشیر در آستان مقدس طلب ناپسند و عنایت شده فبشرهم بهذا

الفضل

خدا بخواند که در عین در آن
 در حق آن

الفضل العظم و مکتوبی نیز بکربلا اسد الله و افاضه علی اصغر فرستاده
شد در جوی است باستان بر نشاند و البها علیک ع ع

هو الهمی الایهی

ای پادشاه پارسا جناب جمشید نامه مرقوم نموده و ذکران بار را در حاشیه
کرده که الحمد لله سینه چون اینی دارند و دل پر شور و شعله نوحه
بلکون ایله دارند و تضرع و بتل باطن اعظم در شب و روز
بیشتر ایات توحید مشغولند و صبح و شام به تقدس و تزیین
دربار بمجد در دفتر آثار الهی میگویند و در بنشینند تقوس ممدت
عالم انسانی می نمایند انوار ساطعند و شرح لامع باری نماید
سایش از اجبای پادشاه نمودند این حوادث سبب شرح و نشاط
قلوب بازان کردند و این اخبار غلک انتشار نفحات سرور و سعادت
اسرا شد ای پادشاه الهی فزون سابقه گذشت و اعصار ماضیه
منتهی شد الحمد لله مهر و جلال اناب عالم الهی از مشرفان ایران طالع
و بهار درو حالی در افق پارسایان خیمه بر افراخت و بوم و بر
و کشور کل و در با همین انسان نمود و دست و مهر اسیر و خرم
شد از ایران پر بوخداوند مهریان بر شرف و غرب ناپید و عالم

تراجه از شون طلبی نجات یافته روشن و نورانی گشت
 و انوار حقیقت بر عالم بخاژ ناپیده گمان را اینها لامکا کرده
 و صفحه بینی را بنفوش صورت ملامت مغزین فرموده تا نواند
 قلوب را شاکند و صدور را لطیف نماید و دیده را پاک
 و منزه کند و گوش را مستعد استماع نماید تا ان انوار در
 صفحات قلوب و اسرار در زیبات ثلثا ظاهر و عیان گردد
 کنج آسمان بعون و عنایت جمالات بھی کشوده و فیوضا نامناهی
 شامل گردید مواهب جلیل عظیم احاطه نموده و فضل و عنایت
 محفدیم کامل گشته هر چه نضرع و بند بیشتر کرد فیض بیشتر
 بخشد و آنچه در مروج تعالی الهی زیاد تر کوشش شود کثرتش
 دها بیشتر شود و ناپید ملکوتی بھی اعظم تر کرد قسم باسم
 اعظم روح الاحیاءه الفدا که در بر چنان موهبتی در انجن عالم
 رخ کشوده که صباح و ملاحش افرا پر جلوه کرده و این ^{البشیر} دانه
 جان پرورد را غوش نفسی و زاید که البوم در مبلغ امر الله بجان و
 دل کوشد و شب و روز جز نثر نجات الله از روی نداد و ^{بعض}
 از اعلا و کلام الله اما الخوید جمیع اشیا این نفس را ناپید و ^{بند} خد

نماید و کون و امکان خادم او گردد ملاحظه در فرشتگان اولی
 نماید که هر نفسی که ببلوغ امر الهی فایام نمود در عالم ملک و
 ملکوت بجهانز انجفات قدس معطر گردند هنوز ششمه جانپرو در
 ان نجات بشام مخلصین میرسد و نفوسه که فایام بران امر
 میروند نمودند گذشتند و نخی کشند و عاقبت در حرکت
 ان موهبت جان باخند ای اجای الهی نفع باید روشن باشد
 و کل باید نشرفجات طیبه نماید هذاهو ای از فضل جمال اقدم
 امیدوارم که اجای الهی بصف رحمانه در بین خلق محسور شود
 و انوار نزه و تقدس و خضوع و خشوع و انقطاع و انجذاب
 از رخسارشان اشکار باشد در نهایت ادب و وفار و سکو
 و فرار و محبت ابرار و خدمت احرار در بین خلق محسور گردند
 و فیض ان و خصایلی ظاهر شوند که محال جهت عموم خلق گردد
 این نفوس نزاوار انتساب بجمال ایضاً بندگان جهانیه یعنی جامع
 جمع کمالاً انسانیه خود و انجناد انسان را از جمیع مواهب
 محروم بنماید و تعلق قلب باین عالم فانی مانع از سوحا
 رحمانه گردد پس بکشید تا نسیم عنایت از جمیع جهات وزید

و در بنای موهبت بجمع اطراف فوج زند و سبب عزت ابدی
 دولت ابد مدت شو بد زهرا اعلم حضرت شهریار الحمد لله
 رعیت پرور است و جناب صدارت پناه معین هر مظلوم
 بی بال و پر فی الحقیقه اعلم حضرت شهریار بجن نبوت و صد
 طوبی بجمال همت اردوی راحت و آسایش رعیت مینمایند
 و حضرت صدر پناهی در شب و روز مفصل شان عدالت
 و انصاف این عموم اهالی است لهذا باید اجای الهی بشکرانه
 این نعمت در آنچه صدقات و خیرخواهی بپر بر سلطنت عظمی است
 بگوشتند ای اجای الهی غرابی چند در کهن کبک کهار محبت
 هستند و مفصول شان این شاید بدینا سوس و سوس
 طوبی و چیز الهی را در دام بشمات اندازند و از موهبت
 نبوت بر میان محروم گردانند بیدار باشید و هشیار
 از فر این احوال آنان بدید که چه مکنون ضمیرشان است
 زهرا لباس اغنام در آیند و زور بکنند و حال آنکه کرک
 در تنده هستند و دشمن هر ذی روح چمنده ای اجای الهی
 در جمیع اوقات بشکرانه الطاف و عنایات رب الايات بپر از بندگ
 در

فائز با این الطاکشید و نائل با این اعطاء جمع مغربین اسلام از تو
 این موهبت را می نمودند و در حضرتش خانقاه نمودند حال شما
 را بجان این احسانا کف آوردید و در نهایت سهولت با این ^{صفت}
 رسیدید دیگر ملاحظه کنید که چگونه اساترا باید بتکرار
 بیازایند و علیکم البهاء ع ع

بهر جناب افاضه زاهد در علی علیه بجا الله الایه
 هو الله

ای ثابت بر پیمان خوشحال تو که بخدمت امر الله فامی خوشا
 حال تو که ثابت بر پیمان خوشحال تو که بنور محبت الله روشنی
 خوشحال تو که خاضع و خاشعی و خاد محبت صفت محض
 اینست سمع مغربین در جمع اوقات این مناجات را بفرما ای ^{رحمن}
 ای یزدان بندگ شسته ضعیف و نجف و ناتوان ولی در پناه فضل
 و موهبت تو پرورش یافته و از ندی عنایت شهر خوارم و در ^{شوق}
 رحمت در نشو و نما بهم ای خداوند هر چند مستمدم ولی ^{مستمند}
 بعنایت تو از جهند است و هر تو آنکه بی الطافت فقیر و حاجت ^{حاجت}
 ای پروردگار دانا پیدی فرما که این حمل عظیم را قدر تحمل ماند

و این غنای کبری را محافظه نوانم زیرا فاعل امتحان شدیدیست
 و بطون افتنان عظیم که نگاه کرد و جیل خورد شد و نواکامی
 که در ضمیر جز ذکر بنجویم و در قلب جز محبت نخواهم بر خیزد
 اجابت فایده نما و بر عبودیت اسنان دائم کن نوئی مهربان بودی
 خداوند کثیر الاحسان ع

بدره بی دریدار هو الله جل جلاله امیر عبد بهار آید

ای مقبل الزمده اگر صد دهان باز نمایی و در هر دهان صد زبان
 بگشایی و بگمانی این بخش خداوند افرینش پیام نمایی که الحمد لله
 کاس هدایت را از دستش موهبت نویسد و از صهای محبت الله
 سرمست شد الله عاجز و فاسرمانی ملاحظه کن که الهوم ملل و د
 و ام ارض کل در سبیل اعتباری هزار جان را بجان بذل نمایند
 و نوالهوم جام محبت الله در دست گرفتند و از حق موهبت الله
 سرمست شد و نا حجاب عزت بدیه بر سر نهادی و این کعبه شایگان
 را بجان یافتی چه قدر باید سکر کنی احب از اشغال و انجذاب نهادی
 سانس را نموده اند اسد از فضل جمال مبارک دارم که هوام فوماً
 بر شون و شورش فراید و نور علی نورت کند تا در این فضا

ناشاهی شعله نورانی کردی و شهاب رحما و علیک التحية والشاء
اذر با بجان جناب آفا سدا سدا الله ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان مکتوب شما از فرزند سپید و شای که مر فوم نموده
بودید ممکن نبود از برای هر یک مکتوبی مخصوص مر فوم شود و حالیک
نامه بنام کل مسطور گردید اما فی الحقیقه حکم هزار نامه دارد زیرا بر
و در آنجا مر فوم شد که وصف نتوان انشاء الله بنیایش پروردگار
و شایش احبب الله و ترویج دین الله و اعلان کلمه الله در جمیع بقاع
موفق گردید و علیک التحية والشاء ع ع

تبریز جناب آفا سدا سدا الله علیه بها الله الابھی

هو الله

ای بنده بی شاک شکر کن خدا را که مظهر الطمانین و بودی و مطلع
انوار کو کب اشراق و بعد از صعود ثابت بر پیمان و منادی امر رحمان
تا توانی جهد و کوشش تا که مظهر موهبت الهی گردی و مطلع مبر
ر بانی در ترویج دین الله بکوش و در تهنیت اخلاق بجان و دل
تا تا فلوب مطلع اخلاق الهی گردد و نفوس منزّه و مقدس از سون عالم

فنه هر يك بجمع عالم را شمع نوحه شوند وانجن انسا را سراج
 نوراني دليل جليل بر هدايت و عنایت و موهبت حضرت حق است
 كه صفات طهارت بصفات روحانيه تبديل شود و كائنات عالم جواني
 بيوزانت ملكوتيه قلب كرد تا خلت جديد بخود پابد و حقيقت
 انسان از روح تولد شود با ك و صفة كرد و لطيف و مقدس شود
 و تا اين موهبت كبرى در جهان جان و وجدان جلوه نمايد ثم حقايق
 ابدية حاصل كرد جميع باران را دلائل بر اين صراط مستقيم تا و قد
 بر اين منج فويم كن هميشه منظور نظر عنایت بوده و همد و خوا^{هد}
 بود مطهر باش فضايل آيا هميشه منها النفوس و بشرح منها
 القلوب و عليك العتبة و الشارة ع ح

هو الله

وَأَنْتَ يَا أَلَهِي لَمْ تَخْلُقِ الْإِنْسَانَ وَذُرِّيَّتَهُ
 وَأَوْجِدُ الْكَافِرِينَ يَكْفُرُونَ بِالْآيَاتِ وَالشَّرَفِ بِشَمْسِ الْوَجْهِ
 بِقَوْلِ الْيَهُودِ مِنْ لَأَنَّهُمْ الْمَجُودُ وَذُرِّيَّةُ الْإِدْوَادِ وَتَكْوِينِ الْإِكْوَادِ
 وَارْتِفَاعِ سَمَاءِ الْعَرَفَانِ وَابْتِطَاعِ أَرْضِ الْإِبْرَاهِيمِ وَهَاجِ بَحْرِ
 الْإِحْسَاءِ وَالْحَمْدِ كَوَيْلِ الْإِكْوَانِ وَخَيْرِ جُودِ الْإِسْكَانِ وَهَاجِ

فيم الرحمن

نسمة الرحمن وفاضت سبحان الكرم والاحسان فانبعث جباراً
 مفدساً مستبناً مستفضة مستضيه من شمس خفيك الرخا^ص
 وتركوا الثوب الرهيب ولبسوا قميص الخديت بنعمك بارئتي
 الجليل لأنك اجبتهم لاشراق بوارك واستنباط احكامك
 واشكاف سرارك واشتهار اثارك واعلاء كلمك ولاعتراف^{هم}
 من بورك والافئناس من نار احديتك فاصبوا معادن عظمك ومظا^{هر}
 فضلك ومخازن سرك ونهايط الهامد ومصادر وجودك واشتد^{شد}
 بذلك عليهم ظلم كل حدود وغضب كل عنود وغير كل كؤود ومظا^{هر}
 غلبه حبك الذين لا ذنب لهم الا الانقطاع عما سواك ولا تشرب^ع
 عليهم الا الامثال لامرك والالوم عليهم الا الاستقامة على
 مثافك وهذا مما يفرح به قلوب الاحرار ويحزن به قلوب^{هم}
 الاشرار نور للمخلصين نار للعاصين وقد خلفت بالهوى حياض
 تايبة من الموجودات وما هيئات متنوعة من الملكات وما را^ص
 للنوع الكرم حبة الانسان الا ان يرتقى الى اعلى الدرجات
 ويرتفع الاليات وكشف البيئات ويرفع الاليات ذكرك في الاكوان
 وينادي باسمك في عالم الامكان وينشر نجات قدسك في هذا

لعالم الابدی حے ہر رسم و نصیب فی حقیقتہ کالمراہا، صور الملاد
 الای علی و لکنہم غفلوا عن ذلک و حرموا انفسہم عن اعظم فضل
 فدندہ فی ملکک و شر و اہوسف ذکرک تین پنجس در اہم معدود
 و بخوار نمیدہم بدم الشہات و انکرو پشاک و اعرضوا علی
 جمالک و صنکوا حرمتک و حقر و اکلمک و انکرو و احکمک و
 علی طاعتک و بحسبوا اہم محمدون اللہ یا الہی اسئلک برحمتک
 اللہی کانت سید الموجودات و مصدر الکائنات ان تکشف هذا
 الغطاء و تجزل لعتا، و تاصلح لہما، و تؤبد کل علی الوفاء
 و تذہبہم حلا و الولاء حے لا یبقی فی الوجود الا اہل السجود و نزول
 الظلم فیکمل الحاجات انک انت المؤمن المصدق العزیز الوهاب ای باران
 الہی سراج مشاق نور افست و حقیقت محمد صحت اشراق کو کبھیما
 مد نانان است و اثر فلم اعلی بحر بے پیمان رب مجاہد در ظل سبح
 انسا محمد جدید است و مشاق عطشی نہاد کل را بر محبت جمالی
 دعوت فرمود و جمیع را باہات بہنات بشارت داد اس اس حلا
 بر انداخت و بہنات سوہبت را بر افراخت شمع ہد و شن فرمود
 و حجاب را بفض ملکوت ابھی کلزار و کلشن کرد و عہد السلام

فرمود و پیمان بدست در بزم ظهور جلوه فرمود ندای غمگین بلند
 کرد و اوان عهد بگوش هر هوشمند رساند نا اهل غرض خسته
 در حصن حصین نمانند و نادانان نمانند معین را بطن اوها
 نمانند در قطب امکان نمانند و صریر فم اعلی مرتفع گشت
 جمیع کوشماد در شرف و غرب کلانک روح القدس را بشند
 و بر مضمون عهد و پیمان واقف شد با وجود این توضیح و تشریح
 و تصریح جمیع لسان تا اول گویند و هوس و هوس نفس^{ند}
 معاصی را بشمارد و کینه شور کردند و حکم صریح را بفیور و بیج
 معلق نمودند این چه محالک است و این چه بلاهت این چه ضلالت^{ست}
 و این چه بلاهت از نور صین چشم پوشند و بذل حراصین از^{رض}
 در و بر ذریع مدک خوب و در غلظت حلیه بند با حکمت نشاند و تا و در بند
 تنها بگویند در هم و خصوصاً با بوعون و در عزمه فی سکر هم بعمو
 اضم یونفون و بخصون و بخطون و لا بصرون الا اضم فی عمار
 عمار الوهم بخصون و سعلون ای منقلب بقلبون تنای اجاب
 الی. در خطه نمانند که آباد ره بیچ عهد و عصر و زمان و فری
 چنین عهد حقوق با فیه و باستانی با اثر فم اعلی در بد شدن لا والله
 ای این نفوس در حمان پیمان چگونه جواب حضرت بن داند دهند
 محبوب ای بی اگر بفرماید ای بی نوانان ندای مشتاق را با شنید^د

و صریح کتاب عهد را انا ندیدید و نصوص پیمان را انا ادرک نمودید
 چگونه انحراف جسد و اعراض کردید انا بین نصوص نصوص
 نه و مرکز متاف محوس نیست و فائود بد جناح را افرار ^{بگردید}
 اسنکار چرا اقبال نمودید اضرار چرا بیغ و شمشیر زدید و نصرت
 هر شهر بر نمودید نه و سهام رواداشند و نیش و سنان بکار بردید
 از تنی نماند مگر آنکه مجری داشتند و او ای نماند مگر آنکه افری ^{زدید}
 حکایتی نماند مگر آنکه مدارشکایت کردید نور و اظلمت کشید و هدا ^{یست}
 ضلالت شمریدید عهد قدیم را مله صیبا نمودید و نصوص پیمان را
 از مقله هذیان شمریدید پیرهن بوسف غیبی ای خونین است
 و نصوص جمال قدم زنگین ناری ای جای اطمینان در ملا اعلی فریاد
 و فغانست و اهل ملکوت را بهی هدم چنین و این بی پاپان
 جمیع ملل عالم بجا آمد و جمیع قبائل و امم بخاد و مختاصم
 و عبداللہا در میدان بلا هفت هر چه انصاف شد جنا
 و خجالت کجارت بجای آنکه زخم خنجر اغبار را مرهم کردید بیغ
 بخنجر زدید و بجای آنکه پیام جای ملل را سد و سپر شود
 در هر دو می نشینی رواداشند و ضربتی شدید بر جسم خجف
 وارد آوردید بفسر ما فعلکم و با حصر علیکم بما ترکتم الوفاق

واخترتم الشفاء ونفضهم البشاق واشتد البساق
 وان لا ريبك المساق باردى تابان برپیان سکر و شائنا^{شد}
 که در طلخه میاید و در کف صون و حمایت نهرافان
 عنقریب ملاحظه نماید که نافعین در حضرات بیانات^{شد}
 نشین کشند و ناگهین چون خراطین در اسفل در کات^{شد} زمین
 منزل و ماوی جیستند بوسه بفرح المخلص^{شد} دیگرانکه
 اعلم حضرت شهریار کامل چون عادل و باذلند و فریاد
 رس جمیع طوائف و فغان و حضرت اناک اعظم شرف پرورد^{شد}
 و صادق امین و خیر خواه سر بر تاجداران ان کشور برسان
 واجب و لازم است که در نهایت صدق و نیت خالص
 با نچه شکرانه این منقبت است فیما^{شد} تمام ما ان کشور پاک
 تابناک کردد وان افلهم مرکز الطاربت کریم شود ع ع

بشهر ارد کوه دره

مواعظ

ای اجبای الهی الحمد لله نفعه شکر رحمان را عنبر بار خورده و صبت جمیل
 مبارک و لوله در افان اذخه اواز ملکوت تقدس شرف و غریب را
 بچوکت آورده و نعره با بیا، الایهی از جمیع انام بلا غل و رسیده^{شد}

سرور است و هنگام عبور که الحرفه پیش از آنکه از این جهان
 فانی بجهان باقی شناهیم زبان امر الله را در هر کثوری مرتفع
 یافتیم چه سرور اعظم از این چه عبور عالم ازان ولی سزاوار
 چنان است که شب و روز شکر بشکرانه تمام نمایم زیرا این شکر
 لازمی است مخصوص و موعود کتاب الهی و شکرانه اینست که کلی خود را
 فراموش کنیم و از ذکر خویش خاموش شویم فانی محض کردیم
 و بنابر صرف شب و روز در نشر تفحات کوشیم و از ذکر
 خویش خاموش شویم فانی محض کردیم و بنابر صرف شب
 روز در نشر تفحات کوشیم و در بیان آیات بیانات هر چه
 پیش از اهل نور بدریم و اصحاب غرور انصافی مستغفانه نما
 شاید کشف غطا نماید و از کوری و کرمی و کنکری و هانا
 اگر چه خداوند مفرما بد صتم بکم عی هم لا هر چون ولی
 قلب مید بفضل رحمن دارد و رجا از موهبت بر زبان که
 ظلمات طغیان زائل گردد و انوار رحمن بسابد ای جانبا
 الهی همدم عبد الیها سید و هر از این عبد بر عجز و نیاز شب
 و روز بادان مونس جانست و روز و شب ذکران ورد
 لسان اما فریای حضرت هبه الله مقبول درگاه کبریا است

و بحضرت شهید فدا شاف و جان زار ایگان بیاخذ ولی در
 در بیان مفا و مک لازم و فطاع الطریق را جز بجوری سلم
 جائز نه اجبای طی باید حامی صلح و صلاح باشند و بحضرت
 و فلاح الشایش فریض جویند و راحت و دوستی بیکانه و جو
 بصر مور را خنکرند و منت نفی را سب نشوند ولی ^{حضرت}
 هبه الله اگر چنانچه در صحیح اکبر شارف افتند و بقطاع الطریق
 بر خورند خویش را سلم نمایند تا پاره یار کنند بقدر امکان
 مدافعه نمایند و بحکومت شکایت فرمایند تا حکومت ساست
 نماید و دیگری تقدی میکند حضرت افصح جواد فرهاد در فرزند
 خدمتشان در اسان مقدس مذکور و محمد شفقت شان
 معروف و مشهور ای کاش عبدالهنا، نیربان موفق بکشت زبرا
 مدار مشورت است و سبب عزت ابدیه عالم این جناب افاضه الهی
 و امه الله و الذم مخرمه شان در خدمت اجبای الهی سعی بلیغ دارند
 و بک عظیم متینا است که مظهر مکافات و عنایات رب
 المجد کردند خدمتشان مقبول است و تعب شان محبوب ^{علی}
 الکمل النجیه و الشانه ع ع

برتره اجبای تم عیض جبار

هو اسه

ای سینه که سبیل الهی ظلم و اعتداف مردم بی انصاف همت بر او
 الهی واقع و جنای مردمان بے وفا هموار بر اصفیای الهی وارد
 همت دوسان حق جام بلا را از دست ساقی بمانوسند
 و هفت بهام و سنان طعن و لعن و سب طاغیان باغیان
 کشند و مورد زجر و ظلم عوانان از اهل حمان این بلا جامی است
 که محبوب افق سرمست آن بود و این مصائب نوری است
 که جبین مبین کوکب اشراق بان روشن بود کمان مکنبد که
 این عرض و ازین اسباب و هنر و ذلت شما بود بلکه والله الله
 لا اله الا الله عزت ابدیه او موهبت سرمدیه این عذاب عذب است
 و این لقب طرب این زهر شکر است و این ستم فند مکرر
 این دوائی بلخ در زمان است و این زخم جگر گاه مرهم و دل و جان
 ولی مذاق سالم نباید تا حلاوتش را بچشد و لذتش را احساس
 کند و الا صفرا بنیان را تهدد و شکر لخم از زهر است و سودا را
 شربت فند مضر را ز ستم مکرر باری علی جنای الهی از این بلا محذور
 میباشد و در نخون نگرود بد عنقریب مشاهده خواهد نمود که کل با

افتخار کنند و سرودی و حمان جویند بے گوید کہ من در فلان
 عہد بچہ پانمان و ایشان بچہ ز جوی دہم و
 اجری چنین بردم دیکری گوید در سبب بچہ پانمان
 در فلان وقت ستم شمع را چون جام سبیل نوشیدم و فیض
 ابدی رسیدم دیکری گوید کہ من عبودیت اسان حضرت بزرگوار
 در حبس و زندان فسادم و فیض بے پایان بردم دیکری گوید بسبب
 اقباس انوار از نیر ابر اسیر سلاسل و زنجیر شد و چنین آ
 بے نظیر یافتیم دیکری گوید از اشتغال نار عشق در قلب و سپہ
 بفریاد گاہ حق شناسی و لب شیری بوسیدم دیکری گوید پدر
 بزرگوارم در روز خداوند کارم در میدان فداہنگل مقدس
 اربابا باشد دیکری گوید کہ جد مخمزم از دست ساقی الشریست
 جام شہادت شد و مظہر الصا و عنایت گشت و دیکری گوید کہ
 خاندان مقدس را در سبیل حضرت دوست و بران شد دیکری
 گوید دو دمان پاک ما در اعلا، کلمہ اللہ بے سرو سامان گشت
 باری کل فخر کنان خندان پاکو بان کن زنان انوار معراج
 و بیان کنند و بر سار طوائف عالم فخر و مباحثا نمایند انوفت

جب ظاہر نیز واضح و باہر شود کہ این صیبا و بدن باد را
 جمال مبارک چه موهبت عظمی بود و چه رحمت کبری پس حال
 ای پادان دست منکرانه بدرگاہ خداوند پکانہ بلند کشد و بگوید
 ای خداوند کینا ای پروردگارے ہما سناپش و ہما پش ترا کہ
 اکلب جلیل را بر سر این ضعف انضادی و این ردا غزا بدہ را بر
 دوش این فقر ادی پر تو نقد بست بر ہیکل ترا بے زرد و انوار حجاب
 ادی ظاہر شد شعلہ عنایت از نار موند ظاہر شد و فلوک
 حیات جاوردانے داد شکر ترا بر این موهبت و بر این عنایت و بر
 رحمت کہ این ضعف را با نخصص راستی تو نے کریم و رحیم

و بحر بان ع ع

هو ا د بھ ل ا بھ ی

اللهم يا الهى ترى وجوها نورانية فيها نصر رحمتك وقلوبها
 بينة فيها جمال وحدتك وصدورنا مشرحة باباك فردايتك
 وافئدة مجذبة بنجات رايض احديتك وانصارا لخاصة
 الملوك صديقتك وانا ممدودة الى صوامع اللاهوت نسمع
 ذكرك وثنائك ارب هولاء عبادنا سوا فيهما حيك واستغلو

هذا مختصر امر قوم میشود ای بنده صاد و جمال مبارک مختصر
 اینست الهوم فساد از جمیع جهات قائم یعنی بوقایبان در جمیع
 نقاط ارض دینا و سبانه بنیهای فساد برخواستند ملامت
 نمایند که سلا مخلفه عالم واضحاً و شهوداً الهوم با امر مبارک
 فالحیفه در حرب سمرند و بجمیع و ساند در احماد نادانسته
 الموفق فی صور نمایند این از جمعی و اصل بجه در طهران با
 از دهر به اعتد و الف تبسته و بجمیع و ساند در مختصر امر الله و
 کله الله و فساد کونا کون میکوشند از طرفی بجران حکومت
 پرداختند خطما و عدواناً انسان با قدر کتودند و از جمعی بجران
 جملاً قوم پرداختند و از جمعی با دهر با بالانسان در افتاد
 بجمال مبارک نشرو ساند لافراسته نمایند مختصر چه بود
 ندادند و تصور نمایند و اخبار متابعان رسید و از جمعی بوقایبان
 نومیدان که عدوت و بعضاً بجه درجه است در جمیع مواقع
 بانواع و ساند مثبت لاکه شمع سفاقر خاموش کنند و ظلمت
 سفاقر حجابگر نمایند شب و روز بعبادت مفریات
 در نزد حکومت شمولند و نسبت فساد و فتنه

در عذر

و عدوت بحکومت جید البهائم دهند که سعی و کوشش
 بر ضد اولیای مورد دارد و در حیات بدولت ابد تصورند
 کاه حال از سفر ایران فرستادند و آنچه خواست از آنجا
 و مضریات نسبت داد و از جحش در طهران در نزد سفردو
 معظه عثمانیان فرستادند و آنچه لایق خودشان بود نسبت
 دادند و از جحش بنویسند که معتمد حضرت سلطانند در این
 اطراف و ما مورد تحس و حالان نفوس را جدا بای کله فریفته
 حتی زمینی را که این عبد بنام ایشان ابناء نموده ان را فریخته
 شدیم ان نفوس نمودند تا ان نفوس صدق شد و مضریات
 بیوفایان نمایند و این سبب شود که شجره میثاق را از بیخ و بن
 براندازند و ریشه اش را قطع کنند و از جحش در عصر صفایه های
 که نهایت تحریک و تشویق بر قلع و جمع امر الله است بعبودیت
 و بلنسان گریزی ترجمه نموده و در روزنامه نشر نمودند صفایه
 که سبب خوف و خطر جمیع دول شود و کل بالافتان بر جحش
 کله میثاق پردازند و ان خط اشرفیامیر را حسین خرطومیست
 و الان موجود است که نوهین بر اصل شجره مبارک است

وفا بکار نیست و از چمنی صد هزار مشاعر خارجه و
 داخله دیگر مدلا خطه نما که چه حال نیست لهذا انتخاب با^د
 جمیع یاران الهی را بر اسقامت بر امر الله دلالت نماید
 که الهوم بوم جان فشانست و امروز روز محبت و وفا
 و سعی و مجهد بی منتهی و فریاد ای یاران الهی باستان
 مقدس وفا داشته باشید بعد از صعود مبارک ابا جاز
 که دفعه بیست و نهم و با محله بیار انهم و با وجود مشغول کردن
 لا والله افسوس ز برای آن نفوس که ای بیایانند و
 با آنکه امید جانیه در این عالم فانی داشته باشند هر دم
 صد هزار جان فدای جانان باد و صد هزار نفس قربان
 ان بنیهای جان افزای او عکس میدان ببرز و اصل
 و نباهد اش نهان ناثر حاصل کشت جان فامهرنا^{حین}
 نکاسا محبت برسان و بگو عکس میدان سبب تحسین
 اهل لامکان کشت این اثر است باقی و بر حسن نمند
 انجباب دلیل کافی وافی انشاء الله مورث موفقیست
 کبری مکرورد و در این سفر اگر حضور بیغمه مبارک که سهو^{لک}

سپر کردد یعنی در نهایت روح و بختان مآذونند
 جناب خنایا باشی اذن حضور دارند بجهت حاجی
 دو کور خان و بعضی اجاب زبجان از پیش مکاتبه
 بنوسط انجناب ارسال شد مضمون آنرا بدین
 الی ان شاء ملاحظه کردید نهایت فصاحت و بلاغت
 داشت و دلیل بر سلامت فو ق فرجه انجناب بود
 اشعار بان روز بروز هیز و خوشتر و شیرین تر میگردد
 وَعَلَيْكَ الْحَمْدُ وَالشَّاءُ ع ع

مواضع

ای شمع محبت الله صبح نورانی هدی از افق ملامت اعلا ساطع
 و لامع عجب در این است که این صبح روشن سبب ظهور انوار
 سراج نورانی است و از انشا و بارقه ان فجر انوار شمع بشر
 ظاهر و باهر کردد باری در جمیع احیان بجان و دل
 بکوش که سراج رحمن کردی و موهبت بزبان بار خنی تابان
 و قلبه چون حدیقه رحمن و روحی مستبشر ایشان الله و نعو

ایام اربعین
 - کعبه و عید با اربعین

ای موهبت الله در بین خلوق محذور کردی و بنیهای خدا
وامانت و خیرخواهی دولت بخدمت سرپرسلطنه و عموم
خلوق موقوف و موید شوی و علیک الفیحة و التنازع

مواشع

ای منادی پیمان فزود و ارسال رسال بسبب خلیت این عابد
کشته ولی حضرت کبریا شاهد و کواه است که در مبدع بنادینو
هدم وافی فراغت از ذکر بندگان درگاه احدیت ندارم
و از رحمت پروردگار امیدوارم که نضرع و ابتهال انعبد
در حق اجباد در درگاه ذواجلال مقبول گردد ای ثابت
بر پیمان مشغولیت بدرجه که وصف نتوان لهذا قدری تا
در مکاتبات میشود باید که احبای الهی معذور در اندر چه که
مجبورم بکا پیش از این مکتوبی ارسال گشت مضمون
در صورت امکان تکلف بسفر از ربا بجان بود مفسود است
انچه مجبور و حرور بازان الهی چون نسا نم صبحکا بد بار
و اخطار کردد تقحات قدس منشر شود و مشامها معطر

خطبت حضرت با بریدت الهی صبحها در کمال

کرد و نفوس جنات نازم بایند مدد یازم است و الا بمجود
 شوند جوهره منصد است که هر وقت نفس مفدتی یافت شود
 و موافقی در کار نباشد و بکمال روح و در بخان مرود و عبور
 بیازد بار ممکن کرد البتة تا خیر فرماید هر که باشد
 ولی شرطش اینست که در نهایت انقطاع و نهایت ایثار
 و منتهای روحانیت کبری سفر نماید این نفوس بمنزله
 روح جناتند و بشارت ربّ الایمان از احبّان دینار
 نهایت سرور و رضا حاصل زهر الحمد لله سفقوا و متحد
 و ملذکرو منجذب نفعی خوشی از آن بهشت برین هموزد
 زبرد در فروین وحدت حال و یکانگی و مردانگی و فرزندی
 احبّان محققا مسلمه است و اگر چنانچه در میان دو نفس
 اندک از رد کی حاصل کردد فوراً دفع ملال نماید
 و بصلح و صلاح بپردازد ای ثابت بر پیمان الحمد لله سعله
 نودایسته بحسب الله سعله برافا و زد و از شرین و غریب فریاد
 یا بیضاء الالبهی بلند است وقت است که باران الهی از این
 موهبت رحمانی فرح و شادمانی فرماید با وجود هجوم

صنوف اعدا و فتنه و فساد بلهنا و طوفان بلا باز عبدالبها
 بشایه بنیان رصین واضح و آیه کارنا هم بخد مت امر الله
 بضمیمه صیبت بزرگوارى جمال مبارك او ازه جهنا بگر كشته
 و ندای اجای الهی بملک اشتر رسیده چه سرور اعظم از
 وجه فرحی کبر از ان فوائده الذي لا اله الا هو اگر چنین
 موهبتی بک رود از برای سائر ملل و امم حاصل شود
 البته گفت زنان پاکوبان هلیله کوبان نعرشان با سمان رسد
 ملاحظه فرمائید هر مائی از ملل با امئی از امم چون اندک آثار
 موفقت و لو موفقت مشاهده کند چه شادمانیها نمایند و
 چه کارهایها کنند شعرا این کنند و اطربا بعلین رسانند
 حال ملاحظه نمایند که جاز قدم و نور مبین چه فضل عظیم
 فرموده که باران خویش را بجنود ملکوت ابی نصر فرموده
 و جناب مجد حدیث را در غیب افان بلند کرده شجره
 مبارکه بسمی در نشو و نما که عنقریب سایه بر افان افکند
 و حصص خضعت الاعنان و خضعت الاصوات و ذلك
 الرقاب و عنق الوجوه لله الميوم تحفوا با بد جمع باران را

ابدع ابھی ابلاغ تماجد
خ غ

مواضع

ایرجاء الی انار قدرت الہیہ بدیم از ملکوت ابھی چنان
جلوہ پہناید کہ عقول و نفوس جہان مانند پیک احدیت از مرکز
الاسکان بجایہ امکان مشایع و منواصل و بشارت کلبہ
درہ بقی وارد و نازل انات ملکوت در شریک است و سلاطین
در تکبیر و تضلیل این چه غضب است کہ انار باہرہ اسراف و
احاطہ نوردہ و این چه قدر است کہ قوم فاجرہ اسرار کان اسکا
بجراکت آوردہ در جمیع اقالیم البوم این اواز بلند است و اواز
شرف و عرب را احاطہ نوردہ انظار کل ملت و اذان کل نصیب
ناحکمت بالغہ اللہیہ چہ اقتضا نماید و شجرہ مبارکہ فوراً نشو
نما کند کہ صدقات نافعین نبود و جہل و فساد و خدخ ناما
نہ یعنی این لطمہ کبری بینان نہ آمدہ البوم امر اللہ چون افشا
در عالم و کینہان عیان و مشرق و نمایان بود فالہم اللہ انی
یوفون ولی باوجود این بعون و عنایت الہی شمس حقیقت از ملکوت

غیب جهان اشرف نماید که غضب این غیوم کشته و ابرهای سحر
و تارک بکلامی ملامت کرده و اشعه ساطعه شرف و غریب را
روشن نماید و علیکم التحية والسلام ع غ

هو الابی

ای مشاوق استان مبارک دانا بان ارض دو فضائل عنا
و از هیچ یک از دیگر ای اختلا کرده اند فومی بر آنند که عنصر نار
فایده است و مرکز اش بلند و شاهوی نفوذ است شدید است
و فوئش غریب جسم غیر موزونست و سبب جنات خجاد و بنا
و حیوان و انسان در جمیع شئون و گروهی بر آنند که ثواب
افضل است و فوائدش اشهر ملجا جمیع ذر و حس و نسبت
رزق هر موجود امین است نه خان غنی است نه فاقد
منظر بین جا با حنه فله عشر اشاط است چه که تخم دهی
اضعا پس دهد و دانه کاری شیخ بر تر عضا کند سینه اش را
بخراشته فیض و برکت بخشد سلیم است و حلم امین است
و گرم بخلا نار آنچه دهی نجا کند و آنچه بخورانی هلدن ^{نبرد}
کوید و اقله زیاد در نفسی ملامت کند و خرمی زاد دردی بگو

ولاشئنه نماید شديداست و تندخو و حد بد است و جنگو
 پس ای موفن بايات الله چو است از این عنصر کرم است
 بکوش که مظهر این صفات جلیله کردی و شصف با این اخلا
 حید شوی عبد الله عباس
 سر هو و علی بهاء الله

ایها الزائر للبقعة المباركة اعدان سابق المؤمنون و فائد
 التائبين قد دعناک و سافک الیه هذه الارض المقدسة النور
 و قطعت البحار و طوبت الدنار حتى وصلت الی مرکز الانوار
 و من انوار و محبط و محی و ذک الغزیر البحار و هذه نعمه
 یهمل بذکرها الموحدون و یمنأها الخلق و هو رزق لا یر
 و ما یر من السماء و منحه لخی بها القلوب و موهبة لتعش
 بها النفوس فاشکر الله علی هذا الجود و الاحسان و اعرف
 قدره و اغل بصره فان الله الحي کل تلخص الله متوجه الی ملکونه
 الاعلی اذ اورد الیه هذه الارض البیضاء البقعة النور و
 سطر مشامه براتحه القدس التي تشرتها علی الافاق یوبده
 شديدا القوی جلیل العطاء علی ما یحب و یرضی و یوفقه

على امر لم يسبق له مثل في الوجود ولا ينظر له في عالم الشهود
 وانك انت شد الرحال للرجوع الى الاقطار التي اسلوت
 فيها وبتر الناس بملكوت الله الذي فتح ابوابه على وجه من الارض
 والسماء والابن الخادون من اهل مشاهد الكبرياء لان الاستعداد
 والقابلية لهذا الفضل المدد موهبة من مواهب الله ومن اجل
 العطاء وما كان عطا ربك محدود فلان التمسيد
 اشرف والبدور لاحت والنجوم سطعت والشمس توفدت
 وتارحجبه الله الهيب والسماء رفعت والبحور ماجت والابواب
 هاجت والنجاب مطرت والارض تزينت ووجه الرب
 ارتفعت والحدائق تائف والحياض تدفق والطهور نطف
 والازهار تفتح والنقار تنثر والسمان مرت المص
 ترقدون في مضاجعكم وتسرجون في مواضعكم اما تبتهون
 من المنام وتسمعون الاذان وتلبون للعزيز العلام ونظرو
 من فضل ربك الرحمن وتزلون ايات رحمة وتذكرون الجمال المعبود
 في اليوم المشهود البدار البدار ايها المخلص البدار البدار ايها
 المختبون البدار البدار ايها المنظرون البدار البدار ايها

السلامة

المشافون فوف ثرون اعلام الهدى تخوفوا على قائل الجبال
 ومعالم التي تخط بكثرة الارض وانار مواهب ربكم تظهر في كل الجبال
 ظهور الشمس في رابعة النهار يومئذ يفرح المخلصون ويضطرب
 الموحدون ويشرح قلوب اممكتت بحجة الحق اليوم ويحسر
 الغافلون ويندم النافسون وينبذ المفرون باعباد الله
 اغتموا فرصة الاطمان ولا تسواما وعدم في كل كتاب اليوم
 الانجذاب اليوم يوم الاشغال اليوم يوم الجبران في فضاء
 الرحمن اليوم يوم النداء اليوم يوم العطاء اليوم يوم منحة
 الكبرياء اليوم يوم ظهور الكسوف العظمى باعباد الله لا تخروا
 انفسكم من بحر العطاء ولا تحبوا البصائر من شاهدات
 ربكم الكبرى اقبلوا بوجوه نوراء وقلوب طاهرة بذكر الله
 وصدور منسرحه بايات الله الملكوتية الابدية والرفق^{عليه} الا
 والمقام الالهي حتى تفوزوا بما كان بيناه الاصفاء وبتبعيه
 والباد وهرجوة الانفس ان يهدا غير الاول والتمني وبلغت الجنة
 وثبات الى جميع اجبار الله في تلك البقعة التاسعة الارحبا
 وقلهم عن لان عبد الاله با احبا الله عليكم بالسعي البليغ

و الجهد المحمدي بالحدوث بنعمة الله والتذكر بذكر الله والإنفاذ
 عما سوى الله والتمس بهر وقت التمسك بالحق عز وجل العجز عن النفس
 والهوى والرفق مع عموم الوری وحب السلام والمحبه مع كل
 امم الدنيا وعلیکم الخیر والسناء ع ع
 بواسطه افروز احمد علی بن ابراهیم الله والدة افروزه افاض علیها بها الله

هو الله

ایما الله شکر کن خدا را که شکر محبت الله چشید و شهد معترف
 نوشتید و بار روئے طلعا مقدسه رسید بدین کرد کار نشسته
 نمود و بملکوت ابلیس توجه کردی جامه صبر در پیک و از خلق
 بر پیک و بخی رسید بحر عنایت موجی زد و ترا با وج موهبت
 رساند شمس حقیقت تجلی نمود و بر تو فیوضاتش برسانور
 کرد فلن هذا الرب یبغی الیهلیل والقدیس والتکبر وعلیک
 الخیر والسناء ع ع

بیرز بواسطه افروز احمد علی بن ابراهیم الله جابهاشم خان علیه بها الله

هو الله

ایبنده الهی سرهنک بجهان بود ورنک صف جنک بنیاد ابد ونا

و تندرست بود اما سالار رحمانی همان المی خواهد و اورنگ درگاه
 طلبد و در بزم پیمان اهلی بنوازد که بهائیان را بوجد و طرب آرد
 نغمه اشئی آغاز کند و ترانه صلح و راستی بنوازد صلح عمومی جوید
 و صلاح کلی خواهد سپاه محبت در میدان همت براند و افواج
 خصومت و عداوت و کین را از روی زمین براندازد نو که شک
 همان جاودانی چنین اهلی آغاز کن تا شجاعت و بسالت
 و مردانگی و ازادگی و فرزانهگی را بین جوید ملا اعلی ثابت و محقق
 نمائی و علیک التحية و التساء ع ع

بواسطه جناب فاسد ^{سید} جناب غلامرضا خان علی بهاء الله ^{علیه} السلام

هو سنه

اللهم یا ملجئ و مدادی و کفنی و معاذی و مهرب و غیائی و ^{مطلبی}
 و منائی لک الحمد یا نور البصائر و الابصار یا نور فیض
 الساطع علی الافطار و ادبنا یا نیک لکبری عبادک الذین شرفهم
 بشاهد الکبریا و اطرب اذ انهم یهدو و رفا القدر فی الجنة
 العلیا و در فهم کاس العطاء فی الحدائق العلیا و در تخم
 صیبا محبتک فی الفردوس الاعلی و زانو احلا و عرفانک فی ملکوتک

الابهي و لك اشكر على هذه النعماء والألأ والمائد التي
 نزلت من السماء الهلي الى ادموك وانصرع بين بدبك واغير
 وجهي بزاب عبته قدسك مبهلا اليك ان تجعلم ابان رحمتك
 ودايات فردا اليك ومنابع حكمتك وسابع معرفتك ومجامر
 نار محبتك ومشارق نور موهبتك ومضابط الهامك وشعاع
 دنك وان تؤيدهم بجيش عرمرم من ملكوتك الابهي الر
 حمة
 على البلكو والأرواح والفاخرة الحصون الأقس والأقصد
 بقوة الصلاح والنجاح انك انت المفيد المخار وانك انت
 القوي القدير المحمد الذي اشرف انواره وشاع اناره وذاع اسماؤه
 ولاح افتاره وعم فوضه وظفر جبهته وطاطم بجره ونفاقم امره
 حقا اعجز الكائنات واطهر الأيات الباهرات فخرته النفوس
 على الأذقان وخضع له الأصوات وخضع له الاعناق وذلك
 له الرقاب وعنقه الوجه المحي القوم والتراب الغيور المحلى على
 الطون
 المشرف من الفان المنور لا كوان والنجمة والنساء والبهاء
 على الكعبة الوحدايته والخصفة الرحمانية والطلعة النورانية و
 الكهونة الربانية النقطه الأولية فاتحة اللوح المشور وخاتمة

الإلهام في يوم النور نور الأنوار وروح الأرواح بحال الأعلیٰ
 والحطيف النور، روحه الفدا. اليوم ابدى النعت والبيان، ^{عليه}
 أيها الولد البريخا والفقير الرحمان ان سمع عبد ليها، حينك
 وامنك في الجحيم اللهب الظلماء، وتبتلك وتضرعك في الصبا
 ونساء، نحن اليك حين الحام واجد حيا يعطك به المطربون
 في اعلى المقام استبره هذا البشارة التي نبذل الروح للقلوب
 والأرواح وتبتل الي ربك الأعلیٰ ودليل باناه الكبرى في الحام ^{قل}
 العليا واجهد في نشر نجات الله في تلك الأقاليم والأرجاء
 وابدل روح الحياه لكل عبدا وآب ^ب ونور بصائر القلوب بانوار
 موهبه رب الودود واحي الاموات بروح الحيات وابد ^{لكم}
 بنور الهدى واسمع الأسمم بالفاء، الاسم الأعظم وانطق ^{لكم}
 بالثناء على جمال القدم ان ربك هو يدك بقدرته الفاخر
 على الأشياء وقوته النافذة في الأرض والسماء، وعليك ^{البحر}
 والثناء، اى عشقون ان دلبر رحمن نافع اسرار بكتنا ونفحة
 سكبارة در عالم نثار كن يد بيضا نيا ناعبان مبين در اين
 يوم عظيم حبال شهبان وافر وبرد وتبل خونين ما، ^{معين كد}

و بحرحمین شاهرا علی بن شود از حجر خیمه منفر کرد و در شهر اخضر
 نارا الله المؤمنه پدیدار شود تا نغمه ملکوتی ^{زنی} و زنه لاهوتی استماع
 کنی و بر شاخار رحمانی چون بلبل معانی کلمات صبحگاهی
 زنی و بیان اسرار الهی نماید فصل و احسان حضرت پزدان مجوی
 بی پایان و بخشش خداوند فرزندش مانند مهر تابان امپدوار
 شو و طالب دبار و کاشف اسرار و علیک التحیه و التاء ع ع
 جناب حکیم پاشی علیه بها، الله الا

ای نادری عشاق دو مائیل مکتوبه مفصل بواسطه منافقین
 فزون ارسال شد حال نیز جناب خان خواهرس نگارش این نامه
 نمودند چه نویسم و چه گویم خود میدانی که در این بلاط چه
 عزیزی اجتناب بیاید نه مثالی است شهود الحال یعنی عن الممال
 مختصر بیاید میشود و ان اینست که در هر وقت بخاطر عبد
 البها خطور نماید روح و در بحال حاصل میشود و بدون اخبار
 استغای ناپید و توفیق مکرر در و بیاین است که مؤید و توفیق
 خواهی شد مطین باشی هذا وعد غیر مکتوب چنان ناپید
 شاهد خواهی نمود که خود چیران نماید ذلک من فضل الله

بویسه مزیناً، والله ذو فضل عظیم نفع خلوص وانقطاع
 وانجذاب مانند مغناطیس نماید و توفیق را جذب مینماید
 و سب روشنائی رخ در دو و حجان میگردد ای باد بھر بان
 در این دم بنیاد تو بردا ختم بسیار سرد شدم چرا که خلق و حوائج
 و روشنائی رویت در مقابل عبد الباقی محتم شده فافرح
 بهذه البشارة الی البریح منها اعطاف الملائع الاعلی و علیک

التَّحْنِیَّةُ وَالنَّشَاءُ ع ع

ط
ال

بواسطه جناب ناسب ^{الله} جانا میرزا یوسف خان هشتاد و نه هزاره حضرت و جلیل ^{الله} عباد

هو الله

ای مشایخ دلبازان جناب افسان الله نعت سائیر زاهدان
 از شما نمودند بضم که سب روح و در حجان قلوب کشت که الحمد لله
 در باغ حضرت و جلیل فرید روح الشریکه المصدا فی حال بی نهایت
 در مقام طراوت و لطافت نشوونما نموده و بقوا که طیبه با دور
 کشته امیلاست که زینین ان بخت برین کردد و بمثابة بلبل معانی
 در ان کلبن روحانی نغمه و اهنگ بدیع بسیارید جناب ناسب ^{الله}
 از برای شما اذن حضور خواستد که سفر بیلا در غرب نماید و نشر

تخت الله نامند و باعلا کلمه الله پر از پد این نهایت امان مخلصین
 و ستمی از روی موحدین ولی بن سفر پر شفت است و در ضعیفای
 تعب و زحمت باید مانند حواریین صبح دست از جان و دل ^{شست}
 و کلمه از راحت و اسایش چشم پوشید هیچ صبحی راحت نیافت
 و هیچ شامی سر و سامان نخت هر دم هدم صد هزار آید
 و نخل صدما شاد کند و نثر نجان نمود و اعلا امر حضرت
 رحمن کرد اگر مرد میدانی ایند کوی و چونان از ن حضور داری
 که نصیب تو فور بری و علیک النجی و التناء ع ع
 خراسان جوان روحانی غلبه بهما و الله الابی

هو الله

هو الله
 ای بنای برهستان از احراق بیاد فراف ناله و فغان نماز پرا
 دو و تا فید و مشمول نظر عنایت کو کب اشراق نیر افان از ملکوت
 غیب حجاب پنهان چنان پر نوبی بر هامه ات افکنده که نور
 ابدی است و فیض سرمد با وجود این فصل و بزل چر ناله و فغان
 نماز واه و فریاد کنی خود را در بر زمستان این و کاس دهاف درد
 کبر از ناخورد جواب محزون شود و خون مگرد اگر بدانی عبد الیهام

در چه بجز آن است البته بکله در دهری فایده و شادمان کرد
 همواره در نظر بوده و همتی آنی فراغت از یاد یاران نه مضمین
 باش و مستریج از ثبوت و دسوخ یاران اهل خراسان مرفوع
 نموده بودید اینست سزاوار و شایان ایشان ز هر دردیوم ^{خوب}
 همیشه مشمول غیاب بجای طور بودند و صو هب مخصوص در حق اهل
 ان دیار بود حال نیز الحمد لله پر نور حمت از ملکوت غیب شامل است
 و ملائکه ناپید و نوبق نازل از درگاه احدیت ملتزم که نجات
 قدسی را در آن محافل نس روز بروز انتشار بیشتر دهد و نافع اسرار
 بیشتر نشا شود وجود انجمنی در آن کشور چون با آن و شمره لفظ در این
 آیام انفکاک جائز نه نعت و سایش از جناب میرزا احمد و اف ^ض احمد
 نموده بودید فی الحقیقه چنین است هر دو سزاوار محبت و توفیق
 و در درگاه جمال مبارک عبدضادق امین ای ثابت بر پیمان ^{حد} هنر
 مفسران سرحد و سنگلاخ است و کوهستان دشوار و نا هموار
 ولی فارسان مضار معانی در جبال و دلال و هووار و سنگلاخ
 و تشبیه و فرار بیکو غ جولان نماید لهذا امیدوارم که بشو و معنای
 حق در آن فرار و تشبیه و جبال و کتب چنان جولان نماید

بد
 که چرت بخش اهل مکان باشد و در ره همواره سوار میدان با
 و جولان نماید اما در کشتان و سنگستان همواره الهی باید
 که اطلاع و ایمان نماید و اما فاضله نوباک نفوس را از خاک
 پست تر کند و از عظم ربهیم بوسیدن و سنجان الله چه قدر عجیب است
 و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و انفرده و پیر مرده
 گرداند و جز ضرر نثر و اثر نه بیند با وجود این چگونه مصر ^{حصول}
 این ضرر کرد و والله الذی لا اله الا هو که انسان زنده در قبر نشیند
 بجز از آنست که مرکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون
 گردد البته البته خوش و بیگانه را نصیب نماید و از این عمل
 بیخ ممانعت کند که الهوم در اسنان مقدس اعظم مخرجات شرب
 نوباک است اعاذنا الله و اباکم عن هذا الضر العظیم و البلیة
 هادمه للبیتان الجسم استدلالیه که مفوم فرموده بود بد ملا ^{حظه}
 کردید فی الخفیه سینه کلی است و واسطه بیداری از خواب
 غفلت از برای منصفان بسیار مفید و اراضی قلوب واجب
 حصید ولی نفوس با فضا ز اثری نبخشند و بنحور ان را اثری
 نماید و لولنا بهم بکلایه الن یوسوا بها چون مسلم بود که ثمری

خواهد بخشید و پنهان است که بحسب استعداد اندوهگین شوند
 لهذا راضی باین شدیم و بان شخص نرساندهیم و جناب فامیرزا نورالله
 اگر موفق حرکت بطهران نمایند ضرری ندارد و علیک تحفه و ^{تسلی}

ع ع

بخط جناب فامیرزا ^{الله} جناب شهید علی محمد و شهید محمد و علیها بیضا الله

هو الله

ای درینده صادر و جمال بهی فضل بی پایاست و موهبت بی در بی
 اشکار و عیان ابواب فلاح مفتح است و صدور اهل فلاح مشهور
 سپا ملکوت ایضاست که بقوه الهی استیفا جم است و لشکر ملا اعدا
 که در مضایق ^{برای نام نوری} صعوبت مسائل برای باران شکر این فضل نمایان
 کنند و بیجان و وجدان وجد و طرب برانگیزد و جام لبریزی بد
 کبرد و دستخیزی برپا نماید شادمانی کند و کامرانی برده
 این رخسار نمایند و علیها التحیة والتسلی ع ع
 بواسطه جناب فامیرزا ^{الله} جناب حاجی محمد علی بیضا الله

هو الله

ای بنده بیضا بعد از عصر است و خسته که از گرمی هوا و کثرت بخور

ورائی بچد و حصر با وجود این در کمال روح و در جان بزرگتر شما
 شعوم و بنیاد شما ما لوف و از حق بی‌ظلم که در این الهی چنان رخ
 برافروزی که طمان نفس را بسوزد و ایشان انوار ایشان رخ منور
 نماند و نعره با بیضه ایابھی بلند کنی و چون شکر ایشان در رضا
 پیمان غریبی بر نماند که در ایشان نازل شود و شغالان پر غرور و
 بیابان عدم کردند و بجای مفضوع الامل و ما یوسر از اصلاح کردند
 و علیک النجیة و التناہ امه الله ضلع صحیح و الحجت برسان و بگو
 خوشحال شما که از بدایت امر الله خادمان الهی بودند و خدمت
 کاران در کارخانه در اخر الله زحمات کشیدید و مشقت دیدید
 این از فضل وجود ان سلطان وجود است و موهبت خداوند و در

و علیک النجیة و التناہ ع ع

خوی جناب ارخان و جناب سید سید و جناب بزرگوار و جناب خان بدر و جناب خان
 و جناب بزرگوار و جناب قهر و جناب سید سید و جناب سید محمد عیدم به آرزو

هو الله

ای پادشاهان عبداللہا، محمد کبند خدا را که صبح صادق در روشن و پیر انوار
 و نخل با سفید پر سبزه و پرو بار و شهیدان سفید پر حلاوت در کام

ابرار مظاهر نبوضات الهی اید و مشمول بلایا طاعین رحمانه در
 شجره انسا ارمیده اید و در جنت ایمی مرزوق با عظم نعمای ای
 باران الهی شکر کنید خدا را که افسری مرصع از در دانه الهی بر سر
 دارد و در دانه از خلعت ربانی در بر چرخان ملکوت را رهبرید
 و اسنان مقدس حضرت احدیث را کهنر اینست سلطنت دو حجاب
 اینست موهبت حضرت بزدان با الهی و مجوع و حروزی و سولای هوای
 عباد طابت سرانهم بنفحات قدسک و نفادت خارهم عن جنتک
 و ترکت فلو بهم بصمبأ بحمدک و اسقامت نفوسهم علی امرک و ثبت
 اقدامهم علی عهدک و میثاقک و ناجوت مناجات الابرار فی الامتار
 و نزلوا نذلال الاسیر الی ملکوتک المنبر و توفیت اقدامهم بقران الابرار
 الی مشاهده جمالت بانبر الافان و اشتد علیهم الاحزان فی بادیه القراء
 الی ادرکهم بنفحات ربانیه رحمانیک و نسائم استجار حدیق فرد اینک
 و اعزتهم فی مجاد رحمتک و جعلت قلبهم و دماغهم مطلقا الموفق
 فلو بهم و مسکن للهدی فیهم و سلوة فی هجرتهم الی الهی اجلیدیم تجارت
 ناضرة خضله ربانیه بیعت هاطل من سحاب رحمانیک و فیض شامل
 من سما ربانیک حتی تصبح نلک الامتجار و دانه بقطوف مظلة الفروع

مختصر الاوراق بالغة الآثار حلوا المذاق آنك انت المود الموفق الكريم
 وانت انت الرحمن الرحيم خ ع الای
 ذر باجی و شلو اجالی جاکریلا محمد رحیم جانا محمد صاد و سارا جانا علیهم

هو الله

ای سوکلی اجبای لھی عالم امکان بر ظلم ضلالتی سبلا اولوب فراتلق
 هر چه بچند استیلا و حی پوی کرے و ناپیدا اولغله خلق بیون بیون
 کراه و طریق موس و هو نه رهنا اولمشله ای در بای رحمت طابقه
 امواج موهبت فرا و فالر بپشوب چار یوب کو هر کر اینها هدا
 کبری نثار اولغله در شمس صفت مشرق رحمان بندن طوعند
 و شعاع شوقی افق نور شکر کب فایلا دی دون کبدری کون
 طوغدی سحرمان و هجران مندی اولوب دبدار و پولری چلدی
 شجره حقیقت اودی پاندی و ندای لھی شجره حقیقت انساندن
 اهل هدایت اولانلرینه دهمکله نعمه الهیه دن اضراره کلوت نشه لقا
 مرغان چمن کب اهنک ملا اعلا ابله جور و سرور و وجد و طرب
 ابدک و اطوبی و اطوبای و نغز با بیا الایهائے عیون چهارده
 سزکه اذر با چنانک شایلی جانلی اجبای جانفتانے سکر جان کبیا

دودست شکرانه یی فالد برب سونوخت رحمانه وانجذابک ربانیه ^{الله}
 مناجات اهلکتر و بیوردیکر کتای کانه پروردگار مژ و شفلی
 امرز کار مژ و دلبر مژ یا مژ حضرت رحمان مژ کوز لکر باندر و بود ککر
 مانند شمع سوزاند و شعله سے داغ نما باندر جانلر فرمان اولو
 کو کلا سوزان اولون حیرت مژ بی پایان اولون استیا مژ شعله
 فان اولون فضل و عافی میدول الله و رحمت و عا طفله مشمول ^{الله}
 و حضرت الوهیتک شان عضو اشک اربله هر نه در در چهاره بر او در
 افتاده بر سن کریمک رحمان و رحمتک فضل و موهبت الله سعاده ^{الله}
 ای بار مژ یا مژ یا مژ یا مژ یا مژ یا مژ یا مژ یا مژ یا مژ یا مژ
 فر باد مژ رب رحوم مژ سن سین معشور و عیور مژ سن سین بحله
 طور مژ سن سین عالم بوم الشور مژ سن سین بر سهر ز حصر
 فقیر مژ سن امیر سین تیر اعظم فلک امیر سین یورایله ملک الملوک
 جفانکر سین انزل لکر بمات الرحیم و انت العزیز القدیم ع ع
 بر بر بواسطه جانا اقامیز احد ^ع اسکو کتای و کم و سلطان اس علیه ^{الله}

هو الله

ای کل کلسا صبح الحمد لله در بشارستان روحا مظهر فضلنا ^ه

شده و در طرفین مانند گل و با من شکفته و رانحه طیب
 بافتی روی برافروخته برده بسوختی امیدوارم که از رحمت پدید
 آسمانی درخت بارور کردی و پر مهوه بر و شمشوی نافوا که
 طیبه ات واضح و مشهود گردد و شجر بهشت برین شوی و مر
 باغ علیین و علیک النجاة و الشارة
 ع ع
 بسم الله الرحمن الرحیم
 لا إله إلا الله محمد رسول الله
 اللهم صل على محمد و آل محمد
 و اعزهم في دار القربى
 الى الملائكة الاعلى
 و اعزهم في دار القربى
 الى الله الابرار

هو الله

اسهل ان شخص حلیل و بخل سعید ان پدید مجید ابن مصیبت
 کبری رزیه غظی بوده و سبب حسرت و حروف قلوب احباء
 هر نفس این خبر محزن را شنید بجان و دل گریست محزن و
 شد و با صوتی حزین طلب مغفرت از برای او نمود جمع بار
 مناسف و متحسرنده و کافر دوستان موقوفت انجناب را
 طالب نا این پسر سر مصون ان پدید کردد و در مکون
 ان مهر پرورد نورانیت اخلاص و منظم شرف اعراف باشد
 و روحانیت قلوب سبب ثبوت نبوت در عالم وجود و کبر

اعجاز

اخلاص و مطابعت اعراق نكردند نسبت بخاوری بود و شرمی نداشتند.
 باری عبد الباقا ابد چنانست كه ان صلب پاك را ما، و اهو با
 و شمر طب و طاهر در كمال توحه و تذكر و نبل بزوجه دين ^{الله}
 پرورازی و ناسپس بنیان موهبه الله تبار استوار بكانه و اسب
 سرور و وجود شوی و لانه و اسبان را محفل تذكر و نبل برب
 غفور با بی شمع ان جان پاك را در جمع روشن کنی و صفت
 رو خا بنشردا منشد در هر انجن ناد در ملكوت فریاد ناستری
 من هذا النجل السعد برود و در ملا اعلى ندا با طوبی من هذا
 السبل الجليل بلند كند و عبودیت و خصوصیت و اسفا
 پیران پدر مفضل و مباحی كرد اللهم يا الهی تری نا شرسند
 هذه المصاب والملا و احزان القلوب من هذه الرزية
 العظی التي بكت منها العيون و صافت بها النفوس و تغررت
 بها النفوس من حشرجة الصدور رب تسمرت نهرانها و همت
 اعون منها و فاضت الدموع منها و انضمت الصبر من صطرا
 نارها و انجم الدمع من الشباب اطفاها رب ارحم ^{رحم}
 نار القلوب و صبح الارواح و النفوس من هذه المصيبة ^{هذه}

اعلم اني قد ذوبت فيها الصخرة النضارة واغفر لعبيدك الذي انجذب
 الي ملكوتك ووجدك وهو برضع . يا هداية الخان ونصرع
 اليك وهو في محراب الصبايا يا حي يا قيوم وناجاك مرارها محمدا
 بنار حجة نهر الافاق الى ان سرح اليك وهرع الى مدينك النوراء
 ووقد على عينيه قدسك الفخار في الزوراء وشملت الخطات
 عين عيانتك من جميع الانحطاط حتى توجهه فضلا من عندك في ^{ظل}
 موهبتك وعقدت عقدا منك الروحانية المصنعة وورثك المنجد
 المضروعة عليه وكانت اللبلة البهية البركة والاطا انشجرت
 بها قلوب الاحياء وفازوا بالفضاء في صحبة تلك اللبلة المباركة
 اللذلاء هذا ما نعمت عليه بفضلك وجودك يا ربي ^{الاحلى}
 فخدم امرك ونشد دينك ودل الى سبيلك وسقى الطالبين
 سبيلك وهو هو اصل شرب رجوع عرفانك المحنوم لبلانها
 بين اجنه كالنجوم وينادي باسمك ويشرح صدر كل طالب
 بيان واضح بذكرك الى ان ارتفع نداء المشايخ لبي لندائك
 ونسك بالجلال المنين ونسبت بذكر ذاك يا رب العالمين
 رب رب اعرفه في غمار بحار العفران وطهره عن شوائب

العصيان وتوجه بناج الرحمه فجنة الرضوان وادخله في جنه
 لطائفك يا رحيم يا رحمن واجعله مؤانس ضلعك ومظهر موهبتك
 وسنظلاً في ظل سدرك حتى نبرتم كالصبور في رباح الملكوت
 المسكور ويتخذ وكراً في شجر طوبى وينشرح صدره بالفوز
 باللقا، انك انت ذوالرحمة والغفران ووصفت نفسك بالرحيم
 والرحمن تغفر لمن تشاء وتغفونن تشاء لا اله الا انت العفو الغفور

المنان ع ع

بوجاهه پیرا چند سکوئی پیر جناب فابالاعلم به بيا، الله

هو الله

ای سہمک جام حق ارزوی خدمتی شایان باستان بزوان دار
 خوشحال تو کہ بچین نیت پر موهبت موفق کشتی خدمت اسنان
 رحمن الیوم شوق و اشتیاق است واحتراف بنا رحمة الله
 وانجذاب بنفحات الله وجوش و خروش و جنبش ضحك فلذکرا کبریا
 ونغمه و اهنک ملا اعلى نانوای شعله بزن و پروانوار مبدو
 دار نار عشق برافروز و پردہا بسوز فرح و سرور و روحا بخش
 و خلق و خوی رخا نینما از زندان نجات ده و یاپوان دلالت نما

وعلمک الخبة والشاء ع ع

شكوا غواضار بيت العدل خدام مشاوان عبده صادرة العتبة النبوية

لجمال الابهي علمه ربها الله الابهي

هو الله

ابنما العصبه الموقده بجود من ملكوت الابهي طويله لكم بما ^{جمعتم}
 في ظل كلمه الله واوهمه الى كهف مشاوان الله وارنا احسانكم
 بالخلود في جنه الابهي ورتخيم عن لسان الهابه من محبت عابه ^{الله}
 وقم على خدمه امر الله ونتردين الله واعلا كلمه الله ورفع
 ايات المقدس في تلك الاضياء والارجاج العمر اليها ان الفوق
 الكلمه اللاهوتيه تنفت فكر فيبوضات من روح القدس وتوهدكم
 بامره روعان الوجود مثل باعصبه المشاوان ان جمال الابهي
 وعده اجزاء الثابته على المشاوان بالضر العظمي والمناهد بشديد
 القوى فوق نرون لمجدهم النور في اثار باهره في القلوب والارواح
 تمسكوا بذيلا ردار الكبرياء وابدلوا مجدكم في رويج مشاوان الله
 والاشغال بنا رحمة الله حتى يهتد قلوبكم من نجات الخضوع الى
 منشر من قلب عبد اليها تبوا الافدام وقوا القلوب واعمدوا
 على الفيوضات الابدية التي ستابع عليكم من ملكوت الابهي ^{علموا}
 ان انوار البهاء ساطعه عليكم حين اجتماعكم في اللجنة النورانية ^{عليكم}

بالاتحاد

بالانحاد والافتقار عليك بالامتلاف والارتياب حتى تكونوا كمن
 الرزاق او عتود الدراري لنوراء متخذين الاجسام والارواح لهذا
 بنا سر بينا نك وبلوح برهانك ونهجر نجومك وننغش نفوسك وعلبك
 النجاة والنتارة وعندنا تدخلون في محض النور والروح والشارع
 هذا المنجا بقلب خافق بحجة الله ولسان طاهر عن غير ذكره
 حتى هو يدكم شدة النوى بالضره الكبرى المولى نحن عباده
 اخلصنا وجوهنا لوجهك الكريم وانفضنا عن دونك في هذا
 اليوم العظيم واجتمعنا في هذا المحل الجليل منقذين الاراء والنوا
 متخذين الافكار في اعلا كلنك بين الورى وب رب اجعلنا ابا
 الهدى ورايات دينك المبين بين الورى وخدمه سبائك العظم
 باربنا الاعلى ومظاهر توحيدك في ملكوتك الالهى وكواكب
 ساطعة الفجر على الارحاء رب اجعلنا بحورا تتلاطم بامواج
 فبضك العظيم ونهوض ادهنه من جبال ملكوتك الكريم واثارا
 طيه على شجرة امرك الجليل واستجارا من راحة بناسم موهبتك
 في كرمك البديع رب اجعل دارنا مملوءة باباتك توحيدك
 وقلوبنا منسوجة بنصوصات نغديك حتى نتخذ اتحاد الامواج من

البحر المواجه وتفقون الأفان الأشعة الساطعة من الراج الوهاج
 حتى تصبح أفكارنا واداننا واحسانا لنا حفيظة واحداً ننبعث
 منها روح الأفان في الأفان ألكریم الوهاب وألك
 ان المعطي العزيز الرؤف الرحيم ع ع

هو الابهي

ای دبیح الاحلام موسم ربيع الحواس وبهار دروختها خرم وحرکا
 در قطب مکانی زرد کن و صحرا خاورد و باختر سبز و خرم کشته
 شرف منور است غریب عطراست دشت مغرب است ابر کربان
 و چمن خندان نسیم جان بخش در مرورد است و نغمه طهور جود
 بخش عمول و شعور مرغان کلین و گلشن پر شور و سرور
 و جو روند ذہرا هنک لاداعلی بلند است و ندای جمال الهی
 و اصل کوشهر هوشمند و فن جانفشانی است و پر بو
 افشانی و بجز سر و سامانی و نغمه رحمانی و علیک التحمیر
 امریکا امه الله مہر فریر علیہا بہاء الله الابھی
 هو الله ایہما المنجد بربنجات ربنا رض المشاق الناطقة

این شعر در کتاب "مجموعه اشعار" در صفحه ۱۲۹۱ درج شده است.

بالثناء على نه الأوف اعلى يابى ثلوث كتابك لتأطو بدكر
 ربك العظيم الدال على تاهب نار محبة الله في قلبك وفي افئذ
 المخلصين الحق اقولك ان رؤيتك للكريم كان نعمة من نعمنا
 ظهور القدس في الفردوس البديع وان قلوب الملا الاعلى ^{نشر}
 بالنعمة التي نعتبت بها على الشجرة المباركة في الجنة العليا
 يا امة الله ان عبد البها كان معك في كرم عكا بروح وفؤاد
 وجميع شؤنه الروحانية وكان هو انك في مخافك وبشرتك
 بلسان الروح بجلبات الهية التي ستفض عليكم من ملكوت الله
 في زم قريب يا امة الله استبشري بهذه البشارة التي اهنأ
 منها افئذ اهل ملكوت الابهي واني ابره الى الله ان يجعل
 كرم عكا جنة الابهي لسمع منها نغامت بلا بلال القدس و
 يرتفع منها ترسل بان التوحيد ويفض عليها سحاب الوهب
 الكبرى يفوت هاطلة من السماء وان تحضر تلك الدار بزنا ^{سما}
 الحفان والمغاني وتغرس فيها اشجار مباركة بيد العناية وتثمر
 اثمارا طيبة ذكية ينشر منها نغامت الله على كل الاقطار
 فوف نظهر هذه الاثار وتشرق هذه الانوار وعليكن بالامانة

الرحمن يكشف الغطا ومشاهد جمال الكبرياء سرور الأنوار
ساطعة في تلك الجهات كما دأبهم وشاهدون عمود النار ^{صلا} سوا
اللاوج الأعلى ويناديكم بأبدع الأذكار ونحاطبكم ويقول انا
النور القديم اناربت الملكوت الرفيع وانا الكوكب الساطع على
افاق القلوب من الموحدين يا امه الله اطمني قلبا واسئلي
من النار الموقدة في الشجرة المباركة استعلا انضرم النار في القلوب
المجذبة في تلك الجهات يا امه الله لا تسكدي اذا سمعت همهمه
المنكرين ودمدمه المناقين وصباح المعرضين ونباح
كلاب كاسره ضاربه في تلك الافا لهم تذكرى الاضطهاد ^{الله} اذ
تساعت على الحوار بين من اليهود المرئيين اذ انقلب اعراضهم بكل
سكون ووفار وانكارهم بكل بشاشه وفرح وسعة في البكود ^{قلب}
والاصال وقابلهم بحرمهم بالصالح والسلام وضر بهم بلطف
وحال وطمعهم بسرور وامان نضرت الى الله ان يهديهم طريقا
النجاة وينفع فيهم روح النجات كونه نورا لكل ظلمة وكاشفا لكل
غمه ونشأ لكل غليل وروء لكل غليل وملاذ لكل اسير
ويجبر لكل سجين ان اعرض عليك الفريسيون فعليك بالضع

الى الله ان يهديهم الى سبيل الرشاد والبشارة معهم في كل
 الاحوال والصبر على البلاء والمعروف مع الأعداء والصلوة
 على البعض من الخطاء هذه سبعة المؤمن الموفى اللآ بشر
 صدق نبخات الله وتعلن بحاله الله يا امة الله احمق بفضل
 مولاك سؤدك بنا سيد بخار سنة العفول وبذهل افكار هل
 القون انضى الى الجليلات الالهية في كرم عكا احد ما شجر
 النار والاشرى مارا امة الله رفقتك نور اساطع على
 الارحاء هذ من فضل ربك عليك اذا استغلى بمطالع رونا
 بوحن مذكور هذ الآثار في تلك الروبا وسوف نظرن اعظم
 من هذ يا امة الله عليك بشرفخات الله والاشغال بنبلع
 امر الله بلغ بحتى وشواقى الى فرديك ورجل ووقوع
 لها اطمنا بفضل مولاك وشكر ربك بما هذ كما الى صرب ملكوت
 الله ولى كرم واما حضور احد بهذا الأتار الى هذ الدبار معور
 وزور اسئل الله ان يسر وقته عند ذلك ناذن بالحضور وسئل
 ان يجللى الأتار في قلب مرابط حتى يدرك من لم يدركه من قبل ويات
 اسرار الملكوت بعين البهين في هذ العصر الجليل وان شاء الله في
 السنة

الأنس بحضر بعض المبلغين في كرتين سما وهرتفع فيها أصواتهم
الملكوت إلى الأوج الأعلى وبلغوا في شأنه إلى حمة اجار الله

الأنس
ع

وعليك النخبة والشأ ع ع

هو بواسطه جناب حجاج بن زائر عليه رحمة الله عليه بها الله اجاب الله غلهم

هو الاسمي

حمد المن لاج برهانه وظهر سلطانه وعم احسانه وبانت محبة البصا
وظهرت بعد السجاء وكشف الغطاء واجزل في العطاء وسبح بالمو
الكبرى والى سبوح اللغات. وجعل العباد غبطة للبصا واخار حفا
النور. وافاض عليهم في مشهد الكديا. نوراً اسضاء به الارض
والسما فانجذب وانثرت وانثرت وخسفت وسجدت ونوفدت
بالشعلة النورية والمعة الرحمانية في شجرة سبأ في البقعة النورية
التي انثرت منها نفاثات عطرت بها الارحاء وعبقت على الافاق
فاحببت قلوب اهل الوفا واعنت ارواح اهل الاشراف والبهاء
والشأ والنخبة والعطاء على الجوهرة الفريدة العنما والادغ
الدرهه الزهراء والهوية المتشعة المبررات الحصف الحيا
الذكار اللامعة القلوع الحضة الموج والماء الطهور الشاه الشجرة

المباركة

المباركة المقدسة التي اصلها ثابت وفرعها في السماء وثوبها كلها
 في كل حين الحياحي تراكى واضعاً حينئذ على ذاب الذل والانكسار
 واعترف وحجى بغير فناء احد بك باربي المختار خاضعاً خاشعاً
 منذ لا مضراً مبتلياً الى ملكوت نوارك في الليل والنهار ان
 ننظر البنايين عننا بك وخطات طرف رحمتك ونغفر لنا
 ذنوبنا وخطايانا ونعلمنا بفضلك وجودك في كل الاحوال
 ربنا انا خساء وانت الغفور الرحيم ونحن عصاة وانت الغواب
 الكريم فاغفر لنا ذنوبنا واكسف عنا كرونا وقدر لنا برحمتك
 الانقطاع عن الدنيا والاشغال بذكرك والاشغال ببارحمتك
 والمداومة في مشاهدك ابايك ومعرفة كلامك والامعان في
 اتارك والاقبال من نوارك رب رب هو الاعباد اخلصوا
 لوجهك وجوههم وانحصر في فضلك وعطائك سرورهم وجودهم
 واشدد ظهورهم على طاعتك وقواذيرهم على عبادتك واسرح
 صدورهم بنفحات قدسك وقدرهم حضورهم في جنبه لطفائك
 واجعلهم عباداً يملون آيات التوحيد في جماع ذكرك و
 يفتنون انوار النور بد من سكاة نضك ويخدبون الى جمالك

و بخضعون بحلالك و نه كون مادونك و بعدون على صوتك
 و عونك و خضعوا لكلك و خضعوا لاجلك و نذون لقتالك
 و يكفون لسيماك و فهمون اشاراتك و يفحون من بارائك
 انك انما انقدر على ما نشاء ^{تخطي من نشاء} و توسع من نشاء و زرف من نشاء بيدك
 الملك و الملكوت انك انت القوي العزيز المحبوب اى اجابى الهى

و اى باران عزيز عبد الالهها خام مشاف سرشاد است و فخر موهبت
 كو كبر اشرف از جهان پنهان چون مهتابان ظاهر و باهر روان باران
 صبح هدهد منتشر است و نه فخر جمال ربى مسمر و مشهر صبح بزرگوار

اسم عظم بشرف و غرب رسيد و اواز امر جمال قدم جنوب و شمال
 احاط كرده نجات قدس در مرور است و نسيم خنك در هبوب كلامه
 مرتفع است و عزت ابدى مكشوف سراج احديت ساطعت و شعلة
 رحمانيت لامع از جميع انظار نذر با بقاء الا ربى بلند است و در حاضره
 و با خرف عالم الهى حيرت بخش هر هوشمند اودان حوادث در افروختن
 و امريك و اروپا بعضى بعت و سنايش شعول و برنج باهاض
 ملل مالوف و بجزرت موصوف كد اين امر ببار خطر و مخوف بعضى
 اخطار رنجب نمايند و بر خي ز شدت تأسف شكاهت راستند نوى

گويند

گویند حضرت مسیح حین صعود در ظلش نفوسه معدوده بود باو
 این صلیبش چنانکه کشت و او از آتش بفلک اشر رسید اما جمالی فدای
 روحی لاجانه حین صعود مات والوف در ظل رایت عظمش بخود
 دیگر معلوم است که در استقبال چه فایده بر پا خواهد شد و اعظم
 باران حضرت روح پطرس عظیم بود با وجود این پیش از صعود مضطرب
 کشت و بخوف و هراس افناد اما اسم اعظم روح لاجانه الفدا
 هزاران نفوس در سیلش رخص کنان کف زبان پاکو بان جانفشانی
 نمودند و بشهد فدا شتافتند باری مورد ذرا این عمر کمر است دیگر
 معلوم است که اجای الهی الهوم چه سان جانفشانی باید نمایند
 و بتبلغ محبتین پردازند نشروا حقه طیبه کنند و شعله نورانی
 برافروزند و لمعه رحمانه ظاهر نمایند ای باران الهی بعد از
 عروج جمال روحانی ابا سزاوار است دمی بیاسائیم و با مخلص
 بنیادیم یا نفس را حقی بکشیم یا شهید مری بچشمیم یا سربا این
 استایش بدیم و با ارایش و الاش حمان افرینش بچشمیم لا والله ان
 نه شرط و فاست و نه لایق و سزاوار برای باران بدل و جان اردو
 خدمت اسنان نمایند و مانند اسنان یا سنان عبیه رحمان گردید

و خدمت غیبه مقدسه بشری نجات است و بیان ايات بينات و
 عبوديت در کما حدیث و بندگی بارگاه رحمانت ملاحظه فرمایند
 که باران حضرت روح روح الفداء بعد از صعود بچرا انقطاع
 و انجذاب و اشتغال با عالم کلمه الله فایام نمودند از فضل حق مبد
 و ادبیم که ما نیز بی ان پاکان کبریم و بفرمانک عشق و جد کسان
 بشاییم این فضل موفور اینست موهبت حضرت رب غفور در
 ایام در نشر تعالیم الهی در بعضی جهات قدری متور حاصل و این سبب
 غم و اندوه ملا اعلی کشته و پرا اهل ملکوت ابھی منظر و مترصد
 اند که هر یک از ما بوفایام نمایم و در محبت اسم اعظم تجل هر یک
 و جفا بنماییم بعضی از باران رحمانی واحد و اسایش جسمی خوشتر
 ترک نمودند و در بلاد شمشیر بشهر بلکه فریب بفریب بشری نجات الله بودا
 ان نفوس پاک جان مظهر بحسن ملا اعلی کشند و علم الفدا که
 بچین موهبت کبری موفق شدند ایام رابع و مشفق کبری گذرانند
 و افساس زاد و هدایت غافلان صرف نمودند ای باران و وقت را
 و اسایش نیست و زمان صحت و سکون نه عند لب کلتن و قاط
 نغمه و الحان بدیع لازم و طوطی شکر شکن همدار انطق بدیع و احب

سر از نو و شجاع فرض است و نجوم را در خند که ستر حتم
 در بار اوج باید و ظهور را اوج شاید لئالی را المعان لازم و ازها
 را باض عرفان را بوی متکبار واجب از فضل حق قدیم امید چنانست
 که کل بر آنچه باید و شاید موقوف کردیم ای احبنا علی العالم الهمی
 موردت جنات ابدی است و سبب روشنائی عالم انسان صلح
 و صلاح است و محبت و امان تا سبب آشنائی و دوستی
 در حجاب آفرینش است و واسطه اتحاد و اتفاق و التماس
 و ارتباط در میان جمیع افراد انسان لهذا باید که اسلحه
 در این حجاب نیست نهید که سبب هستی بی پایان گردد و علت
 نورانیت عالم امکان شود با جمع امر و مدلل عالم در نهایت
 محبت و محرمانه سلوک و حرکت لازم است و با کافه فریق
 مختلفه نهایت بود و مرجمت و عروت و امانت و رعایت
 واجب هر دردی را درمان شود و هر زخم را هر چه و سبب
 ایام هر ضعف را ظاهر کردید و هر فتنی را معین و دستگیر
 هر خائفترا کف منیع شود و هر مضطرب را ملاذی رفیع
 در این مقام ملاحظه و امتیاز هر چند بیابان ولی در این کور عظیم

محبوب و مقبول چنانست که نظر از حدودات بشر برداشته شود
 و باران مظاهر رحیم و رحمن گردند و نوع انسان را خدمت
 حقه حیوان از مواظبت نمایند و رحمة سبقت کل شیئی ای بار ^{است}
 الهی از قنار بهره ببرد و از نامر فتن احراز نماید زیرا چنانست
 و سبب هدیه بنیان الهی در شب و روز از اهل قنار بکلی کناره
 جویند و محبت و اطاعت و صداقت و امانت را افسانه
 شمید زیرا بعضی نفوس اغراض مکتونه در دل دارند و بیضانه
 جویند و فتنه اندازند و قناری بر پا نمایند و بظاهر اظهار
 محبت و از روی محبت نمایند و حال آنکه منوی ضمیر چیز دیگر است
 و مقصد دیگر لهذا باید جای الهی از آنگونه نفوس و از این ^{قبیل}
 امور بکلی اجتناب کنند اطاعت و بیای امور علی الخصوص ^{اعظم}
 شهریار موجود کند زیرا سر پر نا جباری هر روز وجود نفس عادی
 نرین است و مستصداق بوجود دستور هر بانی از اسامه جمع
 تعدیات از آنجا صی است که بظاهر راسته و بجهت کاسنه
 و خوشتر در لباس علم در آورده و مانند عتک کا بوس بر این ملک
 ما بوس سلط کشته جمیع بخواهند در همه و فو اعد سقیم دعوت

بنمایند و مانع عزت دولت و ترقی ملک هستند و خاکشند
 که حتی فدیهر این نفوس را از خواب غفلت بیدار نماید و غمخوار بیچارگان
 گرداند این را بداند که ترقی ملک منوط بنفوذ و عزت و قوت
 دولتست و قوت دولت مشروط به غلبت و ثروت و سعادت
 ملک این دو توأم است بعضی بجز این را چنان گمان که اگر
 در نفوذ حکومت خلل و قوتی حاصل شود اسباب وجود رخ
 بکشد بچنانست آنچه نفوذ حکومت عادلانه بیشتر گردد ملک
 قدم بیشتر نهاد و هذا امر محسوس لا ینزله فی الا مجهول و ظلم
 ای حیای الهی و قوت محبت و فسانت و هنگام عبودیت و وفا
 نهایت عروج این عباد مقام بندگی حضرت پر دانست اگر در
 درگاه عبودیت مقبول گردد با جیداً هذه الموهبة الکبری و الا
 هو ما یوس من رحمۃ الله لهذا عبداً لیهما انما یفایت اروز چنانست
 که در این فضا پرور بائی بکشد و در این میدان بشاید و از این
 صحنه نشاء بی منتهی یابد سرمه این جام کرده و از این مدام
 دل و جان ظلمت و هر ذکری جز این ذکر محبوب محسوس سبب کمال
 عزت و اندک است و علت شدت اسف و حسرت غیر محدود از این

الهی اسد غا می نماید که شب و روز بملکوت الهی بزارند و بنا بلند
 تا عبودیت این عبد در آن آستان مقبول افتد ای احبای الهی که سرور
 وجود و اسایش جان و راحت و جنان عبد الیها را خواهد بر اتحاد
 و اتفاق بنمایند و جمیع امواج یک بحر گردید و فطرات یک نفس
 کلیهای یک کلشن گردید و حلقه های یک جوشن در کوه پریواز
 نمایند و یک غم و آواز توئم ساز این سب سرور ابدیت و راحت
 قلب در جهان سرمد انبند هواره از سرور اهل نور در خطری ^{عظم} نام
 و در بلا عظیم اسد بباد را بام معدود کنه و خوف و بیم آن دارم که
 حصین را از اخلاقی جزئی بین احیا رخنه عظیم حاصل کردد لهذا
 الیوم خدمی العظم از اتحاد و اتفاق احیا نیست هذا امر ^{هدا} برود و
 هو الفوز العظيم والنصر المبین للسطاهین و ظل شجره الطور حجاب
 امین علیه بقاء الله الاهی از یوم ورود بان بقیه نورا چه در ^{این} سخن
 احیا و چه در تود عبد الیهما جمع اوقات را بسایش و محبت دو ^{ستان}
 گذراند زیرا بنوصیف هر یک بکشد و شرح بیسطنی از ثبوت ^{این}
 و استقامت احبا و اما الرحمن در بلدان و فرقی بیان نمود و از
 عبد خواهرش کرد و بالتمایبه از جمیع دوستان الهی چنین بر ^{عینه}

مبارکه نهاد و زیارت نمود و طلب نماید و توفیق کرد و علیکم

الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ ع ع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کریه محمد نام اجاره هو الله عیوم ۱۴۰۴

ای باران الهی فیض نامشاهی است و موهبت جمال قدم عزت ایدیه

مجان اسمانی بر نوعنا پیش از افق ابدت لایح و کوبک رحمان پیش

در اوج سرمدت ساطع احبای خویشرا بخلع از ایش داده که زیبا پیش

افزینش کشته افسر هدایت کبری بر سر نهاده و در ذی موهبت غنمی در بر

نموده حصیر عبودیتش را غبطه بر بر سلطنت فرموده و حضیض بندگی

اوج عزت سرمدیه فرموده در هر ذی عنایتی و در هر نفسی موهبتی

و در هر روزی نوروزی و در هر شامی کامی مفقود نموده این عطا با

و این احسان بی پایان است هبتا لکم یا احبآ الله جناب خادم جنبا

حقا که در عبودیت باران شریک و سهم عبد الیهماست طوبی له و حسن

مأب ع ع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو الله ای خداوند محروبان این کتبه انسان در ظل عصمت و عفت

باری محرابان بود و بدل و جان از زوی دیدار ان روی نابان داشت
 حال از عالم ملک ملکوت شائف تا در جلوگاه لاهوت بشاهد انوار
 لغافانز کردد و در ظل شجر طوبی بنیاسابد غنا بی فرها و عاضقی
 کن موهبتی بخش و رحمنی مبدول تا نا از زوی دل و جان بیابد
 و بفضل و احسانت شادمان و کامران کردد
 ع خ
 هو الله کبجہ جناب شیخ احمد علیہ بجا، الله الا بهی

الله ابھی

ای ثابت بر پیمان از مکو بر رسول منموم شد که الحمد لله اوان
 امر مبارک فنفا از اکثر راز نموده و پهنه و اوار کرده این
 خبر مست اثر باران الهی را روح پرورد بود زهرافضای شادمان
 و کامران باران الهی انشا و نجات قدس است و ارتفاع را با
 انس تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق طیب را سرور
 و شادمانی شغای بنما است و ادب را فرح و کامران بر
 اطفال دبستان دوسان هر یک باید پرسش تا نا ایستد
 و طیب ما هر مدوا در این ایام نفی کره از نافع با نفع
 مرون تا بدیع از صفات از با بجان غراب بد او از خود را

بعضی

بعضی از نواحی فقاز رساند نهایت مواجبت را محسوس دارد
 که مبادا ضعیفی را بلغزاند و بجهت خبری را در خطر اندازد
 در هر نقطه از نقاط فقاز بجز در ورود خیزی از بجز در آن
 باید انجناب چون شهاب ثاقب و برین خاطر و عقاب
 کما سر رسد بر آن خفاش خاسر دور باش زنده و مطمئن
 بیایدات غیبیه الهیه باش زیرا ملخوئی و منظور و مورد
 و منصور ع ع

علیه
 الهی
 جانی

مولانا کتبه جناب ملا اسدالله و جناب شهیدی براهیم و سایر ارباب

بیتا الله الابی

مولانا ابی ایجابی الهی فیض نامنا الهی کتبه روانست و در
 بی پایان وقت استفاضه و استغاثه نافذان محض بقای مطلق
 بی برد و عدم بخت از فیض وجود نصیب کرد اواره سرو سامان
 جوید و بیچاره دار و درمان نابد بیمار دریا و جوید و بجز
 مرهم از دست طبیبان نابد خوان نعمت بی منت کس در شود
 و فیوضات نامنا هبه الهیه بهما الهای روحانی را در و باض موهبت
 بزوانی پرورش دهد امواج بجز عنایت مناج است و نابد

ملکوت احدیت مترادف بیکرانه این فضل و احسان حضرت زین العابدین
 باید بآزان الهی در محراب نام نگیرند و لحظه آسودگی نخواهند و نفس
 سکون نیابند در اعلا کلام الله گوشند و در نشر عالم الهیه
 جانفشانی کنند هر در بهادرمان باشند و هر زخمی را مری
 دل و جان نشسته کار از اسبیل جفا شوند و مگشسته کار از اسبیل
 نجات هر محزون را غمخوار گردند و هر دلخونی را غمگسار هر جا
 ملجا و پنا باشند و هر فلاکت زده را فریاد درس آگاه با کل
 فریاد سلافاق و صلح و صلاح خواهند و امن و امان خواهند آشتی
 و سلام طلبند و اسایش آفرینش در هر حال با رحمت عالمیان
 کردند و سوهبت روحانیان و علیکم التحية والسلام

هو الله

ای باران الهی و عزیزان روحانی هر چند در عالم جنمانه شامگاه
 ولی محمد الله از حجت روحانی در بجهت صبح که بر و بدایت
 اشراق زهرامبداء انشأ صبح نورانیست و آغاز هیبت نام
 الهی نزدیکست که حقیقت و تری الناس بدخلون فی دین الله
 افواجاً در اهران تحقق باید ولی باید که اجبای روحانیان

و خوی رحمانی رفتار و کردار نمایند تا نفعه شکیار موهبت
 الهیه مشام افرا معطر نماید. ^{مقصود} از هدايت حصول تکمال
 انسانیست و این فضائل و حضائل ثم ثمر شجره ایمانست ^{چنانچه}
 حضرت سبح روحی که الفدا میفرماید هر داری را از بارش ^{سید}
 پس معلوم شد اصل مقصود ثمره است لهذا باید اجای ^{الهی حکم}
 ملائکه مطهرین یابند و تجلین و خوی اصل علی بن جلوه نمایند
 علم و دانش جویند و هوش و بینش طلبند بصداقت و امانت
 و سخاوت و دربانان و محبت و الفت و راستی و دوستی و کفایت
 و کردار خوش با جمیع ^{من علی الارض بلا استثناء} معامله نمایند
 و در هیچ موردی خود را بر نفس ترجیح ندهند و فی الحقیقه همرا ^{باشند}
 بنوع انسان باشند سوخات رحمانیت از جمیع حال ^{و حرکات}
 ظاهر و آشکار باشد و معنی انسان همانست ^{و الا کار سبب}
 دشوار هر فیدی از افراد اجبا در هر بلدی از بلدان باشد
 باید بفضائل عالم انسانه اشارت بالبیان کرد تا انجام ^{وصفا}
 و اخلاقش استدلالات نماید که شبهه نیست این شخص ^{بفایده}
 هدايتان الحاصلین و هذا خصله المطهرین ای اجای ^{الهی حکم}

عادله ان سامان في الحنيفة نا بحال حفظ وصياننا حياي
 الهى نوره و زكاه سمكارن و نعدى قنه جوان حيايت فرود
 احبا با بد فردا بن عدلك و حيايت زبانتد و بحال صدق و سفا^{مت}
 و حبه خواهي دولت قيام نمايند و او امرش را بطوع و حيايت بحري دارند
 و سبوني از او امر و احكام حكومت اكار و نمانان تجاوزت نمايند
 و اين نص كتابست و عليك النجاة و الشاء ع خ
 بواسطة جناب ابي عبد الله ^{عنه} جناب امين التجار علي بن ابي الله الا^ض

هو الاسبين

انها المنجذب بنجات الله قد تقع في الصور ونظر في المناقور
 و الارض زلزلة و الشمس كوزة و النجوم انطست و البحر ^{سبح}
 و الجبال نسفت و السماء انقطرت و ائت بدخان مبين و غشي
 الناس هذا عذاب الهم و قال المفلوك و غاض ^{المجربون} فاصحاب الهم خللك
 و وجوههم و طارت نفوسهم و انجذب قلوبهم و انسمت
 ثغورهم و اسبثت ارواحهم و قالوا ان هو هذا المفلوك
 العظيم و عذبة النعم و اما اصحاب الشمال فاشعرت جلودهم
 و اعبرز

واغترت وجوههم وشعثت شعورهم وحميت غيوضهم
 واشتمزت نفوسهم وقالوا ان هذا هو العذاب اليم من اغترت
 الجحيم اذا اشكر الله بما جعلك من اصحاب اليمين وحشرتك في
 زمرة المقرئين وسفاك من الماء المعين وهداك الى النور
 المبين وجعلك اية الرحمة للعالمين وعلبك التجهة والثناء

ع ش

توا بواجاب ميرزا محمد اسكندر عليه بجا جناب دمع الكتاب
 انا ميرزا مرتضى خان عليه بجا الله الا

هو الاب بجا

اي نبيك الهى انچه بجناب ميرزا احمد ^{عليه} مرفوم نموده بود بد ملا
 كرد بد مورث روح و در بجان شد و محرك احاسات
 روحانيه دل و جان محمد خدارا كه در ان كشور نسيم جان پرور
 بهر و آمد و نفوس از جواهر وجود بتمام محمود قانز نفعات
 و ان حكم نسيم بخاري دارد و در پيش ابر نيسان بجا بجا
 مرود نمايد حيات ناز نچشد و طراوت بے اندازه مبدد

فرماید از حق مطلبیم که باران الهی ابر حین کردند و فیض دوز
 تا چمن هدایت بنارایند و بگلشن عرفان طراوت بی منتهی بندند
 دارند بنفوس حلیله که در آن نضبه موجود و بنار الله الموند
 پرشعل و سوز مکتوب مرفوع و منا جانے بجنت جناب هرز امر فوج
 و در طی مکتوب ارسال بشود و علیک التحية والتسليم
 بوجه جناب برحق الله بجناب میرزا نور خان شیخ علی بهار الیقین

هو الله

یا من انجذب بنجات الله تخاطبک من هذه البعثة المبارکة احسن
 نظم نفسك و بشرح صدرك و تقر عينك و تسبب روحك
 بنجات عينك من رباض ملکوت الایهی ایها المنشی الماهر
 علیک بالانسان فی محامد ربک الاعلی و علیک بانسان الفضا
 من غوث محبوب الایهی حتی تلذبه اذان المرین فی
 جماع الاله و بهتر به قلوب الخالصین فی محافل الملکوت
 و علیک بالاعجاب و الاسحاب و علیک بالاعجاز فی الاجاز
 و علیک بنفون الاعجاز و ابداع الاتقاد فی هذه الرهاض کن

من غلور

من ظهور هذه الغياض وبين جنان هذه الحياض وعلبك

النخبة والشارة ع

خراسان جناب افا مہر زما محمود زرفا نے غلبہ پھا آئے

هو الله

ای محمود محمود مجا صد مرجا المجد لله در جميع موافق موقوف
 بیوردین اسان پھا کئی نبلغ امر کردی و نشا بقاس طیبہ
 در دین الله نمودی چه خوش بخت بودی کہ تا طوف بد ذکر الهی شد
 و اسان بچ و برهان کنوری ای مرجا ای صد مرجا بار
 سفر خراسان بسیار مقبول و بھر نقطہ مرود نمایند و عبور کند
 ولی بکلی حرکت نمایند اقامت و با ملک زباد در جائے جائے
 زیرا علمای خراسان خصوصا بلند کتد و چون خصوصا غموی
 حکومت مفاومت تواند ولی مدوار کہ در صون حمایت ربانہ
 باشد و مشعل بنار موند الهیہ ارسال لانحہ راسا بھر کی
 ساخت با انفراد مخالف حک است و هر وقت عدی وظر و سم
 حاصل جمعاً بیان حال و شکایت جائز زبارت در حق سید مدفوع
 کت و ارسال مینود و علیک النخبة والشارة ع

برفوا اجا الهوازل شعب الهباء زبار نامند زبارت ششمد في
سبيل الله حضرت اف زمان عليه بيهاد الله

هو الله

اول نور شرف من فوق البقاء. واول شعاع سطع من صبح الهدى
و اول رحمة تركت من ملكوت السماء عليك ايها النور المبين والحبل
المبين ومجرب اهل السليبين المستشهد في سبيل رب العالمين
المستغرق في بحر الاطمان من فضل ربك الرحمن الرحيم عليك الهباء
وعليك السماء ناله الحق بصلية عليك ملائكة الرحمة فملكوك
الاسبي و سيطر شام المفرين براحة طيبة نفوح على مرند
من رايض الماد الاعلى فالملاب مضطربة والدموع منسجمة
و بظافة في مصيبك الدهاء وشهادتك الكبرى التي احترقت
بضاكل الاضياء اشهد انك شهيد الوفا وفريد الاجا و احد
الاصفياء وسعد الانبياء طوبى لك بما شتموا و اجسنتك
الباهره و علموا عليها زينتك الزاهره و عذبوك بالمهاد
و ركبوك على البصر المعوار و اراوا بك في الدبار و قطعوا
اذنك بغير رثاء و اطعموك بقوى و اجبار و عذبوك

تبر

عذاب الأشرار ونفوسنا نعمة الذاب الكاسر في الأوديه
 والفقار وحرفوا جسدك المسفوك على راب عاظم المسفوح
 في سدر بك العافر طوبى لجسدك المحروق بيد كل فاجر
 طوبى لجسدك المسفوح بخنجر كل غادر طوبى لصدرك المسفوح
 بهر فاجر طوبى لقلبك المحروح بسيف بائر طوبى لك بنا
 أظهرت كل سرور وجود حين تشبهك في مغابراهل العرور
 ويصفقون أهل الشرور ويعذبونك بالضرب والظعن
 والجرح الموفور وانت تصفق معهم يا مظهر النور وترسم
 بانعام يهضمونها أهل ملكوت الأبرهي وينشرح به الصدور
 نامة الحق ان عبد اليها بشم رائحة الوفاء من تلك العذرة
 الفصوى القوا حرب ارضيا بدوك الطاهر وشاهد انوار العطاء
 يتابع على دريدك الزاهر وغبوت الفضلها معه على مصححك
 المبارك الطيب النوراني الكريم طوبى لمن عرفك وجهها
 بغير رمد الكريم وطوبى لمن عرفك جيبه على جدران العظمة
 واليهما عليك والثناء عليك والعطاء عليك ايها السيد
 الكريم المنقطع عن كل الأتباع في سبيل مولك القديم القادر

روح ودم و جسد في سبيل محبوبه المحجل وعلبك الفضل

من ربك العلي العظيم ع ع

ابرهو اجابوا الخوازيق عبد البهاء زيار تاييد زيار شهيد جليل جناب افندي
عليه سجا الله الابهي

هو الله

ايها الشهيد الوحيد الفريد المجد الخ احمى ربك الطاهر
ومرقدك المقدس المبارك العاظم بنبضات قدس عمر عليك من
الملا الاعلى وانوار نسط عليك من ملكوت الابهي وصب
بطلب برحمتك الفخار وافول البهاء عليك والصلو وعلبك
ايها السراج المؤيد بنا ورحمة الله المتشعع بعباد موهبة الله
الملتصب في رجائه معرفة الله انت الذي شرب كأس الفدا
وانفقت روحك في سبيل الله وسفك تارك على التراب
جبا بحمال الله بآلم يعرفوا فدرك وانكروا شانك واحجبوا
عن مآهد موهبة ربك وظنوا بانهم محسون كلا العفا
لمن ظلمك والجهيم لمن خذلك والسبع لمن اتى بفلك والحطبة
لمن غدرك والهاوية لمن هددت ارك والجنه لمن احببت والفرير
لمن خذمت والخلد لمن زارك عليك البهاء وعلبك التهجوا للشاه

ايضا

ایها المستشهد فی سبیل الله والفادی فی حجة الله والمستغفر
 فی طعام رحمة الله طویبه لسان به عطر بنا تحه بفعل المنوع
 الارجاب و طویبه لعین النور بشعاع ساطع علیک من فضل ملک
 الایمهی اسئل الله بان یجعل مضجعی معدن الرحمة و مخزن
 الوهبه و محاطا بانوار باهره انه کریم و غاب و انه لطیف
 ذو فضل عظیم علی الشهداء و هو المعطى الکریم ع ع
 تبریه جناب سید محمد زکریا الحسینی السجانی علیه السلام

هو الله

ای بار بھربان من لوح مسطور درو منشور کث و چون کثودم
 و در بدایع مغالبه نظر نمودم مضمون شیخون بروح محبت تیران
 بود و الفاظ اصداغ دداری عرفان الله اگر در جواب از پیش
 فتوری رفت و با فصولی واقع این بقصر بیوفایان است
 که از شدت بجا فرصت و بحالی ندهند و شب و روز تمام با
 مرا مشغول بدفع فساد کنند و اطفال نارحمانه حال که به شیرین
 رسیدد جام لبریز کردید و ولد انکه و شکیزا کریدانی در این
 بناط چه قدر عزیز البتہ از شدت سرور پرواز نمائید و

و او از مساز کردی الحمد لله نسیم آرد با بجان معطر است و
 نقیث را باض قلوب احباً الله جان پرورد شمس خضبت را غفر
 در آن کشور پر تو بجان افروزی شایع کردد که عقول جهان
 مانند پس تو بجان و دل بکوش که این نهضاتی کردی و پرئوی
 کافی وافی کردی شمع شعله جهانوز کردد و سراجت
 لعله عالم افروز رجالت شجر بارود کردد و جویت دریا پرورد
 و کهر بفضل جمال بھی امسوار باش که فطرت را دریا نماید و خیزد
 صحرای حار را کلاوار نماید و خزان را نو بهار بجان آرا فرماید
 و زرد آن من علی الدین استضعفوا فی الارض و بخلهم انما و بخلهم

الوارین ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان آنچه نکاشد فرات کردید سبب ستم
 شد زیر مغایه رنگین بود و هر حال او و شکرین خوشحال
 تو که بر خدمت این مرعظم مستغنی و بر عهد ثابت و مستقیم
 سرمت باده سخنانه ابهائے و پر نشه از جام سرشار و لبر
 افان باوان الهی را بگو که وفایم بگذرد و فرصت از دست نبرد

بجان

بیجان و دل بکوشد تا انچه و دباور کشتن و کفر آر کند و
 انمز و بوم را معرض الطافه حی و قیوم و علیکم التحیه و التیاء
 غ ع

هو الابی

ای مثبت بذیل المبتان مشور مسطور منظور آمد و
 سؤالات مفصله ملاحظه کردید و لوانکه کثرت سؤالات چون
 غلاهد ناشری در ارکان و اعضا و مفاصل غوره که فلم
 از تحریر و لسان از تفریر باز ماند و مشاغل بدجه که وصف
 ننون نمود ولی نظر بعلبان محبت ابن عبد بان جناب جواب
 روحانی مطابق حکم رحمانی در کمال توضیح مختصر و مفید
 داده میشود و جموع الکلم در این مقام و موارد مقبول و مطلوب
 تا توضیح و تشریح و تلویح و تفسیر و تا و بد صد باب
 از هر بابی از ابوابش باز کردد و الا و را اوق استنباب
 نماید از حکم حواله بعضا احکام تحه بیت العدل سوال نمود
 بودید اولاً انکه این کورالحی صرف روحانی و رحمانی و وجداً

تعلق بچنانچه و ملکی و شئون ناسوتی چندان ندارد چنانکه در
 حضرت سبحانی نیز روحانی محض در دو جمیع آنجی حکم منع
 ظراف و اشاره بر نفس بود جمیع احکام روحانی و اخلاق و حکما
 بود چنانچه فرموده اند ما جاء ابن الانسان لیبین العالم بل الحقی العالم
 حال این دورا غصه نیز صرف روحانی و معنی زندگانی جاودانی
 زیرا اساس دین الله عز و جل اخلاقی و تحسین صفات و تعدیل
 اطوار است و مقصود این است که کسوفات بحقیقه بتمام مشاهده
 فز کردند و حقایق مظلله ناقصه نورانی شود و اما احکام سازد
 فرج ایمان و ایمان و احسان و عرفان با وجود این چون دور
 منزل اعظم او را الهیه است لهذا جامع جمیع مراتب روحانی
 و جسمانی و در کمال قوه و سلطنت است لهذا مسائل کلیه
 که اساس شریعت است منصوص است ولی سفیرات را جمع بر بیست
 العدل و حکم این است که زمان بر یکینوال نماید و تغییر نماید
 از خصائص و لوازم امکان و زمان و مکان است لهذا بیست
 بفضایان مجری بنمایند و هیچ ملاحظه نشود که بیست العدل

بگرد و ای خویش فراری دهند استغفرانه بیت العدل اعظم
 بالهام و نایب روح القدس فرار و احکامی جاری نماید و برادر
 و قایم و حمایت و حیات جمال قدم است و آنچه فرار دهد
 اثباتش فرض مسلم واجب مستحکم بر کل است ابدامضوی از برای
 نفعی نه فل یاقوم ان بیت العدل الاعظم تحت جناح و یکم الرحمن
 الرحیم ای صونه و حمایت و حفظ و کلاسه لانه امر المؤمنین المؤمنات
 باطاعت تلك العصبه الطیبه الطاهره و التله المدسه الطاهره
 فسلطها ملکوتیه و حمایت و احکامها الهامیه و وحایه باری مقصود
 و حکم ارتجاع احکام مدینه بیت عدل است و در شریعت و
 نیز جمیع احکام مخصوص نبود بلکه عشر معشار مخصوص اگر چه
 کلمه سائل محتمه مذکور ولی البته باز کرد احکام غیر مذکور بود
 بعد علما بقواعد اصول استنباط نمودند و در آن شرایع اولیه فرار
 علما استنباطهای مختلف نمودند و مجوی مبتد حال استنباط راجع
 بصفت بیت العدل است و استنباط و استخراج افراد علما را حکمیه
 مگر آنکه در تحت تصدق بیت العدل در آید و فرقی همین است که از استنباط

وصدیق هبت بیت عدل که اعضایش منتخب و مسلم عموم ملت است
 اختلا حاصل نمیکرد و لیازا تا با افراد علما اسکا اختلا
 حاصل شود و باعث تفریق و تشکیک و تبعیض گردد و وحدت کلمه
 بهم خورد و اتحاد دین الله مضمحل شود و بنیان شریعه الله متزلزل
 گردد اما امر نکاح بکلی از احکام مدینه است و مع ذلك ^{شعبه} آنرا
 شوطش وارد وادکانش واضح و لیقرآن افریغ غیر منصوص راجع
 بیت العدل که بقواعد مدینه و مقتضای طب و حکمت و استعداد
 طبیعت بشریه فراری دهند و شبهه نیست که بقواعد مدینه و طب
 و طبیعت جنس بعد افریغ جنس فریب و نظر باین ملاحظه ^{شعبه} در
 عبوسیه با وجود آنکه نکاح افریغی الحقیقه جانزجره که منقش منصوص
 مع ذلك مجامع اولیه مسیحیه بکلی از دواج افریغ را ناهفت پیش
 منع کردند و الی الان در جمیع مذاهب عبوسیه مجری زیر این مسئله
 صرف مدینه است باری آنچه بیت العدل در این خصوص فرار دهند
 همان حکم فاطمه و ضارم الهیست هیچ کس تجاوز نتواند و چون ^{حظه} بلا
 نماند مشهود گردد که این امر یعنی ارجاع احکام مدینه بر بیت
 عدل چه قدر مطابق حکمت است زیرا وفی شکلی حاصل گردد

که امر الحالی در مسئله رخ کشاید ان وقت بیت العدل چون
 قرار سابق را داده بود باز بیت العدل خصوصاً بجهت الحاکمات
 ضرورتی می تواند و مورد و موضع مخصوصاً امری جدید خصوصاً
 صادر نماید تا رفع محدود کلی شود زیرا آنچه را بیت العدل قرار
 دهد نسخ نیز تواند در فرقیان نیز مسئله نظری بوده که راجع باراده
 اولی الامر بوده نصیحت در درجات نظری از درجه عناب تا درجه
 قتل بوده که مدار سیاست و ملت اسلام اکثر بر این بود باز این
 که در اعظم اساس بر حقی گذاشته شده است که احکام مطابقت
 و موافق جمع اعصار و دهور چون شرایع سلف نیز که حال اجرائی
 منسوخ و محال است مثلاً ملاحظه نمایند که احکام تورات الهی به هیچ
 وجه اجرائی ممکن نه چه کرده حکم قتل در آن موجود و بعد چنین
 بوجب شریعت فرقیان بجهت ده در هر سرف دست برده میشود
 حال اجرائی این حکم ممکن الا والله اما این شریعت مقدسه الهیه موافق
 جمیع اوقات و از زمان و دهور و کذلک جعلنا کم امه وسطاً لیکونوا
 شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً اشعار بلیغه و اینست
 فسبحه که بمضامین مبلوغه تنظیم شده بود قرآنی و تلاوت کردید

فی الحقیقه سزاوار ترین است در محافل توحید است والیهما علیک
 ع
 حضرت ابوری احرار علیه السلام به اثر ابوی
 هو الله

پا من خصصکم الله بموهبۃ الکبری المحمدیه نقیحات قدس افرا
 معطر نوده و انوار کلمه الله شرف و غرب را منور کرده بارقه صبح
 هد در جمع حجاب مانند مه تابان منتشر و منتشر و ظاهر و باهر
 گوشها مستعد ندکشته و نفوس طالب اخلاص بر حقایق اسرار^{شد}
 از هر طرف فریاد این مبلغین بلند است و از جمیع اطراف نفس
 این الناصحین المنقطعین کوشش زده هر سخن از جمیع مجالس و ابانت
 شرفیه و غربیه طلب مبلغین میباشد من جمله از هر یک بعضی از هر یک کفر^{نمونه}
 بکه ذکر نامشان جا نزنه بنیابت اصرار و ایام در ارسال مبلغین
 میباشد و فی الحقیقه ان و لایات بنیابت استعداد در پدید نموده و
 ابادی اعتنائ مفطوع دو کمال حریث اعلا کلمه الله و نشر
 نقیحات الله ممکن شما با با متصل مواضیب اطراف باشد بمحصل بنکه
 ملاحظه نمایند در محلی از محلات قوت و استعداد حاصل کشته
 دست سیکار از مفطوع شد فوراً مبلغین منقطعین بنمیشد

و با آنکه از خود ابادی امر الله بان بفرمود بان اقله حرکت نماید
 باید جمیع افکار و احوال در تبلیغ امر الله کرد زیرا این تاسیس
 و مادون ان توهم ابن الزهیر من الناس البیضاء السنه
 قویست آنگاه و زانوا منقطع و منجذب بانضیفات متابعا رسال
 دارد زیرا ان کشت زار بی مضایق استعداد پیدا کرده فوراً
 باید تحمیل پاک افشاند و در بحث تربیت دهقان الهی پرورش داد
 تا نبات گردد و سبز و خرم شود کز زرع اخرج شطاه فان سقط
 و استوی علی سوطه یحب الزراع و علیکم العبه و الشاع

هو الله

الله

ای مادی پیمان الیوم اعظم امور تبلیغ امر الله است و نشانی
 کتاب و رسائل است لایله هر چند سبب انبیا نفوس است
 ولی مبین لازم بجز کتاب است لایله سبب انشا و نام نکرد
 باید نفوس مبعوث شوند که کتاب مبین باشند و حجت و برهان
 بپایان کنند و نفوس بشر بعد الهی دعوت نمایند و بصفاقت و
 خلایق منجمله شوند که قوه مغناطیس ارواح کردند و جاذب
 فلوب بفضل اشرف محافل تبلیغ تشکیل نمایند و نفوس را تعلیم

دلایل و براهین کند تا جوانان بی نور سپند تربیت کردند
 و مؤید شوند و بشردین الله پیام کنند و نفوس را بشربعه
 الهیه کنند این ناسپاس است و بنیان شکن از ذبح جدید و
 عليك التحية والثناء حال معلوم میشود که باوان در این امر
 جلیل اهتمام ندارند البته کل را بکمال هست بر این غناطیست ^{هست}
 دلالت نماید هیچ امری مانند تبلیغ مؤید نه و هیچ نفسی
 جز نفس مبلغ موفق نخواهد شد عاقبت جمیع امور سرب و قرض

هدایت بارد و شراب ع ع

خوی ابو و علی بن عباس علیه السلام

هو الله

ای باوان روحانی در این صبح نورانی عبدالمها پیاد و سنا
 رحمانی افتاد و بنکارش این نامه پرداخت شاهد سبب روح
 و روحان قلوب باوان گردد ز برادر درگاه احدی علی میرور
 از انقائ سیرور در قلوب باوان نه با پد هر یک از دوستان
 بجان و دل در تفریح و سرپر و شادمانی همگان کوشد
 جان و مال در بیع ندارد بلکه هر یک دو سبک پگری جان خدا

بنا

نمایند این است ساس دین بقیه و این است برهان و صداقت
 واستقامت و ثبات در ميثاق الله و عليكم النجاة و النشأ مع
 حواره تبریز جناب کابریزای بندار عید با او ربه انتم

هو الله

ای بند صادق جمال بشی بخاور بر معده انجناب که با فاسد
 در قوم نموده بودید ملاحظه کردید صمد خدای که مضمون کل
 ذال برانشا و انوار بود و حروف حجاب از ابصار بپروانشا^{الله}
 جام لبه پر کردد و از با بجان اذی بجان بختیان زندی بختی
 ان کشور پر شور است و استعدادش شهور در بوم نشور در ایام
 حضرت اعلی در حمله الفدا جوش رخ و شمع بر آورد ولی بشهادت
 کبری خوا موش شد خال نشا الله ان شعله که بسبب خون مطهر
 در باطن ان قلبه بخمخه و مضمه است البه بالانزند و جمیع ان خطبه
 و دیار را پر انوار کند بک نفس پاک جان جحافی زاوشن کند
 و بک کل عطیر کلشنه را مشکبار نماید بک بخمهد صد هزار فله را
 راهما شود بک شجر خلد ساه بر صد هزار ابرار افکند امیدوارم
 که در ان کشور بخمی منور طلوع نماید و ان افق را روشن خاور

و باختر فرماید در امر تبلیغ بسیار اهل امام نماهند بگویم جنود نماهند
 طاهران حول نفس مقدسه که برتانیام نماید و باران الهی را
 نشوین بر این امر عظیم فرماید الهی الهی هذا عبدك المنجذب بنجات
 قدسك ابدك على خدمتك و اشرح صدك بنور معرفتك و ستر
 امره بقدرتك و اجعله اية نوحيتك بين خلقك و المناد باسك
 بن برکتك انك الهی كل شیء قدیر ع ع

کعبه

هو الله

ف
 ای بندگان الهی اخدمته بفيض اسمائے ساحت و طاهران و لطائف
 بهمنی یافتند و بفضله وجود حضرت سچان هیا کل انما اراش
 عالم بالاجسد و الطاهر حضرت احدیت ما سند در بای سیکر امیر موج
 وجود نماهند از ملکوت الهی محاسن فوج فوج توکل بگو نماهند
 و نسبت بذلال طهر کنند ما فیض دما دم رسد و موخات و حاشا
 دمیدم رخ بکشاید جناب امین نهایت سانس را از ان باران
 الهی نمودند که بخدمت امری نمود و بعبودیت دوستان الهی نام
 و علیکم التحية و التساء ع ع

بنی جناب محمد صریحاً ابن مرحوم نادر صید زنده مبارک الله الایمی

ای بار و روحانی آنچه نکاشته و دراز درون داشته معلوم و عکوف
 شد و سبب سرد باران الهی کشت زهر دلیل بر انجذاب بود و برها
 بر العتاب نار محبه الله ای خوشبختی که مورد الطار حمانت
 کشته و مشمول نظر غناست شدی پس بشکرانه این موهبت مادون
 ان دلبر همربان را فراموش کن و در سر و سجده و اینش کوش
 و نشر تعالیست بنما زهر انعلم ان بار قدم و لعت دو حجان است و
 انباشت دل و حجان صلح اعظم است و انباشت و سلامت قباله و اسم
 ادایش حجان افرینش و بخشش معطی دانش و پیشخان حجان آ
 و حیات عالم امکان نو انبت و حمانت است و در حمانت عالم انسانیت
 تاوانی در این امر بر و بر بدل مجبود کن تا ناستد چراغ در این بار کابند
 و بمشابه کل در طرف این چمن شکفته کردی و علیک اللهم و التنازع

هو الله

بد

ای بنده الهی دو نامه شما و اصل و برضامین و فوف حاصل شد نظر تو
 با بقصد باشد الحمد لله نهایت محبت را داشته و دارم و از حق بعظم

که در جمیع احوال سالک در سیل نجات و ورود بر معین حجاب باشی
 در کمال تزیین و تقدیس و نهایت محرابان با جمیع ملل عالم رفتار
 نمائنی و فی الحقیقه مایه حدیث بود و فایده هم بر عبودیت اسنان
 مفیدست و جمیع مبالغین را دلالت خواهد نمود و سپارش خواهد کرد
 که چنین ورود بر همان جناب هر زاولی الله خواهند شد و کبر ابداع
 ایچی بایشان برسان سوالی فرموده بود که اجوی بران در الواح
 مقدسه حی مفصلاً مذکور و بعد از کثرت عنوان و متاعل ضمه
 نحو بر سطر بلکه حرفی ندارم تا چه رسد بیان این مسائل ولی از
 صرف محبت است که با انتخاب نامه منکارم باری با وجود آنکه محله
 نکاشان یک حرفی نیز باز مختصی در جواب چند کلمه فرموده میشود
 که از جوامع الکلم است و از این است که نعم روح فریب چهار قدم است
 و جمیع بعد از آن نور مبین کمال و نقص است و علوت و سعلت و
 نورانیت و ظلمت هر چند روح مجرد است ولی مجردش از عالم جسمانی
 اما منجبت همی دارند مراد مقام عالی و دانی هر چند از رتبه
 امکان ازاد است و لکن بحسب عالم خود او را مراد مقاماً و شئون
 نامشای و همچنین رجوعش الی الله رجوع مجرد الی کلک مانند نظره

و در پاره بلکه این رجوع نماند رجوع ظهور بکشتن غنای ربغفور
 ملاحظه نمایند که ارواح در اوقات تعلق با اجسام در جمیع ستون
 از بلد بگردانند بعضی در اعلى علو ادراك و کمالاً و بعضی در ادنى
 درجه نقص و مذلات بنحین بعد از رجوع بعوالم الهیه این فرقا و
 امتیاز موجود و بعد از کتابة بیش از این فرصت نه سوال از مقام
 انبعاث نمودی انبعاث و امطای جز حقیقت عبودیت بماند هذا
 سدی المسمی و هذا مسجد الاضی و هذا جنتی الما و هذا
 غایتی المصو ای برادر شهید شهید و شکر باش و مذاقنا و اشرفین
 بعد از امکان مدارا لازم که بنیاد اغیاری بخاطری نشند و فایده
 از رویه کردد انوفت بکلی از حمت بے ثمر کردد و اگر در کمال ملاهت
 و صبر با و نهائت خصوص و حیر خواهی نصیحت کردد اثری نصیحت نماید

خ ع

هو الله

یصیب روحانی بربری نبر شو و شورانگیز و شهید مبرو
 مادر بزم بار دلاویز درانی و رستخیز عظیم بیند یکے مانند کل
 پیرهن چاک نموده و دیگری مانند بلبل ناله بانایه که رساند یکے بنایه

ترکس نهیلا جسم جبرئیل کتوده و دیگری بمشابه بنفشه زار سرشت
 در صحرا و دشت افشاده یکمانند بنر و قدر افراخته و دیگری مانند
 فاخته غلغلے در کلشن انداخته یکمانند رورق، اهنک سبوح و
 قدوس بر آورده و یک بمشابه عنایب کلایانک رب الملائکه و
 الروح زده ملاحظه نماید چه محفل نورانیست و چه انجمن رحمانی
 و فت سرود است و جوهر زهر اعصر بر نوبت و قرین ظهور و علیکم
 التحية والسلاام ع ع

حواله

ای بار قدم و هدم و دیم ایچر بکار شرح حال درون نتوانم که این
 قلب مشافیه چگونه بنیاد باران و فاق بر انجذابست و الحقیقه بند
 صادقی و بار موافق جز جانشانی و راهمانی و سعله نورانی کاری
 ندارد اهل ملا اعلیٰ محسن بنیامند قلب هشت برین است و نوح
 رشک روضه نغمه البت عون و عنایت الحی نصیر و معین کرده نامند
 نافع مستکین ان سرزمین را معطر از سدک اذ فریبمانی حو خطیر است
 و دستگیر دیگر چه مبطله مصین باش و مستبشر نوکل بخدا کن و تو
 بدید کبریا بائی خدا با تو باد ع ع

هو الله

ای مسعود ملکوتی از نلون این دنیا فانی و غیر احوال امور جهانیه
 خاطر بگذرد مفرمانه در اوجان زافرن اندوه و احزان مکن این حال
 اقبال و ادبار و عزل و نصب این جهان ناپایدار عبارت از امواج
 سربست ناپائیکار صورت در مرابا و مپاه نوبت نوبت جلوه و غیب
 منجانبه الحمد لله عزت ابدیه و قربت رحمانه و موهب سرمدیه
 معتقد و موجود و موبد است دیگر چه خواهی دیگر چه جویی و این
 عبد بدگاه احدیت غمخوار از آن که انجیب روحانی نواب
 اسمانی همراز و هدم کردند نصیب لایعز منتهی کردد شما
 هواره بکمال صدق و نیت خالصه بخدمت اعظم حضرت شهباز
 قیام نمایند باز نصب و رفعت و مقام حاصل کردد مطمن
 باش الهی ابد عبدك هذا على ما تحب و رضه و اغفر لابه
 و اغفر عنه و اغفره في بخار رحمتك و ادخله في جنه عدنك و ظلل
 عليه سدرك المنهني و اسكنه في جنه الماوي و ارزقه لقاءك
 فردوسك الاعلى و توجه بواهبك في ملكوت الابهي انك
 انت الكريم الرحيم الوهاب
 ع ع

این متن در کتاب ...
 ...
 ...

هو الله

ای مہربران معنی بیکار کی بلنسان نرکان چنانست یعنی مہربران اما
مفصد عبدالہیاء از امری سرور کجیا نے نہ زہران امری اسہری آ
بلکہ مرادش جلوس بر سر ہر اسماست امہان نفسیہ کے است کہ افایم
قلوب را مستخر تا بد و سلطنۃ ابدیہ روحانیہ تا سپر فرماید امہادام
چین ہوہنے در باے و چین سر پر سلطنۃ تا سپر فرماید و علیک
الحیۃ والشآخ خ

هو الله

ای ثابت ثابت هیچ دانی کہ در این سخن زحمانے بچہ عنوانے مذکور
اکو بڈانے چنان چہران مانے و شادمان کردی و کامران سوی کہ چنا
جاوڑان ہاے احبای مہربران ترا محبت ابن مشافان برسان کہ عبدالہیاء
چون باد روی و خوبی مہربران نماید شامش کشور خن کردد و محلس
مشکار شود ای ہاوان ابن دل و جان بچہ بلنسان پنجان پر جوش و خروش
کہ وصف بتوان ہہات ہہات در ہای دل چگونہ در قطرہ مدادی
از حجاب و کل بکشد و آفتاب پر شعاع چگونہ در جوف نقطہ
بدادہد مضمودا ہست کہ عبدالہیاء در سہیل ہاوان خیال ابھی جانفتا

نماید و کامرانی حجتان انبیا را ندانجا نیز باید بر قدم او حرکت نماید
تا هر یک در مذاق دیگر نمانند شهید و آنکین شوند و علیکم التحية والتشارة

ع ع

هو الله

ایند الهی الحمد لله بجلالین معصمی و نبور من بلمس توجید بزرگ
اعلی نمود و فیض فیض هد فرموده مطلع با سر کتاب شدی و اول
بفضل خطاب هر چند غبار انکار حجاب باضار کرده ولی تو الحمد لله
هنگ اسار نمودی و مشاهده انوار کردی حجاب او هام خرف
نمود و سبحان شهنات سو کردی تا آنکه مشاهده ایاک کبری فرمود
حال بشکرانه این عطا رب اهد فو محی نامم لا یعلون فریاد برار
و فضرع و ذاری کن بلکه بعنايت رحمانه و هدایت ربانیه و فوضا
اسم عظم کوران پیا کردند و کرا ن شوا شوند و همه کانتند
شوند و اسپران ازاده کردند محرفان لجهه یابند و مجویان فانز
شوند این سبب عزت ابدیه است و بزرگوار در حجتان الهی و علیک

التحیة والتشارة

باز بر خط بنام سید ابوالحسن

هو الله

الحمد لله الذي موج بحول الامكان بارزاح عاصفه من ملكوت الابهي
فمذف الامواج لنا لي يوفد ونضحه كالسراج على شواحي الوجود بفضل
ربك العزيز الودود في هذا اليوم المنيود حتى يقبل العارفون انوار الهدى
من اللطام المحمود ويستظلوا في الظل المدود ويفوزوا بالورد المورود
ويدخلوا في الجنة الابهي في هذا اليوم الموعود والصلوة والتجته
والثناء على الذكر الحكيم والنور المبين السراج الوهاج الهادي الالوم
منهاج الكوكب الساطع والنور اللامع وعلى الذين اقتبسوا الانوار
من مركز الاسرار وانبعوا الاثار واهتدوا الى العزيز الجبار باسمه
على النار هدى ان الكلمه قد سمع النداء من النار الموقد في شجر سنا
فاشكر الله على ما سمعك ندائه الاحل من نار مجده الله الى المهب في
السدرة الرحمانه والشجر الربانيه والودوحه الانسانيه فلا تصنعون
ولا تحو بل انبته وادع الناس الى سبيل الرشاد واهدكم الى العزيز الوها
وقل لك الحمد يا الهي على ما اهدني على العرفان ووفقتني على الاستماع
لندائك الذي احاط الامكان وجعلني مقرا بوحدايتك ومعرفتا
بفردانيتك ومقبلا الى ملكوت احديتك ومنصرا الى جبروت ربانيتك

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي موج بحول الامكان بارزاح عاصفه من ملكوت الابهي
فمذف الامواج لنا لي يوفد ونضحه كالسراج على شواحي الوجود بفضل
ربك العزيز الودود في هذا اليوم المنيود حتى يقبل العارفون انوار الهدى
من اللطام المحمود ويستظلوا في الظل المدود ويفوزوا بالورد المورود
ويدخلوا في الجنة الابهي في هذا اليوم الموعود والصلوة والتجته
والثناء على الذكر الحكيم والنور المبين السراج الوهاج الهادي الالوم
منهاج الكوكب الساطع والنور اللامع وعلى الذين اقتبسوا الانوار
من مركز الاسرار وانبعوا الاثار واهتدوا الى العزيز الجبار باسمه
على النار هدى ان الكلمه قد سمع النداء من النار الموقد في شجر سنا
فاشكر الله على ما سمعك ندائه الاحل من نار مجده الله الى المهب في
السدرة الرحمانه والشجر الربانيه والودوحه الانسانيه فلا تصنعون
ولا تحو بل انبته وادع الناس الى سبيل الرشاد واهدكم الى العزيز الوها
وقل لك الحمد يا الهي على ما اهدني على العرفان ووفقتني على الاستماع
لندائك الذي احاط الامكان وجعلني مقرا بوحدايتك ومعرفتا
بفردانيتك ومقبلا الى ملكوت احديتك ومنصرا الى جبروت ربانيتك

أنت انت الظاهرى للكرم العزيز الوهاب وأنت انت الموفق المودع
 على الصراط مستقيماً
 كالقربان امة الاكودال

صواته

انها المنقطة بنعمة الله والمهنة بنجات الله فداطعت بضمون
 تمسك الغراء، وفرح قلبه بمصائبه التي دلت على الخضوع والخشوع
 الى الملكوت الاعلى باسم الله اعلى بان البلاد عطا الى سرديج وان المصائب
 مواهب لعبادها وان السجن فردوسى لا على وحده بقى الغناء، وان السلاسل
 والأغلال فلا بد العفان وعود الباقوت والمرجان وغنى عبد
 البهاء، وان الصليب حبيب في سبيلها والكبول اثر لبقولى في عبادة
 البهاء. هذا انتهى الى غاية بغنى وفرح قلبه وبتأدية نفسه و
 سرور وطربج واني اسئل الله بان يهب الى هذه المنحة الكبرى ويهدى
 له شرب كأس الفداء او سم تفتح الوردى او الوفوع في بحر منلا طم
 الا فرطه او الوفوع في صحراء لانها به لها وافول رب رب قدر
 له كل هذا في سبيلك وارزقني هذه الوهبة الكبرى في محبتك اعلى باسم
 ان جميع المسائل المذكورة في الانجيل من عجائب المسيح انها كلها لها نفاذ

و تاویل و بکن لا علیها الا کل سمیع و بصیر یا امة الله یوحی الی ملکوت
 الاسبغی و اطلبه تا بد روح القدس عند ذلک قرین کل کتب و زبور و
 یؤتیک الله علی ذلک بناهد من روح قدسه و یلعی یحیی و تنانی علی
 امة الله الی لانها ابد و اذکرها و اما هلن برون و فیله نجلیا
 الصغیر لجمیل من بلعبدالینا و من هذا الطرف کل الوردات یصلان
 علیک و بدعین تک بالناسید و الوفیو و علیک التحیه و التساء و اولنا

محررا الی هلن برون ع ع

صوالله

ی بندت جمال بھی مفصد ز شرف شمس حضرت از افق امکان ان
 بود که نفوس ناقصه در ظل شریک الهیه پرورش یافته مرکب سوخت
 رحمانه کردند و جمانه نور تجلیات سخاوت دوش نمایند هر یک
 شمع شب فروز شوند و پرده سوز کردند امیدوار که باران
 الهیه از پر نور شمس حضرت اقتباس انوار کنند و اینته اسرار کرد
 بغالبه الهی فایام کنند و با جمیع ملائق و صلح و صلاح اندیشند
 عالم انسان را هر یک خادم مهربان شوند و جمیع بشر را با برادر
 کردند اعلی حضرت پادشاه عادل و خادم صادق باشند و حضرت

و بعد باک محمد زانبدک لا یق زهرا الیوم حکومت شهر باری
 حامی مظلومان است و مرهم زخم سینه پندگان درندگان نواد
 نظام و کوناه و خونخواران را تبع جاد در بنام باران الهی باید
 و روز بدعا برد ازند و از برای نفس نفس مؤید حضرت و بعد
 توفیق و تزیید تا بهد طلبند و علیک التحية والتسليم ع

هو الله

ای سوسان داسان صح است و دلیر ابرام الله در نیابت صاحب
 و ملا جلق باق و نخود و بنور اشراق و اوان اصابان را روشن کرده
 و مانند تابان ایوان کوان از زینت بخشید بتو شیخ و مدد و حجرت
 بگرفت آورده ندان با بیضا و الابيض است که از ملا اعلی بلند است
 و ترازند سبوح قدوس رب الملائکه و الروح است که گوش زده هر
 و لوله در شهر نیست جز شکن زلف بار فتنه در افاق نیست جز خم ابروی
 دوت غامه امکان در جوشش است و امیر لامکان در بدزل و بخش
 نقحات قدس در مرور است و افواج عون و عنایت رب غفور و
 و عبور نسیم رخسار جنت ابضا است که شرق و غرب را معطر نموده
 و نور مبین افوا اعلی است که خاور و باختر را منور کرده جنت ا

در قطب امکان خیمه و خرکام زده و بهار روحا اقامت ربانے
 سبز و خرخ نموده امان توحید است که در جمیع رحمانان دور و نزدیک
 و تمامد و نفوس رب جلیل است که با الحان بدیع و زین اهل تجرید است
 صفت امرا هه است که ولوله در افق افکند و آوازه امر جمال
 مبارک است که همچنانکه کشته و لرزه بارگان امکان انداخته اندک
 ملکوت ابھی بکوشش ثنائان مواصل است و بانک ظهور حدائین
 ملائکه بازان روحانان مواصل ولی اشوس که غافلانه در خود
 بی پایان و موجود عالم امکان حجر و مدر مشاثر و امان در خواب
 فطرت و فور مد هوش و محروم و محبوب و منزه باده کور این
 اشراق النور فریاد برارند و با کوشش کرا این نعمت ظهور الملکوت
 نغز زنده البتہ فر کوم از ملک مشهور محروم است و غلبه از ما
 رب جلیل ممنوع باری ای بازان با نجدای روحانی و سوحا
 رحمانی و نونے ملکوتی و نفسی سخاوت و بدیضائے کلیمی
 و شعله و خلک خلیله و صفوئے ادبی و سفینة نوحی و نور انبی
 محمد و روحانینی علوی و موهبتی سبحانی و رحمتی ربانے و نیتی
 سبحانے و نصیحة الهی تمام بر نشانهات الهی و سطوح انوار ربانے

واعلا وکله جمال رحمانی ووقع اعلام موهبت صدرانے نماید
 ناکه بیوضات اسمائے عالم امکا سزا نورانیے نماید و بموجب
 تعالیم الهیه ترتیب و تنظیم عالم وجدانے نماید ای پاران
 دزدان درکینند و خائنان گوشه نشین هیکل امرالله را از
 نهر و بیخ نادانان محافظه کند و سراج کلمه الله را از ارباح
 بغض و حمايت و صیانت فرماید امروز از جوی روح حیات
 در سرپایان است و از جھے دیگر ارباح کره هبه نقض پیمان در
 همچنان این روح مصور است و ان موث مجسم این نور تابان است
 و ان ظلمت بے پایان این عذب فرات است و ان ملمع اجاج این نجاست
 ابد است و ان سماء سرمدک پس کجالات طینان و اسفاس است و شوش
 و رسوخ حصن امرالله را از هجوم مار فین محفوظ و مصودارید
 البوم الحجر اعظم امور است محبت و الفت و اتحاد و اتفاق و انقطاع
 و ازادگی و تقدس و پاکگی و جانفشانی و شادمانگی اجای الهی است
 اگر الفت کامله و محبت خالصه حاصل کردد جمیع این زحمات و مشقات
 هدر رود و عاقبت کل فرین خسران مبین کردند مقصد از جلو و حق
 و طلوع افنا ب حقیقت غلبه نور محبه الله است ناخلمت شقایق و

نحو از افق کردد و وحدت روحانیه جلوه نماید جمیع اجاب حکم
 نفس واحد دارند و جمیع اسماء و صفات عبارت از شخص واحد
 چون این بوهبت میسر کردد عالم الطمانی همچنان نورانی گردد و کشود
 ناسوتی مراتب جلوه لایق شود امیدوارم که بفضل بی پایان و تجشش
 حضرت بزرگان و نوری و توبه کردند ای باران الهی بر کشتی که الهوم
 خابل و مانع در خشنده که شمس خفیف است غام نفس و هویت
 و سخاب بگردد و با آنها آنچه سبب بزرگواری عالم انسان است
 خضوع و خشوع است و بگویند و فنا زیرا نذلل و انکار راجح
 و حاج عبد الیه است و بگویند و فنا و نبی بی منها اکل جلیل
 این بند انسان حضرت کبریا ما باید بچکلی از وصف وجود فانی کردیم
 بلکه نیست و مفقود شویم ناسر و اوار الطاف و عنایت خداوند
 بچون کردیم هر یک عبارت در هکذا جمیع اجناس و خادم حق
 و خادم بنیان نفس و هویت زیرا زینت ابوان الهی با این دو بیت
 ربانی است نارسختی بر فرزند و جمله است با سوز پس قدم برد
 اندر کوی عشا فان گذار تا کردی فانی از وصف وجود ای مرد
 راه کی چستی خمریفا از لعل نوشین نثار ای اجنالی معنی بوم یعنی

کلام من معنی این است که میبادر باذهان است مفصل این
 که ان کز بی پان پنهان ظاهر و عیان میگردد کل از ان ترو
 طافه خبر مند و منغی میشوند نه این است که هیچک از اجباب
 محتاج دیگری نه البته اطفال شیرخوار فقیردی و پستاند و کودکا
 محتاج مرتبان و جوانان مستغیر از هوشندان و هوشندان
 مستحق ارشاد و هدایت مرتبان البته باید صغیر نمکن از یکبر
 نماید و مبتدی پیروی منتهای فرماید و همچنین مرتبان در کاه
 کبر با باید همکل وجود را بوجهت ملکوت ابھی بنااریند تا انوار
 تقدس بر جمیع افان بنا بد ای پاران الهی استقامت و مقاومت
 و پرده در کف و کشف غطا آنچه باید و شاید عبد الیهما نماید ملا
 صفر مانند که فردا و جدا بعون و عنایت جمالی ابھی مقاومت
 با من علی الارض نماید هر چند هزار پیر جفا از هر بیوفای
 پزان است و این سینه هفت انسهام و سان جوش امم و جنود
 ملل در نهایت هجوم و بدخواهان حضرت احدیث در نهایت
 اذیت با وجود این این عبد محبت بنا باید نور مبین در مقابل برود
 زمین در غایت ثبات و نمکن قائم و ثابت و ثابت دیگر اجبابا

ملاحظه حکمت نمایند اینها نیز پرده دردی نکند در هر صورت اگر
 پرده و فیتی بر کار باشد بهتر است زیرا سب مخالطه و معاشرت
 و مؤانست و مکالمه است بلکه اگر حجاب برداشته شود فصل واقع گردد
 و چون فصل واقع شد نثر نفاذ فوراً باید زیرا که نزدیک نباید
 ناکلمه حق استماع کند و از این گذشته حکومت نیز در شفت و مشکلا
 افند اعلیٰ حضرت شهر باری فی الحقیقه رعایت پرورد فرماید رس است
 و ترقی خواه و دادگستر و جناب صدقات پناهی در نیابت خیر خواهی
 و درون و مهربان بر جمیع اهالی ولی عوام هیچ رعایت و هوام اسپه
 هر خدای اتباع هر با عقند و مغلوب هر درج عابقی فرج عموئی کنند
 و فلسفه خود در هر پروموی حکومت با وجود کمال عدالت عاجز از احما
 کردد مثلاً و اختتام امضای بیانیان لفراف بحکومت نمودن با بیاز
 و امریک را سائل فراف تا بخابره کردن موافق حکمت نه ای جای الهی
 تاوانند از عقل و حکمت بخاورد نمایند زیرا حکمت میزان امرالله است
 یعنی در محلی که شهر لزوم قطعی نباشد البته قدری ملاحظه بهتر است
 قدری تفکر فرمایند که چگونه سطوت امرالله انوار احقران نمود و
 شرف حضرت از افق بلا اشراق فرمود با وجود این همه خاک دنیا مطهر

و بلا پای متابعه و تعریضات مترادفه در ازمنه سالقه شمع رحمت
 روشن شد و پرتو شمس خفیف شد بدتر کردید اهنگ نهنگ
 الهی را خوش بپوشید و در پای عطای ربانچه را موج و جوش
 عظیمه کشت و غمگین ملاحظه خواهید نمود که فوج فوج مانند
 موج بساحل نجات توجه نمایند ای اجای الهی هر دم بدینا بیایید
 اعلی حضرت ناچار زبان بکشاید و بخدمتش بشاید و ذر^{تبع}
 خلوص نیت و صداقت و اطاعت و انقیاد ظاهر فرمایند و علیکم
 التحیه و التسلیم ع ع

موانده عشق آباد جناب میرزا حسین زینجان علیه منن الله ان الله اعلم

موانده

ای بنده صادق و جمال ابهی نامه که بجناب اناسید^{علیه السلام} فرستاده نموده
 بودید ملاحظه کردید فی الحقیقه حکومت تمامیت همت را در صبا^{نت}
 اجنا مجری داشت بیاداش این عدالت بر اجنا واجب که شب و
 روز بدغای دوام شوکت دولت مداومت نمایند اعلی حضرت
 شهریار فی الحقیقه عادل و باذل و مهربانست و حضرت اشرف
 والا و لایحه کامکار دادرس و خوش رفتار ولی باید بنوعی^{تکلیف}

حرکت کرد که سبب فرغ او ازل و جهال نشود لهذا با این زودی
 رجوع انجناب بپیشان مخالف حکمت منزله در کتابت انجناب
 چنانچه باید و شاید بخدمت پرداختند و الحمد لله از عهد برآمد
 امیدوارم که همواره بعبودت درگاه احدیت موفق باشید اما
 در سکون و استقرار در عشق آباد و با سفر بیابان حیات هر نوع
 که حضرت جدید قبل علی و محفل روحانی عشق آباد مصلحت پیدا
 همان قسم مجری نماید که موفقیت در اوست و علیک التحیزه
 والسلام ع ع

بوالله

ایندگی مرسله انجناب ملاحظه کتف فی الحقیقه عشر سبب کدورت
 شده و جنای خویشان سبب احزان کتف ضریبی ندارد برکت آسمانی
 لازم و فخر رخمانی واجب انسان باید کسرتنا عت جوید و کینج ^{هست}
 طلب در انصورت آباش ستر اند ستر است و الا در هر صورت
 کدورت اند کدورت ملاحظه نما که ملوک با وجود کینج روان و توانگر
 بے پایان آقام را بچسب و احزان گذرانند زبر افتاعت اساس
 راحت است نه دولت و ثروت شما حال فی الحقیقه حی داد بد زبرا

عرب اندر عرب است از فضل عظیم حضرت رحمن و رحیم ربنا و آید
 داریم که در امور کاشته حاصل کرده و سپر بعد از عصر حاصل شود
 ولی شما نیز باید بعدد وسع همت کنید و تثبیت با سباب نماید و
 برون من بنا، بغير حجاب و عليك الخيبة و الشاء ع خ
 تبریز جناب آقا میرزا ابراهیم حفظه عید پروردگار

هو الله

ای بند جمال ساریک الحمد لله بعد از غروب از ارض مقدس بان
 دیار با نفسی مشکبار بهدایت نفوس پیام نمودید و موفق بروج
 دین الله شدید آیام در مرور است و هر نیایی بحدوم و سبب سبباً
 و غرور مکر بنیاد هدایت که اساس بیت معمور است و تا ابد الایاد
 باقی و برقرار و محمود و مستکور ملاحظه در پیشینان نما که چه قدر
 تصور بنیاد نهادند ان تصور سیاهان فور شد وان گلستان و گلشن
 در انجام حرم گلستان و کلین کردید ولی هر نفسی در میدان هدی
 فدحی نهاد بنیانی نهاد که اساس در حمان امکان بود ولی
 علی عرفان در اوج لامکان و باقی و ثابت در عالم پایا
 پس شکر کن خدا را که سابق توفیق چنین دلالت کرد و بدرقه

عنايت چنين هدايت نمود از خدا بطلبيم كه همواره درصون
 حمايت محفوظ و مصون مايند و سب اعلاء كلمه حق في يوم
 كرم بد مطمئن باش نايند ميرسد از فقر محزون مباش و از حيا
 از عايج نجو زهر در سبيل الهي در هر عصر فطر عا بود و احتياج
 اعظم معراج ذلت عزت كبري بود و فناسيب بقا پس اين شو
 در عالم حق حكمتي نه اصل نايند و توفيق بر خدمت اسان ع
 جمال بهاست و وحى لا اله الا الله و عليك الخير و
 ع ع

همواره

اين بنا درين جمال بهي الحمد لله در اذربايجان اذرى بجان
 غافلان زدي و دوران کشور مشهور بر كنه از ارگان بيت محمود
 كشته سب اعلاء كلمه الله شدي و نشر نفاك الله نمود و شكر كن
 خداوند پناستدرا كه چنين مقام ارجمند سپيد از خدا بطلبيم كه
 شوي و هر هوشمند بر هدايت كبري موفقي و مؤيد نماي سب اع
 قلوب اجناسوي و وسيله انجذاب ارواح باران لها كرمي
 ناانار محبه الله در فطرت ذر با بجان چنان شعله زندگه انشكه محبت
 الله

کرد

کرده هر چند کله زینبات انفسهم ولی توکل و اعتماد بر کمال الخیر داریم
 و استمداد از فضل نامنا هر چونیم نظر بخود نکنیم بلکه توجه بخواهیم
 و عنایت جبار ایدم تمامیم زیرا عیون و عنایتش مرغ ضعیف را
 عذاب ملا اعلی نماید و ذوق ناخیز را کوب فلک ابر کند هر چه
 هستیم در پناه اویم و هر چه باشیم بند درگاه او هستیم لا تنظر
 الی العبد بل انظر الی مولاه و لا تنظر الی الفطره بل الی البحر الذی
 یمدها ان هذا هو الفضل العظیم الذی وعد الله بها عباده الخالصین
 و علیک الخیرة و الشارة ع ح
 هو الله

الحمد لله الذی اشرف نوره و ثبت ظهوره و الاح نجمه و صالح جنوده
 و خفف امانه و رزق امانه فی هذا العصر العظیم و القرن المجید
 و الصلوة و السلام علی النور الساطع و الکوکب اللمع و البحر
 المتلاطم و الامر المنقائم الحقیقه التوراتیه و الکیفونه الفردانیه
 و الهویه الروحانیة و الذانیه الرحمانیه و علی الذین استظلوا
 فی ظل الشجر الطیب الطاهر و شربوا من العیون الصافیة
 العذبة فی الجنة العالیة الزاهر و انفضوا عن الذنبا و حطوا

و توجھوا الی الآخر و بشا ہما نامز اہندی بنور الہدی اشکر اللہ
 بما کشف لفظاً و جزل العطاء و ادار کاس الوفا فی محفل الاجاء
 و در تخم بصیبا العرفن و احر فلو بہم بختات دہاض الخبان
 و نور بصیرتہم بمشاہد ابابہ الکبری و اودع فی حقیقتہم و در
 محبۃ البانیہ الی بد الابد فم علی خدمہ مولاک و اودع النفوس
 الی ہذا الکھف المانوس و حرض الطالبین الی النور المبین و اھدی
 الی الصراط المستقیم ان ربک ہو بیک فی کل ان و حین و علیک الخیر
 و الشارح

موالاجہ

ای عاشقان روی حق دوسان را بھنلے با بد و مجھے شاہد کہ در
 مجامع و محافل ب ذکر و فکر حق و نداء و ترنیل آیت و آثار حجاب باریک
 روی لاجبائہ الفدا مشغول و مألوف کردند و انوار ملکوت الہی
 و پروافق اعلا بران مجامع نوراً و بنا بد و این محافل مشارف ذکا د
 کہ بقاء علی نسیب و مفرد کردید است کہ با بد در جمیع مدن و قراء
 ناسپس شود و چون نقرہ با بد مجامع خصوصاً منسوخ شود و لھا

چون مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چیه که سبب هیجان شرار و
 فتنه گردید لهذا مخالفان خصوصاً که عدد نفوس حاضر مطابق عدد آدم
 اعظم است اگر ناسپس کرد دلایا سرفیه و مفصل از این است که در
 مخالف جمع کثیر حاضر نکرد که بادی جزع و فرغ و شپون جملاد
 کردد و این مجامع روحانی در نهایت تنزیه و تقدیس تربیت باید
 تا از محل وارض و هواش نجات فدر استتمام کردد و مجال
 نظر بحکمت امر تیره فرمودند که در بلاد خال بیش از عدد اسم اعظم اجبا
 در جائی اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود اینست که
 در شریعت الهیه محل عبادت و مجمع ملائکه عمومی مشرف الازکار است
 و بس و او ناسخ جمع مجامع و مخالف عبادتیه ولی مخالف معارضت
 و مجامع خیره و مجالس شوریه و محاضر نافع نیز جایز بلکه لازم
 و واجب ولی حال نظر بحکمت کل از محذور خالی نه لهذا باید حال
 مجامع روحانیه کفایت کردد و نمره اول این مجامع جمیع خدایان
 علی العجالة باید تکفل نماید و اجبای الهی باید بجهت مواد برتبه این
 مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا انشاء الله مشرف الازکار در
 عظمت و جلال ناسپس شود این وقت این موثف منوخ کردد

وَالْبَهَاءُ عَلَيْكُمْ يَا حَبَّاءُ اللَّهُ ع ع

مولانا بی

ای دوستان الہی و بارانِ حقیقی الحمد لله در آستان مقدس جمال الہی
 کل مقبول و مشمول لحاظ عنایت سلطنت وجود شہید ابواب بخشایش
 جمال قدم بر جوی مفلوح و صدور تابین فیض قدم و مشافرت
 فہوم مشروح عواطف ملکوت الہی محیط بر کبر و صغیر و الطاف
 شمس حقیقت ملا اعلیٰ را ہنگام ہر جوان و پیر بچہ فضل پر موج آ
 وجود نماید فوج فوج ولی باید حفظ مراتب نمود و قانون
 وجود و مامنا اولہ مقام معلوم را رعایت کرد اصاغریا^د
 رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر باید عنایت و مہربانی در حق
 اصاغریا نمایند جو انان باید خدمت و حرمت پیران نمایند و پیران
 باید محافظت و رعایت جو انان نمایند این چگونہ تبادلہ است
 نہ چنان باشد کہ ہر کیے خود را ی و ستمنا الفکر باشد حضرات
 مجللہ آبادی علیہم بہائم، اللہ ہر گاہ در مجلس فراری بفرمایند کل
 باید اطاعت و اقتداء نمایند و در کمال سرور و رضا مجری داد
 زیر این طاعت فرض و واجب است ہر نفسی و محلہ بے عواقب امور

نبرد و آنچه الهوم لازم است نذند و رای صلب ندادند اگر چنین
 باشد که بخار مطبوخ باشد و هر چه پسندید بند بجزی دارد بکل
 شتر از امور از هم در رود و امور مختل گردد و هر پیشانی صورت و معشوق
 دست دهد لهذا باید که هر یک از اجاب بصوری نماید و امر صحیحی
 بخاطر آرد مراجعت بجله حضور حضرت آبادی علیهم السلام بهاء الله و ثنا
 و غیر و علائق نماید هرگاه حضرت آبادی بخوبی نمودند معمول داد
 و الا فلا فخره از کتاب الله که مدلل بر این است در لوح محفوظ و ارسا
 شد تا اجبای الهی بدانند که چگونه باید تمکین از آبادی امر دانسته باشد
 و البهائم علیکم اجمعین ع ع فخر از لوح مبارک است که با
 در محضر اجبای الهی نالوا شود ع ع

با حزن بانه علمای راشدین که هیدایت عباد متغولند و از وسوس
 نفسان مصون و محفوظ ایشان از انجم نماند عرفان نزد مقصود
 عالمان محبوب احرام ایشان لازم ایشانند چون جاریه و انجم خصمه
 و آثار سدن مبارک و آثار قدرت الهیه و بجز حکم صمدانیه طویلی من
 تمک بهم ان من الفانزین فی کتاب الله رب العرش العظیم الیهامن لدی
 رب العرش و التزی علیکم یا اهل البهائم و اضحاب السفینه الحمره و غل الذین

سمعون انکم الاحل واخلوا بامرنا فی هذا اللوح العزیز البدیع

هو الابھی

ای دوستان حضرت نیران جناب مهدی یوسف دستان مقدس
 یوسف مصر مملکت جمال ابھی روحی و ذانی و کسوتی له القدا
 حاضر و بترف طواف روضه مقدسه نورآء فائز کنت حال
 که دم مراجعت است استدعای تخریر خطابان بار و روحان
 و حیوان معنوی نمود و فی الحقیقه بخان محبتی بشمار دارند
 که بشود نفس ناخبر نمود لهذا من نیز فوراً فلم بر داشته و نامه
 منکارم که ای باران جمال قدم و روح در بخان من در سبیل
 الهی در این ایام صدمات شدید خوردید و اذیتهای عظیمه
 کشدید هدف تیرجنا شدید و معوض طعن و لعن اعداء
 در هر روزی بانس پر سوز که احمید و در هر شبی از هجوم ^{هد}
 هجوم دی راحت تها فکند هر صبحی در انش ظلم و عدوان ^{خند}
 و هر شامی از کاس الام تلخ اشام نوشیدید چون این مصائب
 و بلا باد در سبیل حضرت کبریا بود ضرری ندارد بلکه اثرش در ^{ملکو}
 ابھی الابد باقی و برقرار است ایام منتهی کردد و عمر بکند

البته از حیات ثمری حاصل شود خوشتر است نه اینکه بی ثمر و بی اثر
 شود ملاحظه نمایند که جمیع اعظام مثل و اسم در نهایت شرف
 و راحت ایام را میگذرانند ولی چه ثمر هلاک علی الانسا حین
 الدهر لم یکن شیئا مذکوراً ولی نفوسه که در سبیل الهی با مرابلا
 گذرانند هر یک کجی به پایان نایسند و از افرین تقدیر درخشدند

ع ع

هو الابی

یا من شمر عن الذل فی خدمه امر الله فذلک ايات الشکر للبلاد
 الی علی بما ابد اناث انوا نارحبه الله و انسا نوا نجات الله
 و انسا نوا اما کانوا یعملون اعداء الله اولئک اصحاب النینة
 عند الله و اولئک هم الشاؤون انچه مرفوم بید معلوم از خا
 مسکن بود و هم چنین اثر کلک در دربار جناب سید بزرگوار
 افا سید علی کل جوهر معانی بود و نقشات روح رحمانی حمد
 خدا را که نفوس نقیه مبعوث فرمود که چون بنیان مرصوص
 مطابق محتاجین بر مقام منصوص مینمایند و چون زیج
 سراج امر الله را از ارباب فض خط میکنند قمع مثل القوم الذین

ثبوت علی المبتا و حفظ اسراج الافان من ارباح الشفاق الا
 اتم اعلام الاشرق علی اللول واليهول والصرح واعلی قلل
 الجبال اما اهل نور این بچارگان پشمانند ولی پیکان چون
 از کمان بجست ارجاعش مشکلاست التارولا العاردا فراموش
 تمامند لهذا انحصرت نصیحت نماید فن شاء فلیقبل ومن شاء
 فلیعرضان الله غنی حمید بکواى جان من صبح مبین خوشتر است
 نه شام غلبین نفع مشان روشن است نه ظلمت شفاق امواج آب
 جئات بختد نه توج سراب اوج عطای بلند است نه پرواز فوج
 ذباب ملاحظه نماید که جمیع فنود در این سنین و شهر و هر روز
 و ظهور نمودند چرا که الهای شهبات بر ما مع چند ضعفاى
 بی بنات نمودند و از جهه دیگر طبل و دهل اختلاف در محافل
 افان کوفند و امر الله را سواى عالم کردند دوستان جمال
 قدم را خون گریانند و دشمنان اسم اعظم را بر فضل آوردند
 و لی الحمد لله افواج نصرت پیاپی از ملکوت ابهی رسید
 و بخود نایبند از ملائعه هیوم نمود در اندک زمانه معلوم
 کل من علی الارض شد که از نمرده اهل نور و شمع نور را فصولی صل

شد و از پشته جناحش و فزار و هفتی رسید و از هجوه تعالی
 اسد غالب را سینه بنامد افتاب توحید ساطعت و شهاب
 خاندان دل بجز عذب بارد و شراب موجش رو باوح است و ضیاء
 و شراب معوض اولی الالباب ای ضیاء الحق حوام دین و دل
 ای دل و جان از فردوم توحمل همدان دارند این کلپارها
 که خد پوشند خود شهید ترا باری بگو تا وقت از دست نرفته
 و چاره از کف رجوع نماید تا بیدل الله السنان بالحنان
 کرده تعلق نیست من تا بر عن الذنب کن لا ذنب له انسانست
 جانر السنان است اما عباد بنیاد بر اندازد و تا اسفل الجحیم
 مرد عنقریب ملاحظه نماید که هر نو تقدیر مشاوق او فرادوشن
 نماید و انوار محمد مجمان و کیان را مطلع مه تابان فرماید بومسند
 تحسیر صفقه المجهین ان هذا ثبت فی القرون الاولین و الحمد لله رب

العالمین ع ع

هو الله

ای باران الهی مجلس زانام محفل انس بگذارد زهر القرض شور لروز
 ندارد شاید اعتبارا اعتراض کند و بمقتضایان پردازند لهذا

این سه اولی و خداوند بکار راه تمام است و توانا و مؤید هر جمع
 روحانی در محفل رحمانی ما در دفتر نجات و تربیت
 نفوس و دلالت کل بر آنچه منتهی مال روحانیان زیر تربیت
 نفوس از اعظم ثوابت در درگاه رب غفور شمرده میشود علی
 الخصوص اطفال را باید بسیار مواظب نمود و همت کرد که هر یک
 در حین الحی علم مباین کردند و در معارف و علوم و فنون و
 مدنیت خالصه نهایت ترقی را نمایند و در محفل انس باید مذکور
 تصور در امور نافع باشد یعنی در اعتدال کلمه الله و ترویج نجات
 و تربیت نفوس و تعلیم اطفال و محافظه ایام و پرورش
 ایشان و اعانه صنفا و فطر و اعانه عجزه و ترویج امور خیریه
 و مواد بریه اما اعظم کل نثر نجات الله است زیرا این است
 وَعَلَيْكُمْ الْحَيَّةُ وَالنَّشَاءُ ع

مواضع

می بخیزد مضاف بخار بران مشعل نار محبه الله و اصل واجب
 بپرورش و مسکو معلوم و واضح گردید از محافل نجات

مرقوم نموده بودید که حضرت محمدرضا ان بان که هر یک شبانه
 ابراز اشعه دوشند و چمنستان فارس را کل کلش خاصه
 بودند مثل جناب مرتضی خان و جناب صدیق السلطان و جناب
 مصطفی خان و جناب محمد صادق خان و جناب رسول خان
 و جناب محمد خان و جناب میرزا نعمت الله خان و جناب میرزا ^{حقیق}
 ابن خیر خان پرورد بود زیرا دلالت بر آن بنمود که الحمد لله در حدیث
 پیرمرد ابران بدعنا بنهالهای نازه نشاند و بر پیش باران
 سوهب پرورش یافته عقیق در نیابت طراوت و لطافت
 شکوفه نموده در باغ و داغ ابران جلوه نمایند و بار و بر و سوغ
 تر بخشد لهذا این اخبار سب سرور خان و دل ابرار است
 و حصول روح و درخشان احمر از فضل عظیم رب رحیم امید
 و ارج که هر یک ازان نورسیدگان سب شرف و بزرگواری ابران
 و ابرائیان کردند بلکه در انجمن عالم مانند چراغ برافروزند
 و مانند ستاره های روشن از افق عالم بدو خشد ان ربه لدو
 فضل عظیم بار فرورن موالیه گذشت که صبح نورانی ابران در عزت
 سمول فول نموده بود حال الحرمه فجری ساطع و بارقه صبحی لامع

از این ابران بر جمع افان نامنه وان نورمانند بارقه سحری
 منشر و غفریب مجانکه خواهد در عالم ظلماتنا مانوار رحمان
 نورانی خواهد نمود و در شنه ملکوتی خواهد بخشید ابراهیم
 سخوات رحمانیه خواهد شد و مجانسانا از مصدر فیوضنا
 نامنا به خواهد گشت ان وقت عزت قدم فرس از مطلع
 طلوع خواهد نمود هذ بشاره عظی مدبترناک بها غفریب
 ملاحظه خواهی نمود که دلبرامال ابرایان یعنی نورانیت امر حسن
 و عزت مقدسه پارسپان شاهد انجمن گشت و این سرچ روشن
 کردید از فرار معلوم تصور تجارت در عدیه داشتید بسیار
 مقبول در خصوص رسال کتاب عشق آباد و باد کوبه هر قوم
 نموده بودید انشاء الله انچه ممکن است ارسال خواهند داشت

وعلیک التحیه والتأدع ع خ
 حضرت افان عزت الله علیه بهاء الله ال

هو الله

مکاتب شما رسید الحمد لله در جمیع موارد مؤید و موفق بوده
 و خواهید بود از خدا بطلبیم در بین سلسله حضرت خلیل

جلیل یعنی اسرائیل شمع هدیه باشی و در این ملکوت ابی
 انه بود من پناه علی ما پناه کئی از باد کوبه و عشق ابا
 خواسته بود بد که نفدیم نفوس همه شود ازان کتب کتاب
 اقدس لوح بحالیه لوح اشرف کتاب ایمان هفتاد
 کلمات مکتوبه نفدیمش جائز بخوبی هید از عشق اباد که از سال
 دارند و علیک النجیة و الشاکع

در جمع و لایب احبای الهی علیهم بیات اربعی

هو

لک الحمد یا الهی و لک الشکر یا جموی علی ما علیک کلک و اتمت
 نعمک و سبقت رحمک و بلغت جحک و کلک موهبتک و طهرت
 ایاک و ارفعک ذاباک و اشرفک انوارک و ساعثک و ذابک
 اثارک ذلت الرقاب لعظمتک و خضعت الاعناق لسلطنتک و از
 الارض من ذابک و تجددت الکائنات فی فیض بدیع بیدرت و
 ایاک و ارفعک ختام دینک المبین فی کل قطر و اقلیم و ضربت
 اطاب ختام بحدک فی کل سهل و نجد و بطون اودیه و علی کل لیل

رفيع فدخعت ظلام الضلال ونفس صبح الهدى على الافان
 وانتشر النور في كل الاطراف وهبت نسيم الاطفا على كل الاذن
 ونفت نجات القدس وعطرت مشام المخلصين برائحة بحبك
 في يوم الميثاق ولك الشكر ولك الحمد ولك اليها ولك الشاؤم
 الفصل ولك الجود ولك الاحسان ولك الانتقام رب رب ابد
 عبادك الامرار على ناسب مشارق الاذكار في كل الاقطار حتى يرفع
 اليه السبل والشكيرة لملكوت الاسرار ويهين صوت الفطيس والثرية
 في اذان ملا الاعلى المرفوع من جماع الاخبار وقد لكل نفس تسلم
 في هذا الامر العظيم ما قدره للاصفياء في حيرة ذلك الابهي المنك
 ابن المنذر العزيز القوي القدير اي باران روحاني عبد اليها الحمد لله
 كما اشراق شمس حصف از غيب حديث ومركز رحمانك فان راحة
 نموده وصبت جمال مبارك روحى لاجناء الفدا عالم وجود را حركت
 آورده اوازه امر الله محيا كبر كشته وپرو هدايت كبرى ما نسبح
 صبين فللك الشكر من فرموده از محافل عليا صحيح هليل وكبير للتد
 واز مجامع عظمى صوت محامد ونفوس جمال ابهي كوشن زهر مستند

وارجمند انوار درانتنا است و اسرار ظاهر و اینکار عالم بشر
 در حشر مستمر است و حمان انانی مصدر سوح و رحمانی صلح
 و صلاح است و آشتی و راستی و فلاح است بحب جمع است و
 الف با کلام و ملل در هر مرز و بوم الطاف جمال بھی رب بغضا
 بر انداخته و علم رافت کبری در ذروه علم بر افراخته بنیاد زراع و
 جلال را بر باد داده و اساس بغض و عناد را محو و زایل نموده با جمع
 جوانت امر بحب فرموده و بهر یازان عادل مملکت حکم اطاعت و
 صداقت نموده نامه یازان با کل عالمان مشفق و مهربان کردند
 و جمیع در نهان خلوص نمکین حکومت نمایند و بیایگی صفت رخت
 صادق شوند ملاحظه نمایند این چه موهبت عظیم است و این چه حکمت
 بدیع و لیسز لک الام من فضله و رحمه علی العالمین ای یازان عبدالبنیاد
 الحمد لله جون و عنایت جمال بھی در عشق آباد ناسپس مشرف الازاد
 بنهات حریت و افتدار گردید و جمیع یازان در نهان اهتمام با این
 خدمت پرداخته اند بجان و دل درگوشند و ما فوق طاقت
 در این مورد جانفشانی نمایند و چون این مشرف الازاد کار بنهات

از ادکی ناسب میگرد و مأمورین آن حضرت فرخ جلیل جناباً
 میرزا محمد تقی فغانند و بالوکاله انجمنها با این خدمت قیام
 فرموده اند و صحت این مشرف الاذکار در اطراف افشاده لهذا باید
 در نظایب افغان مکمل بنا کرد و باید جمع احباب و اصفا بقدر
 امکان در ناسب این بیان معاونت نمایند تا بزودی تمام باید
 و ناخبر سبب شریر فلوب غافلان گردد و ناشر در دطای خجرا
 نماید و نویسنده ان از ادکان کند رب رب ابدل ابرار علی
 خدمه امرک فیکل الاضمار و وفهم سبب الروح والاعمال فی
 ناسب مشرف الاذکار حتی نگوین او کار الصبور القدس فی
 الاستحار و برتفع منها صوت الاذکار یفنون الامان من ابدع الاله
 و بدکره جواهر الوجود بمنزله ال داود عند الركوع والسجود
 بار فی الودود انک انت المفسد الغریز الکریم الوهاب
 عشق آباد حضرت افغان سده مبارکه جناب فاسد احمد علیه بها الله

هو الله

ایها الفرع المهموم من الشجره المبلوکه تا چند در بحر احزان مستغرفید

بک

مگر بیلا چون ابن عبداللہا بجہای اخوان کشتے الحمد لله وفای ابن
 عبد ثابت و برقرار غصہ بخور نالہ منماہ و فغان مکن کر بہ و مویہ
 تما من سخوار توام تو بخورن مباح الحمد لله انوار ملکوت اربھی
 شرف و غریب را روشن نموده و پر نور و خانی حضرت اعلیٰ افان را
 رشک کلزار و سخن نموده علم مباح از سبع طباق گذشتہ و نفعہ
 روح القدس جنات ابدی در این جہان فانی مبدول دانستہ دیگر
 از جمیع موی و از چہ معوم انشاء الله اخوان ہما بہر چہ چون سطوت مباح
 مشاہدہ نمایند و ندای فافر استماع کنند تا الله لہذا اثرک الله علینا
 گویند و راجع بہ بیان کردند دیگر چہ غم داری ع ع

هو الله

ای باران عزیز عبداللہا شمس خفیف در ہر دور چون از مشرق
 احدیت اشراق نمود از پر تو عنایتش بخند روحانی در ہر دنیا
 تشکیل شد تا سوختہ الی اللہ با مورد و صاحب بردازند و سوح و سخا
 اشکار کنند حال کہ شما اعضای بخند روحا ہسید با ہدایت
 بخان بگویند و خدمات مشکون بفالم انسان نماید یعنی چہ

بطلبید و رضای حق موم بچوئید با علی حضرت سرور موم با شما برآید
 عادل خدمت نمایند و بدولت عادل صدقات نمایند و کلا
 با طاعت و انقیاد دلائل نمایند هر چه سروسامان بر ما ملجا
 و پنا شود و هر چه نوارا بانوا کنند پیمان را پدید موم با کردید
 و بانوانا ترا سبب فوت و توانا می شوید در امور سپاس
 ابتدا تکلم نمایند ز به خارج از وظیفه شماست ان مورد راجع
 بولاة امور و احزاب سلسله است شما ابتدا تلفی بان ندارد
 و وظیفه محض روحانی امور روحانی است و عدم گفتگو
 و لود و این از امور سبب حضرت صبیح اعطوا ما الفیض الفیض
 و ما لله لله فرموده و علیکم التحیة و التنازع ع

هو الله

ای باران خانی عبدالهیا اعظم موهب عالم انسان فخر انوار برهان است
 و اقامه محبت بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اوصیاء ائمه مدله بران حاله
 دامن همه در میان زردید و نشانی همه در این امر عظیم دارید
 بگوئید تا نور سیدگان این دور رخمانی آقا بجمع اسرار گردیدند

و هر چه

و هر يك در مقام اقامه حجت و برهان شمع تابان شوند این خدمت در درگاه احدیت بجه مقبول و سبب تقرب بخدمت معبود گردد اینست شأن مطهرین و اینست پیروی نور مبین و اینست رحمة للعالمین انشاء الله در کمال روحانیت موفق باین خدمت کبری گردید و سبب سرورنا سناهی قلب عبداللہا شود و علیکم

التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ ع

بِسْمِ بَرِئِ عَجَبَاتِ عَزِيزِ اللَّهِ عَلِيمِ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اللَّهُ

هو الله

ای سرسب پیمانه پیمان انحرافه در ظل حفظ و حمایت الهی محفوظ و مصون و بنظر عنایت ملحوظ خدا با تو است در جمیع موارد تا بنید مہمید مطہرین باش از فضل حق امیدوارم کہ روز بروز در درگاه احدیت مقرر گردی و بخدمت امر الله موفق شوی متعلقین سرو عشق آباد را همیشه نوازش و محرابانی فرما و نیابت نخواستہ سجی کن تا در جمیع اوقات بنجات روح پروردگاز و تو باشند روز بروز قدم بشتر کنند از قبل انبساط کمال محبت و تحببتنا

بخدمت مبرور فراروف ابلوغ نماید و بگوید ماهیست در حق
 شما بدعا مشغولیم که خداوند ناپسند فرماید و توفیق بخشد
 نادر خدمت ان پادشاه عادل موفوق با مورد عظیمه کردید و خدا
 فائز بنماید و در عالم انسانی بک تر جا و دانی بگذارد و ^{علیک}
 النعمه و الشان ع ع

ندسه جناب اف غریب الله علیه سماء الله الإلهی
 هو الله ای پادشاه ایها دو طفر نامز شما در بهمن رسا
 وارد و از فراتش روح و در بجان حاصل گشت همه مویب بود
 و خواهی بود عون و عنایت جمال قدم با نیت و ناپسند و نصرتش
 همدم در جمیع موارد منصور بود و در کل موافق مویب بجهت رب
 غفور همین ناپسند شمار هان عظمت و دلیل جلیل که در این کور
 سلاله حضرت جلیل در ظل رب جلیل موقفند و مویب و مظهر
 الهی بنمایند حضرت احدیث عنقریب خواهی دید ^{که بر ناپسند و مویب} چهره و حواجر
 قوی ایشان مانند شیربان در قلب فاق و میزند و نایبین را مانند
 نجوم هدک از افوا علاطالع و لایح بنماید تجارت در عهد بسا

بجا و همچنین نشستی که در بندرهای شهر از جنبه ابدان سئو است
 بسیار موافق خدمت بدو دولت و سبب ترویج تجارت و
 استفاضه خلق است؛ انشاء الله همیشه مورد خدمات عموم کردی و در عالم
 انسانی خدمتی نمایان نمائی و شمع روحانی شوی و نور هدایت
 بجای همیشه بذكر تو مستغولم و بیاد تو مالوف و علیک التحية
 والشان ع خ

بر خط جناب آقای غریزانه

هدایت الله انما شهادت علی اسکوتی علیه السلام الله

هو الله

ای بند ابی هر چند از وطن مالوف بازان اقلیم معروف شنائی
 و طایف را حکمتی در میان البته ظاهر و عیان خواهد شد از جمله
 اینکه سبب انبیا نفوس شوی و شمه هر کلمه الله نمائی از خدا مطعم
 که دلیل هدایت شوی و ناشر کلمه نفوی شب و روز لسان بحد و
 کتابت و بنایش و بنایش حجاب ابی پیام نمائی و علیک
 التحية والشان ع خ

بر خط جناب آقای غریزانه عده جناب آقای شهید اسکوتی علیه السلام الله

هو الله

ای بند صادق حق عکسبکه گرفته بود بد و اصل گشت و سبب
روح و در بجان شد صفحات قلوب بازان اینه ملکوت خدا
محو بان اراده فرموده که شما نام مبارک ^{میکند} در اینه قلب بگری نطباع
باید نادرست در اغوش بگرد بگر غوره نهایت بکار که را اثبات
نمایند و مانند در خان بوسان ملا اعلی در یک حدیث
بار و کردند اسد وارم که اینه دل کاشف این راز کرد
و باین موهبت بگری فانزوی و علیک النجیة و الشاء ع

هو الله

الحدیث الذی اشرف نوره من مطلع الافاق و فرث بمشاهدته
اعین اهلا الشرف و اهتد الفوس فی بوم المیشان و ^{تغش} ا
ارواح اهلا الوفاق و انجذب القلوب فی الحشر العظیم
بوم التلا فصف الافئدة و اقبست من النار الموقدة
فی سدة سبأ، و وجد الهدی و اجابت للنداء و ^{طمننت} ا

بعض

فيفضل ربهما وختعت وخصعت واستشفت واستضانت
 من ذلك النور المبين وكانت سراج الهدى بين الورد ونجوم
 الساطع على الأرجاء وكواكب الموهبة الكبرى المثلثة في
 العلى والخبز والنسأ على نفوس زك حيا نبعت من مفيد
 واستشفت راحة الوفا من رباح الملوك الابهي وواحد
 على خدمة امرائه ونسبتهات الله ونظمت بالحق على الملا
 وببيت الحج الباعه لكل نفس طلبت الهدى وما بدت بجود
 الاطعام من الملا الاعلى وانتصرت بلانك الوجي من
 الملوك الابهي وانضغ الى الله ان يبعث من الامر انفا
 زكية مقدسة منزلة من بهله منضعة خاشعة لله حتى نفوس
 باشد القوى على اعتلاء كلمة الله بالعدل والفضل والندى
 ان ربي مفقد على ما يشاء وسيجعل الله ذلك العمل المبين
 بنوع فوق رؤس الملل والامم بين العالمين ويجعله ابيه
 الكبرى ورايه العظمى وكوكبه الالامع وسراج الساطع في
 ما كان بالفضل والاحسان الهى الى ابد هذا الامر النبوي

بقوتك الفاهره على الأشياء واجله ملاذ اللضعف، وملياً
 للفقراء، ومأمناً لكل خائف، ومفضداً لكل طالب، ومعبناً عذباً
 لكل ظالم، وكراماً لكل محتاج، ومركزاً الواهبك، ومهبطاً
 لعطائك، ومشرقاً لأنوارك، ومصدراً للأسرارك، ومطلعاً لإتارك
 ثم امد يدك لأعدائنا، سلطانة وارفع درجاتنا، وافبل منا جنة
 أنك انت المهدى الموبد العزيز الملك المحي القيوم ع ع
 هو الله ایدوست حضرت محمد خدایا که بخدمت موفقی و
 صدقات و امانت بسر بر سلطنت ناجداری ایران مؤید آن
 ناج و تخت در پناه صون و حمایت حضرت احد بنیت و مملو
 بعین عنایت حضرت رحمانیت و فو افسر سرور ایران کوه
 درخنده اش بر افالیم سبع روشن بود و صبت بزرگوار پیش
 جمانگر بود در این عصر جدید و قرن مجید که شمس حضرت زان
 ایران اشراق نموده در ملک و ملک ان انلهم جنیش دیگر حاصل
 کرده و بر فی عظیم رخ بکاید علی الخصوص که سر بر ناجداری ایدوز
 بجلوس پادشاه عادل باذلی زینت یافته از فضل بدیع رب جلجل
 چنین امید که آخرش مانند خورشید بدخشد در کتاب اقدس

نص صریح این موجود وان اینست باارض الطاء لا یخفی منی
 فد جعلک الله مطلع فرح العالمین لو بیاً ببارک سر پرک بالذی
 بحکم بالعدل وجمع اغنام الله الی تعرف من الذباب انه یوحی
 اهل بها بالفرج والابنات الا انه من جوهر الخلق لدری الخلق
 علیه بجا الله وبعها من فی ملکوت الامر فی کل جن این عبد
 بدکا احدیت نضرغ وزاری می نماید که این اکلیل جلیل برها
 امیر کبرایه الله فرار کرد سلطانن اذیه کردد و شهر باره
 در سلاله اش سرمد شود افتاب حکومتش جهان بدرخشد
 که خاور روشن شود و باختر کلزار و چین کردد و پس زلال
 علی الله بجزین ع ع

صالح الله

ای سید حضرت خلیل در خصوص شرکت خیریه انسانی که کما
 در محبوب و مطلوب فی الحقیقه در هر شهری تا این اصول بر عینه
 مجری شود امور احبای الهی نظام نباید لا بد بر اینست که از بر

این ضابطه برای تمام این مردم در هر حال مجری است

معیشت ضعیفاً و فقراً و تربیت اطفال و ایلام مواردی بیدانمود
 آنچه انجناب مرفوع نموده اند علی العجلاله اسهل بن طرفت و لی
 در هر مملکتی مرکز مخصوص لازم که بقدر امکان هر نفسه معاونت
 نماید و چون مبلغ اهلی پیدا کند در موارد مبروره ربع آن مبلغ
 صرف شود اما مرجع جمیع جمالی که یک مرکز عمومی تعیین شود
 کار متکلیف لهذا نباید در هر مملکتی مرکزی با اتفاق اجاب تعیین
 شود و واردات و مصارف بواسطه انجمنه در آن مملکت اجرا کرد
 مثلاً در ایران واردات و مصارف تعلق به همان ولایت داشته
 در تحت اداره انجمن باشد و اگر در مملکتی واردات زیاد حاصل
 نماید بانفاق او را اگر بخواهند از این مرکز بجز کردن دیگر معاونت
 کنند بسیار مقبول ولی بحدورت نیست حال تمام در ایران و آن سبب
 نمایند و این عبد بنز جهان بخو که مرفوع نموده ابد مخرجی خواهد نمود
 و این سبب خواهد گشت که انشاء الله در هر جا مانع خواهد گشت

هو الله

ای ثابت ثابت نامه هانی که خواستی مرفوع کردید و ارسال

خواهد شد

خواهد شد اگر چه محال نبود ولی بجزاب قلب بنکاست ازضا
 وموهبت حضرت احدث امیدوارم که موفقی بهدایت نفوس
 کثیره کردی و بنار عشق چنان شعله زنی که پرده او هام غلام
 علماء و مشاهیر رجال ابدک چون شمع روشن کردی و چون
 ساره صبح دردی درخشد در افق عالم از نفس پاره مبارکه
 سوال فرموده بودک بجان عزیزت و اوراق از جمع عالم مانند
 غبت هاطل موارد لهذا شرح و بسط از دست نباید مختصر
 ذکر میشود بقرینه لک کافرین عذاب و اضراب پس له دافع
 ان امر و افع و نور ساعدت که مضاف بنوی معارجت و لا
 این عذاب و افعال است که کتاب را عذبت نه عتاب و شفاست
 نه شفا و وفاست نه جفا و تنزل من القرآن ما هو شفاء للؤمنین
 و لا یزید الظالمین الا خسارا ان هوم بشون و آثار و انبات
 و وفایع و بدایع و بخلیات و ظهور الی شیون که اساس مین
 سخن الفتنه وضع میشود بلکه این عدد امر اعتبار است
 و اعظم از آنست مثلاً بیل نذک الس حشر و نشر تحقیق بااف
 سجنان من الظلمه و طرفه عن ما الارک عن و در انروز فیه روز نماز

که حقائق مذهبنا ثابت و روح که مثبت اولیه است شرفاً و صعود
بیکون کمالاً معنوی و فضائل روح الهیه منبأیند بومند بفرح

المؤمنون ع ع

هو الله

ای محمود محمود چون بوم موعود رسید و نور جمال محمود درخشد
صبح همدگردد و نسیم گلشن معانی وزید نفوس از این بشارت
چنان بوجد و طرب آمند که صبح زان و دست افشان و کف زان
و پاکوبان بشهد قلبی محابا شافتند و هر چند در سنگوغ نوابی
خاموش شدند اما در زجاجه ملا اعلیٰ افروختند و چنان ساطع
و لامع گشتند که افق وجود را تا ابداً با درویش نمودند و نفوس
چون ندانند شد روی گریانند و اصابع خویش در گوش نهادند
تا ان ندانند بچگونگی اصابع همگان تا انهم حد المون افسوس
که خود را محروم نمودند و محروم کردند و از رزق مضموم مأیوس
شدند پس بوسه کن خدا را که از این فیض شهود نصیب موفور برد
و از این رفهر فرود سهم مفروض گزینی و بر این ورد مودود وارد شد
و از این نسیم ماء معاین نوشید و طلبك الفهمه و التنا ع ع

هو الله

ای باد وفادار جمع اهل آفاق منظر ایشان بودند و اظهار نیازهاست
 ایشان پسنمودند و چون بارقه هدایت در افق اعلیٰ منتشر شد و صبح
 احداث از مطلع رحمانیت منبر گشت دیدها بر بسند و فریاد این
 التور بر آوردند و گوشها بگرفتند و صبح این ندای الظهور بر افرا^{خند}
 دید کور نور آفتاب نه بیند و گوش که ندای ملا اعلیٰ نشنود شکر
 کن خدایا که دید بپنداشی و گوشه شنوایان فی بسایش و نیازش
 و پرسشش بزبان مهربان زبان بگفت که چنین موهبتی را بجان نمود
 و چنین رسمی ساپان فرمود و علیک الفحبه و التنازع

باب برهه خیرت منم باب هو الله ایتر مبرین تجار سیب

ای مصلحت نبود هدایت شمس صفت پر نوعانیت بر هر قلب افکند
 ز حاجه دل روشن شد و ساحل جان غبطه کلدار و کلشن گشت
 بخلی رحمانیت فرمود سوحات روحانیه روح بگشود همچان همچا
 دیگر شد و عالم بشر نفعه روح پرورد یافت حیات روحانیت گشت
 و شام روحانیتان معطر شد و لصد حیف که هرگز کوم محروم گشت

در بیان موهبتی که در این کتاب مذکور است و در بیان موهبتی که در این کتاب مذکور است

وهربا يتناهنواشد از حق مطلبه كه فلو برازند تا بد و نفوس
 ترونازه فرماید كودرا ز اینا كه بكر از استوائان محرماتنا
 نصب بخشد وماهونا ترا بصره عطا فرماید و عليك اللهم
 والثناء ع ع

فوجه الف برده الله عز وجل حضرت محمد صلی الله علیه و آله

هو الله

الهي لمرى بخبري وانكاري وندالو واضطرابي وغلبي واضطرابي
 في هجراني عن حوارك وحرمانني في فرايك وانوح نباح الظمان
 الى العذب الفرات وانا و نأوه المسهام من شدة الوله والفرام
 رب رب انبي في وحشته ورافضني وحده ولا اظني في غربتي
 وكاشفته في كربتي واغفر لي حوبتي انك انت الكريم الرحيم الوهاب
 ثم انصرع اليك بقلب مضطرم بنا رجبتك وصبر منصرم في
 فرقتك ودمع مني شوق اليك ان توبد عبدك الذي هدته
 الى الصراط المستقيم وسقته من ماء معين وارويته من عين النسيم
 ونورته بصيرته بالنور المبين وطبقت سريره بفيض العظم
 رب رب ابنت في جناحه اباها رحمة بطم الى اوج العلى والشرف

الحمد لله

الأعلى بفضلک وجودک و بهر فرقی جو آسمان ملکوت و رحمت
 و بطنی با آتش آید و بر آتش فرزندت و بشعل بالنار الملتصبة
 فی شجره و حدایتک و بهر کسی الناس الخ الأفق المبین و الصراط
 القویم و المنهج المستقیم و بدخلهم فی جنه النعم و مجلسهم علی المقام
 الکریم و یحبیبهم بفيض روح القدس فی هذا اليوم المنیر انک
 انت القوی الکریم الرحمن الرحیم ع ع

هو الله

ای بند حضرت کبریا آنچه مر فوم نموده بود ملحوظ افتاد و
 برنفا صیلا اطلاع حاصل گشت در مسئله حبش فوم و
 مر فوم بود که بعضی از نفوس پرانیان بشریت گرفتار سخنان
 این سکر از جمیع سکران بدتر و موثرتر و مضر و سب پریشانی
 افکار و خودت روح انسان در جمیع اجزاء چگونه ناس یابن
 ثمره شجره فوم استنباس یابند و بحاله گرفتار گردند که
 حقیقت ناس شوند چگونه این شیء محرم را استعمال کنند
 و محروم از الطاف حضرت رحمن گردند البته صد البته نا توانند

درود بر سر
 حضرت سید عالم
 علیه السلام
 و درود بر سر
 حضرت زین العابدین
 علیه السلام

ناس و نصیب نماید که از این افیون و حبش زقوم بیزاید
 و بددکا احدث ثوبه نماید خمر سبب ذهول عقلست و جدور
 حرکات جاهلان اما این افیون و زقوم کشف و حبش خبیث
 عطر را زائل و نفس را حامد و روح را حامد و نین را ناهل
 و انسان را بکلے خائب و حاسر نماید با وجود این چگونه حیار
 نماید ملاحظه نماید که اهالی هندوچین چون بشرب و خمر
 این کباب سببین معنادند چگونه بخورد و مریهوت و منکوب و مذول
 و مرزولند هزار نفر معا و ملک نفر نشوند هشتصد کور
 نفوس از اهل چین مغالیه با چند فوج از فرنگ نمود ز پراچین
 و خوف و هراس در وطنشان بسبب شرب دخان افیون خمر کشته
 سبحان الله چرا دیگران عجب نگیند و از فرار معلوم این فعل
 مشوم بمرز و بوم ایران نیز سرایت کرده اعاذنا الله و اباکم
 من هذا المحرم الفبیح و الدخان الکثیف و زقوم الجحیم کما قال الله
 تبارک و تعالی بغدق البطون کفای الجهم و علیک الصمد و النساء
 موبند شرب بواضع جناب بر چند اسکو جناب میرزا موسا اهری علیکم السلام

هو الله

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتابخانه
 ۱۳۰۰
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰

ای موسیٰ من چو یان انسان شو و در کوه طور و کوی پر نور
 مشاهده بخلی سلطان ظهور نما بارقه حقیقت افق را نورانی
 زاید الوصف بخشید و قلوب را مرکز سخوات و رحمانیه
 فرموده و نفوس را منشا اسرار و طمانینه کرده در سرها
 شور افکند و بر دلها ابواب سرور کشوده و فیض حضور
 بخشید تا توانی این مرز را با باق و منتشر نما ولی بجهت
 شرط در کتاب و علیک النعمه و الشان ع ع علی
 هو الله بیهز بواسطه جناب میرزا محمد علی کوهی
 و افاض علی

هو الله

ای بنده بها سرهاست که در یایان دلبر کجا افتاده و جانها
 که در سبیلان معشوق حقیقتی در میدان وفا فدا گشته این از
 مقتضای عشق و محبت است و از شروط انجذاب و خلقت
 هوس و رحمانی بجاه کفایت افتاد و مسیح نورانی سردار
 بیاض است سد حضور خیر و خیر بخشید و سرور برابر شهید
 دشت کربلا کردید سلطان وفا هدف هزار شهید شد حما
 ای صدهزار بلا با تحمل فرمود و آثار زهر هفت درد و پهلوی

ای عزیز سلطان بیایر از حقیقت کوهی و بارقه حقیقت افق را نورانی
 مشاهده بخلی سلطان ظهور نما بارقه حقیقت افق را نورانی
 زاید الوصف بخشید و قلوب را مرکز سخوات و رحمانیه
 فرموده و نفوس را منشا اسرار و طمانینه کرده در سرها
 شور افکند و بر دلها ابواب سرور کشوده و فیض حضور
 بخشید تا توانی این مرز را با باق و منتشر نما ولی بجهت
 شرط در کتاب و علیک النعمه و الشان ع ع علی
 هو الله بیهز بواسطه جناب میرزا محمد علی کوهی
 و افاض علی

مبارک ظاهر بود حضرت فردوس در شهید فدا سبح فردوس
 ربنا للملائکه والروح فرمود - اب باب فدینا برو باب
 الارباب نذا کرد سلطان الشهداء و مجوب الشهداء زمین را
 بخون نازین رنگین نمودند و شهدای خراسان بفرمانگاشی
 شافند شهیدان بزد در عهد فدا مفر کردند و جانبازان
 اصفهان مانند بازان باوج شهادت پریدند مفضودان
 که این از مفضای حضرت خشت و باید چنین باشد و الا
 هر خاری دم از عالم کل زند و هر جزئی اهنک کل از جگر بر آید
 هر کسی خود را شخص نفس شمرد و هر اسیر طبعی خود را منظر
 خفت و اندک لطف انجان بمان آید و انسان درخ بکشد و صاد
 از کاذب ممتاز کرد و علیک النجاة والشاة ع ع

سوار این مکتوب بکلا طرف ارسال کرد ع ع
 شود نیز بواسطه جابز احمد اسکوئ خطی الی اخی الی علیهم السلام

هو الله

ای باران عبدالمها امیدوارم که خطی الی عمل خطی الی نسیم رحمانی کرد
 و در خلال بارش نفوس رحمانی مفر کردند کویک فدا پس ناید حسا

فلور

فلوب را پیرنو فوجید بیاراید خداوند جل جلاله روز بروز بر موی
 افزاید واحسان و بخشش بنماید دلها بیایساند و جانها خات
 بید باید الطاحی بی پایان است و فوضات حضرت احدیث
 بائی و جاودان هر چه از این در بنا اغترف نمایند نقصان نیابد
 و آنچه از آن شمر حضرت اقباس کند شعاع بیایان نرسد الحمد لله
 در ظل موهبت ان نبر اعظم افوا احدیثد دیگر چه خواهد و مطا
 الطان صبح نورانی مسد دیگر چه کار این طیبید این مهابت
 اردوی برار است و منتهی مال بندگانه فروردگار و علیکم التحیه
 والشانه ع ع

از این موهبت ان نبر اعظم افوا احدیثد دیگر چه خواهد و مطا

هو الله

باوان مهربانم از فرار معلوم ان هر روز بوم از راتحه جنت
 اربعی معطر کشته نجات ندس را انشاری و فلوب برار را
 فرح و استبشاری این را بداند که سرمایه هر سروری
 و اساس هر جوهری با خداست و ذکر حق سبب نشاط و
 انبساط و شادمانی و کامرانی و مشروط بخاستان و رونق

ونادون ان اضغاث احلامك وامواج سراب يس
 تانوا بند محفل الفت بيارا بند . بذكره من مشغله لشوبد وله
 در نيات حكمت و مراعات اوقات چون حين نمايد انوار
 فبوضات مبدد وساكت قلوب را روشن و نوراني
 نمايد و عليك التحية والتساءع خ

و اعلم ان الله عز وجل اراد ان ينزل بك من السماء ماء فاعطاه سحابا

ا . انما المنجدة بانوار ساطعة من ملكوت الله التي ورت فيك
 البهجة وتمشك الفصحى الناطقة بقرطه ورك بشارت الله
 ووفور خاسباتك الوجلاية وسوخالك الروحانية من فوضات
 الحضرة الرحمانية فباطونك من هذه الموهبة ويا بشري لك من
 المنحة وباسروراك من هذه التأييد ويا فرجالك من هذا النور
 وعقرب نشاهد بن بعين السرور انار الفجاح والفلاح من ثباتك
 على محبة الله واستقامتك على ميثاق الله وشدت انجذابك الى الله
 وجرم عزيمتك على نشر نجات الله ودوام بيشريك بشارت اعلى
 ان الشونات الناسوتية ولو كانت سلطنة الارض تمامها فانية
 لاعاقبة طها ولا ثمر طها ولا ناسواى جناح بهوضه عند الله ابن

المولود

الملوك والملكات وابن الفصور والمفصورات وابن العرب
 والاكامل الجبلية من ملوك الفرس واليونان والرومان فبدأ
 تلك العرب وش وانهدم تلك الفصور وسقطت تلك الاكامل
 واما كل امر من امة الله التي نزلت نجات الله وخدمت ^{الله} ملكوت
 ونادت بكلمة الله لا زال تعلو وتنتشر على سائر الاعصار ماورها
 فبجها شاع نوحها الامع رايها خافه ومرتبتها شافه كلها
 يبتلدا واحجلها بئر بل صدها ذابح وصونها شابع روحها
 في اوج الملكوت وضونها في افق اللاهوت واستل الله
 ان يجعلك واحد من امة الله وعليك التمجيد والثناء
 وبلغت نجس لامة الهيا امة المؤمنين عنك المحرمة ع

هو الله

الى الملائكة انوسل بذي كبرياك وانعلو باهداب رداها
 واذ ترع اليك وانوكل عليك واسعي اليك وابسط اكف
 الابنصال الى باب رحمتك متوجها الى ملكوت ربايتك
 وادعوك ان يلق على جنبك كلمة التوحيد والاصطبار في هذا

الايام الذي اشتد عصار البلا على الاربار وتمر عليهم
 كل يوم طاصب من البكوة وشد عليهم زوابع البغض من
 كل اصم عي لا يسمع النداء رب انهم احموا الوم الفوح و
 الصن واللعن في كل يوم والسرير والذهب والعذاب والنجس
 والنفي والعقاب وصبروا على تسلط كل عليم ابغ النفس والهو
 ونجح كل عجل ضد وغوى وثبوا على سبيل الهدى ونجدوا
 في كل مصيبة كبرى ونصرخوا اليك في الصباح والمساء و
 نادوا سبحان ربنا الاعلى انك انت سامع النداء ومستجيب
 للدهاء وانك انت رب الاخرى والاولى اي باران روحاني
 من مدينة حوى زبديت حلوع صبح همدك جمال اعلى معرض مرود نطقك
 بود ومورد غائب جمال بهي هذا ممد وصد است که نور واحدت
 انشا و عجب دران خواهد شد الحمد لله که حال تقوی میبشو شد
 ثابت بردين الله وداسخ برهمنان الله البند ما بند شد بدجلو نما
 و نار موفد الهبه شعله هرید رند و بجلی خود لعه نثار کند و مقام
 الهی ترویج گردد و احکام ربانی ترسیل شود و ادب و دروس و سلوک
 روحانیان چنان ناپس نماید که هشت برین گردد بجمال عجز و نیاز

انقر

از حضرت پروردگار التماس و استدعا نمایند که آن باری الهی را در
 جای جدید احسان کند و لطف بدم ببندد و اهتزاز بخند
 غائب فرماید که آن اطراف جلوهگاه الطاف کرد و این اقلیم جنبه نعم
 شود و بهشت برین گردد هر چند عرض اعتدال است و فلوت است
 مانند حجر حدید با وجود این کلمه الله در چنان نفوذی عجیب که در صخره
 حماله تاثر کند و جسم حدید را نفوذ جاذبه بریابد ملاحظه کنید
 که کلمه الهیه در چه تصرف و نفوذی است اهالی امر یک جمیع اهل سائر
 صبح و غایع معتقد بودند و ابد اعنائی هیچ وجه ندانند بلکه چون
 امر موحش در تمثیل و تشخیص میکنند مانند خوف است اما میکنند
 حال ملاحظه فرمائید که نفوذ کلمه الهیه چه کرده که چنین نفوس را چنان
 خاضع و خاشع فرموده که هر نفس تر عظیم نماید و این بلیت الشرا
 شمس حقیقت دانند همین از برای هر مضعی کفایت است که این نفوذ
 و قدرت الهیه است و این نفوذ نفوذ کلمه و بانه با وجود این اهل
 برن در است در حرمان فواحش علیه انان که دور بودند نزدیک شد
 و نزد بکا غافل گشتند اینست که حضرت مسیح صفر نماید از جمیع ممالک
 عالم داخل ملکوت میشوند و ابناء ملکوت خارج میشوند سبحان الله

ابن جرحك است بلكه طهور فدرت كله الهبة است تاجع بد
 كه مفتر حفيظ ومعطى وهادى وواهب ومؤيد حضرت كبريا
 بخص جنة من ثناء. فل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء
 وتزعج الملك من تشاء وتزعزج من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير
 انك على كل شئ قدير يا احيا الله ان الله اخبار الاصهار
 وانتخب الانبى للدخول في ملكوته الاعلى والخلود في جنة الابدى
 ووفهم على اعلا كلمة الله وسئل باث الله وابرا الائمة
 والاصم والابكم واخبا المولى وجعلهم ملائكة السماء ومفا
 باب الهدى ومضابط الهامة ومشارف انواره ومواقع نجومه
 وشهب رجومه ومصابيح افلاكه ومناسبه برهانه ودلائل
 حجة وبشائر حجة طوبى لهم من هذا الفضل العظيم وبشرى
 لهم من هذا الفوز المبين وعليكم التحية والثناء ع خ

بداسة حاجى على محمد هو الله جميع اذرى بحى اجالته عليه صلواته

حمد لمن استقر على سره وحدانته واستمرت نسائم الانس من حداثته رحما
 وهاج ارباح لوائح الاسرار على قلوب الابرقى الاستحار من محب غائبه
 وهاج بجود العرفان برباح فحس من شطر فدائنه وله الشكر على الفض

الخليل

الجبل والاشراق المبين والتجلي بصفة الرحمن الرحيم والبهائم المملوءة
 في الأفق الأعلى على النقطه الاولى والكلمه العليا والطلعه النورانيه
 الشعلة الفارانيه واللغه النورانيه والخضبه الرحمانيه والكينونه الصمدانيه
 مادامت المعاني الكلميه باقيه الى سرمد الاعصار والادهار اي باران
 رحمان جناب زان چون بيفعه مباركه واصل شد سرپايشان مقدس
 نهاد در حق باران سمداد از فضل به پايان نمود و رفته مرفوم كرد
 و ذكران دو خاتمان مرفوم و از فراست ناجي نامي باران الهي در دلش بيد
 اليها كلت معاني شكفت و نفس رحمانى استقام كرد و بر زبان راند
 كه اين بوى جان است كه از باران مهلا شاه ابد و باران خجسته كلش غرق
 كه از گلزاردهاى دوشان ممان مبرسد و بانداى جانفراى باران
 اسكوت كه از هر سو مستوعست و با حجام لهر پز احبائى شير پز است
 كه چنين شورانگيز است و باران خجسته نقيه است كه از احبائى ^{تقليب}
 مبرسد بالا اجمال فلوب شادمانى بافت و نفوس احسان در حان
 جنت چشمها بيشاهد اسماء مرفومه روشن شد و كوشش با اسماء
 نامحاي مباركه ملذذ گشت كه المحدثه اين نفوس بندگان قدس مانوسند

و این اشخاص یا نفاس حدیقه انس یا لوف سرکشه کان کوی حصد
و اتفه کان دوگ دوست نشکان جوی معاینند و شبنه کان موی دلبر
روحانی و زین بوی جانپور حدیقه معانی در ظل ممدورند و تحت
لوا معنود و ناظر بتمام محمود و ساجد درگاه رب معبود و شهادی
جمال معصود طوبی هم و بشری هم بخاتم و طوع عالم من فضل ربهم العزیز
المجوب ای باران روحا عبد الیها و کلها ای نورانی خبت ابهی و شهاب
روشن بحمل تجلی از حق مطهریم که در سیدم مظاهر الطاهرین گردید
و فیض بیعی بایدها باات تقدیس شود و در ابات توحید گردید بلبلا
کلشن معانی شود و طوطیان شکر شکن طی گردید بازان اوج عزت
شود و صد تر وحدت نمایند سب اعلا کلمه الله گردید و وسیله
انتشار بارقه موهبه الله زهر جانان مهربان است و حضرت پروردان
مجلسی بصفه رحمن این آیام حیات را فدای سبیل نجات کنند و این
زادگی فانی را وسیله کامرانی جاودانی نمایند بطل شیخ خوبه شاد
و در ملکوت ابهی در بحمل تجلی جمال نماید در اید هم شمس حق حقیقت
شود و هر از نفوس ملکوت احدیت طی الخیضه ضحاک آید نابو

الماهر علی مئا و مئه اهل الاوهام و وفنا علی طاعتک بن الامام
 و احتظا من هجوم عبد الشیطا و احرسنا بعین رعایتک فی حصن الامان
 و انزل علینا کلمه الصبر عندما بشد الامتحان و الوفاء فی قلوبنا السکون
 و الاطمینان عندما بصول جوش الظلم و الطغیان انک انت الغریز
 الکریم الرحمن و انک انت القوی السدید الارکان ای بنم و بیجا
 فراند شرم و نورانی فردا شرح سوکلی بارانم شانلی نام علی دوستا
 بوجهان طمانی طاردر و نارک و ناردر و سعه یون زخمی جوی
 و ن سزجانکار جغه و مریدار بولندنی جھله مرغان چمن چمن
 بوندن تقرت ایدیلر و کلشن بهاره رغبت و حدائق قدس هجرته
 هوس ایلدیلر لذلک جمانه و حشمت دنیونه و راحت بدنه و ناز
 و نعمت فانیه بی ارامدیلر حیات ابدیه و نعمت سرمدیه و حشمت معنویه
 و موهبت ربانیه به کوکل باغدادیلر اوزوی جانلری و امان وجد
 انجی فریبش درگاه احدیت ابدک شمس منیر حقیقتک اشعه زرینده و شعله
 و آتشی استفاضه ابدی ظلک علو عالم فانیدن فور تولدیلر شمدی
 ملاحظه بیورون عجیبا ان حق حقیقتدن شععه نثار اولان او پارلاق

بلد زری سعادت ابدی ہے فزانہ بلو پوخسہ اسفل در کما جمال اللہ
 مکین وحبہ دنیا پر دھین واسفل السافلین نینکا وبال ابدی کلینک
 پاس ونگندہ باسا بان بافوسلری سعادت حال بولد بلو اوج
 عزت ابدی ہند شہیاز بلند پرواز لری انجن شاخار ملکوت
 ایہام فوند بلو وحدائق ملا اعلیٰ و اعلا و اعلا طرب و ترانہ ہے باسلا
 سرکہ بیل کشتن ہدا ہنسکر مرغ اساسناش حضرت کبریا ہدم
 ودمناز اولیسکر و محافل فسدک و مجامع انسہ شمع روشن
 و شاہد انجن اولیسکر جانور شاد اولسون غنن ازاد اولسون
 قبض بخلی مزداد اولسون و مزرعہ امال آباد اولسون ع
 ہوا تہ نبریز جناب افا میرزا حیدر علی اسکونے علیہ بہا، اللہ

ہوا تہ

نامہ انتخاب رسید و برینا صبل انکاهی حاصل شد فی الحقیقہ
 چہن اسٹ کہ مرفوم نمود ہد امیدوار ہم کہ بعون و عنایت
 شہر پار غادل پادشاہ باذل در جمع امور موفوق و مؤید کردند
 و سبب راحت و اسانس رعیت شوند ناسرا پروردہ عزت دہرین

ایران در قطب امکان بلند شود و سلطنت اعلی حضرت ناچار
 پایه و ریشه پیشین را حاصل کند اگر چنانچه رغبت و عادت پیچیدگان
 و حمایت ستم‌پدگان چنانکه باید و شاید در سائیه حمایت مجرب
 کرده و البته دلبر اسال بر ایشان جلوه کند و پروا قبال اندوخت
 ابد مدت بر خاورد و باخته بیابد از فرار مسموع بخردان و نادانان
 در انصافات بسیار حرکات ضرر دانه نموده بودند سلطان الله
 این بی فکران چنان گمان کنند که اگر در نفوذ حکومت فوری
 حاصل شود از برای نان نثری دارد هیهات هیهات بلکه آنان
 بکلی در مغرب نستی سواری کردند هر چه نفوذ دولت بپیشانیست
 ملک فرد بیشتر بصد و در مراتب مدنیت و سعادت و راحت و
 بیشتر ترقی نمایند الحمد لله که خداوند عالم بان ظاهر و عیان فرمود
 که خیر خواه کسب و بد خواه که صادق ظاهر شد و خان آشکار
 کش در زمان سلطنت خافان مغفور فیصله شاه مرحوم چون
 فوشون روس از رودارس گذشت اول خان سپه فلاح مجاهد
 غیر غلام بود که دروازه تبریز باز کرد و سپاه روس را پیشواز
 نمود و چنان ولوله و اضطراب در شهر انداخت که عموم اهل تبریز

خائف و هراسان شدند و بزرگان فرار نموده بی سر و سامان
 شدند و چون صلح و آشتی شد پناه بروس برد و عاقبت خدا
 او را ما بروس نمود خدا نکرده اگر در سلطنت ^{صل} لاسمخ الله فوری جا
 شود جمیع اهالی ایران ذلیل و اسیر و خسته کردند و این باندک
 ملاحظه شهود و عیان گردد و علیک النجیه و التائه ع

هو الله

ای بند انسان حضرت کبریا هر چند ابدافریضت ندارم و محبت
 نیست که نام نگارم ولی چون هواره بنیاد تو پردازم و ذکر تو خواهم
 لهذا بدین مختصر نامه فراهم کردم هر چند اسباب راحت و آسایش
 بچیده شما ابدافراهم بنامد و میدانم که در رحمت و شفقت است اما
 باستان مقدس خدمت کردید و این اعظم بشارت و سرشت کما
 دلت و راحت جانانت الهی بدهد و دان کنور پال جانانت
 و عادل و مهربان دانا و هو شپار است و سارا و داود و حامی
 مظلومان بر جمیع اجا لارست که بدعای بدیت دولت تو شوکت
 بپردازند و اعلم حضرت شهربار و آبائند و سروان عادل را عزت
 بپادار بخواهد تا این دولت ابد مدت سل پرده عزت در قطب افق

میرزا جانی صاحب الزمیر
 ملاحظه فرمائید

و فرزند

برافزاد جمع باران الهی را باید دلالت برد و نحو الهی بن شهر باد
نماند غ غ

هو الله

مکتوب شما واصل گردید و بر مضمون اطلاع حاصل گشت
امثال انجناب سزاوار چنانست که بجمع نفوس برافت و مدارا
حرکت نماید و اگر کسی معارضه و مجادله قیام کند بکلی سکو
نماید زیرا که بمقابله انسان بجهت البه اسباب گردد بنیان
آید و کدورت مورت غنظ و حدث گردد و غنظ و سورت
نفس منجر بصلاک شود چنانکه جمال مبارک فرموده اند که اگر
میان دو نفر از باران الهی مجادله شود و در مسئله از مسائل الهیه
مباحثه واقع گردد منجر باختلاف شود و اختلاف سبب نوهین
امر الله مقصود اینست که شما با نفس معارضه نماید جمع امور در
خواهد شد عبداللہما از عهد برآید و امر را در مرکز خست استقرار
دهد الهوم باید کل مر عبداللہما خطاب نمایند لکن کسی را با کسی
جدال نه زیرا جدال سبب غناد شود و آنچه من میگویم و از این قلم
جاریان باقی و برقرار و ماعدایان چنانکه مشاهده نمودید

مکتوب شما واصل گردید و بر مضمون اطلاع حاصل گشت

کباب فیض بحسب الظان ماء باری انجذاب حال این مباحث را
 ترک نماید زیرا بیشتر سبب اختلاف بین احباب میشود و در خصوص
 اعمال بنوع صحبانی همچنانکه عبد الباقا نوشته صحبت نماید نه آنکه
 بزجر و شدت و حدت زبراشدت و حدت ابدانم بنخند بلکه
 بالعکس نتیجه دهد مفصود اینست من میخواهم که جمیع شمارا دوست
 یارند غمخوار بدانند نه معارض و در این آیام وجود شمارا در
 مکان لازم و محابره این عبد با شماست اگر حرکت بنا سازم
 نماید من کار محصل کرد در جازیه و امام مقام این عبد جمال
 قدم روی لاجبانه الفدا عبد الیمار از پستان عبودیت شهر
 دار و در اغوش محو و فنا و بندگی و ازادگی پرورش عنایت
 فرمود قسم بروی و سوی و خوی آن دلبر یکنا که جز شهد عبودیت
 در مذاقم شیرین و جز صیبا ی قنای صرف و محبت نامه سبب
 منه و شادمانیم نکردد و علیک التحیه و التهانیه ع ع

هو الله

ای سینه از نور هد از ازیت و جفاء و شامت اعدا محزون بنا
 معنوی مکرده همواره جاهلا شامت عاقلان کردند و محروم و غافل

عزیز

بچران خلوتک اسرار رحمن نمودند ولی مدینه نگذشت که نادم
 و پشیمان شدند و در کمال خجلت بنهایت مدح و ستایش پروردگار
 غفریب این نفوس لو آینه بنیت بشما افتخار خواهند نمود و ادعای
 ایمان ستی خواهند کرد که ما کیم ایمان نمودیم و نسیه میکردیم
 چندی نگذرد که جمع خلیفین بیاران الهی نااهله فدا اثر الله علینا
 خواهند گفت خ خ

هو الله

ای مفتون جمال انور ابھی فضل یمینتارا ملاحظه نما کہ پر تو
 ہدایت کبری بنا شد و ظلم غفلت سواری کشت صبح تجت
 دہد و سناحت قلب رشک بپشت برین کردید ندای الهی بسمع
 درآمد و اہنگ ملا اعلیٰ لکوش رسید اینچہ موہبت است و این
 چہ عنایت اینچہ رحمت است و اینچہ ہدایت بس ہذا الامین فضل
 ربک الرحمن الرحیم پس بشکرانہ فیض عنایت کبری شب و روز
 نجات اللہ مشغول کرد تا جو دلہام ناپید نماید و انوار تجلی آباد
 قلب بجوشاید و زبان بگفتگو پردازد ای بند اللہ لسان فصیح بگشا
 و نظن بلینع نما و بیان براہین بکن تا نفوس سائرین کہ با سفلیا فاپین

این شعر در کتاب صوفیہ ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

افتاده اند باوج علیین پرواز تا بنید و از عنین بهین بنوشند
و بی شاه نور مبین دیده رویش بکنند و علیها الفجر و الشاه
ع ع

هو الله

الحی الهی نری و نشاهد ما بحری فی هذه الامام الخی فی تحت ابواب المباد
علی وجوه الاحیاء و تلذذت غیوه الصواب فی فوق الامکان علی اصنیاء
حیث دمدمت الرجوع و تالفت البروق و نزلت الصواعق الخوارق
و امطرت السماء بمان من هم من الباساء و الصراء و نزلت سهام الرذالبا
کصب من السماء و انحدرت سهول الجناء و محنت طول الوفاء و شدت
بنیان الاصفیاء رب رب ان ابادی الظلم قد نطاولت و سهوا
قد سلک و سهام الجور قد صوبت و نهران البصاء قد الهبت فجمها
ذئاب الكاسر و کلاب خاسر و سباع ضار بر علی احبک فی مملکتک
و سفکوا الدماء و نطعوا الاعضاء و حرقوا الاجسام و نهبوا الاموال
و حرقوا البيوت و همکوا بل فنکوا حتى بالاطفال و الرضاع و ذوات
الحدود و ربان الحیال قد ارتفع الضجیع و صعد العویل من القلوب
عندما اشتدت هذا الكرب و وصل الروعان السماء فلا رجوع علیها

رضع

رضع ولا شيوخ خضع ولا صبيان ربيع ولا نساء في خذود العصمة
 والعفة كل هذا يا الهجرى جوى في سبيلك وفضة في مجنك واجبا
 مشغولون بنا مجنك حيث كانوا ينادون بين هذا الصوضاء
 وتغرنا والبغضاء وتفعفه سبون الأعداء يا بقاء الابهي وبقدر
 الأرواح بكل سرور و فرح وانسراح وتهدل وجوههم وتلمل
 الشتم في مععة البلاد بل شحات دما نهم تكب على التهي امانك
 الفداء وتفس على صفحات التهي اسلك الابهي رب رب الهمنى
 نرك اجنك بين يد هولاء الأشقياء لحن غارة شعوا من حسيه
 ظالمة شاربة للدماء وثلة صاربه جارحة البراق والأنياب
 البواهول اغتامل الطلومه وعزتك القديمه الباهره في فوا
 العلى ان القلوب قد ضجعت الصدور قد صافت النفوس قد خابت
 والأرواح قنت من هذه المصائب المشابهه المرادفة المسميه في
 القرون والأعصار ادرك يا الهجرى ضعفاء الصبيان وعجز آ النساء
 وفقر آ الأناجي وضعفاء الأيتام بعضلك ورحمتك يا ربى تكروم
 الرحمن الحافظ العزيز الوهاب ع

هو الله اى ما درجن وداين اوان كه نار امتحان در ممالك ايران

برافروخته و انش ظلم و عدوان اجساد پارازر سوخته و فناء شهیدان
 و کورگان نورسیدگان بچین مصیبتی ناکمان مسلا کشته ملاحظه ^{شد} نما
 که حنجر پاران بجنجیر ظلم و عدوان برده کت و سینه روحانیان
 هفت هزار نهرجا کرده خون نازنینان ریخته شد و جسد و ^{سپاس} سخا
 ریزه دیره کت و سوان شهیدان بچه حاله و چه حسرتی و چه ^{مصیبتی}
 گرفتار شدند با وجود این مقور سنا و درند و فصول نمودند در ^{سپاس}
 ثبوت و استقامت محل هر جانی و تحمل هر ظلم و عدوانی کشته ^{ملا}
 نمایند که فوت بیابان و قدرت ایمان و ثبوت بر بیابان چه ^{سپاس} مجزه اشکار ^{شد}
 نفوسکه در پهنه و پریشان پرورش یافته در دست کلاب جناکار افتاد
 قورا بسر خاک را بالین یافتند و روی زمین را بخون نازنین ^{نگین}
 نمودند بشمکه بنج و سنان و آرزوی جان یافتند و شهر و سهام را
 موهبت بزدان دانستند اینک دلیل ثبوت اینک برهان رسوخ
 و اینک ایمان استقامت بر بیابان جمال مفضود و علیکن ^ع الخیر و انشاء
 ع ع

هو الله

ای سیدی بن عبدالمالی نام نوه غلام حسنت و حسین امی از اسماء
 مبارک پس سیدی عبدالمالی و از اهل وفا نام نوجون از قلم برادر

مرد

جاری کشته لهذا بد که تو پر دایم و بنیاد تو مشغول شد هر چند
 در اطراف و اکناف صوت و ضوضاء و غوغاء، بعنان آسمان رسیده
 و از باب غنائم در نهایت بغض و عداوت فبما نمودند بک و ^{شعبان} و ^{شعبان}
 فریاد بر آورد و دیگری غمزه و ادبنا بلند کند و دیگری واسوسنا
 گوید و دیگری فریاد و احسرازند و عوام کالهوم نیز مانند هیچ
 رعاع اشباع هر ناخفته نمایند و پیروی هر خاسر کنند و حدیث
 واجب الوجوب را و حدیث الوجود خوانند و محالوه و ^{صحو} ^{المعروف}
 سهو و نسیان شمرند و مانند کک در دند و سلک کزند و باغنام
 الهی هجوم نمایند فدختر الطالب و المطلوب و فاضل الشایع و
 المنبوع و لهم الخسران فالآخر و الاولی و سبحانه الله اذ لا فی
 الارض و یحسدون الخاسرین و الخیر منه که در اند بار علم عدل و در
 مرتفع و سر پرده فسط و انصاف منصب سرور عادل خانی ^{مطلوب}
 و سنا لادسنا پناه هر در خواه سخاوت ستم بجان نماید و رعایت از دکان
 فرماید و حرمت نیا کلین جوید لهذا نه کرکان را بخل و دندانی و
 نه عوانان را سهم و سنانی و نه از باب غنائم را غنائمی بلکه کل رعایا
 در مهد امن و امانند و ستمکاران در بند سیاست عادلان لهذا

همواره عجز و نیاز بپردازان بی انباز تا بید و طلب عیون و عنایت
کنند و توفیق و نصرت آن سرور یابد فدای این نعمت بداند
و این اسایش و راحت را غنیمت شمرد از خدا خواهد که جمیع باران
مانند اختران در فلک عیون روشن و تابان فرماید و علیک

التَّحِيَّةُ وَالنَّسَاءُ ع ع

مواضع

اللَّهُمَّ يَا غَافِرَ الذُّنُوبِ وَسَائِرِ الْعُيُوبِ وَيَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ اذْرِكْ
عَبْدَكَ الَّذِي رَجَعَ إِلَيْكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي سَبَقَتْ الْأَشْيَاءَ وَنِعْمَتِكَ الَّتِي
سَبَقَتْ فِي عَالَمِ الْأَبْدَاعِ وَأَعْرِضْ يَا أَلْهِ فِي مَجُورِ عَفْوِكَ وَطَهِّرْ عَنِ
ذَنْبٍ وَاجْعَلْهُ مَعْدُودًا صَدَقَ عَلَيْهِ رَبُّكَ لِأَنْعَامِنَا بِمَا نَسْتَعِينُ
أَعْمَالِنَا وَلَا نُؤَاخِذْنَا بِوَأَعْمَالِنَا بِلِعْمَالِنَا بِفَضْلِكَ الَّذِي
لَوْ شِئْنَا لَمَذْبُحِينَ لِحِجَابِكَ مِنَ الْمُفْرَتِينَ وَعَفْوِكَ الَّذِي لَوْ سَمَّحْتَ بِهِ
لِلْمُتَّصِلِينَ لِحِجَابِكَ مِنَ الْمُفْرَتِينَ رَبُّ رَبِّكَ أَنْ كَثُرَتْ الذُّنُوبُ
وَعَطِئَتْ الْخَطَايَا وَاشْتَدَّ ظِلَامُ الْعَصِيَانِ عَلَى الْبَلَاءِ بِأَعْفُوكَ وَ
غَفْرَتِكَ فَجَبْرُ سَاطِعٌ وَصَبِيحٌ لَامِعٌ وَنُورٌ بَاهِرٌ كَأَشْفَاءِ ظِلَامِ
الذُّجُورِ مَبْدُودٌ وَمَشْتَقٌ لِلْعَبُورِ الْمُتَكَافِئَةِ فِي أَوَّلِ الظُّهُورِ وَأَوَّلِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير الأوقات
على خير الأئمة
الذين هم أئمة المرسلين
والعالمين
السلام على سيدنا محمد
والعائلة الطاهرة
التي هم أهل البيت
الذي هم خير الأئمة
والعالمين
والسلام على سيدنا محمد
والعائلة الطاهرة
التي هم أهل البيت
الذي هم خير الأئمة
والعالمين

بكل عجز وانهمال تنضخ بين يديك وتوكل عليك وترجع اليك
 ان لا تحب الاموال ولا ينجسنا اسير القنوط في وهاد الهبوط
 ولا نقطع رجائنا عند اجالنا انك انت العفو الكريم الغفر الغفور
 حضرت اسم الله المهدى عليه بقاء الله الابهي ع ع

هو الله

با من اجبه الله واحبه من كل قبلي احزان وپریشانے وحسرت وحرمان
 روحانی نه چنان عبد الباری اسیر ناله وغان نموده که فرصت بخیر
 و نظر هر دهد زهر شاهد تمامد که پاران و فاهریک در برم خدا
 خام صهباء نوشد و از وجد و طرب بال و پر و روستد و بملکوت
 ابھی برید و از فرم صهر طوبی تم طوبی شنید و ما در بادیه
 حرمان محروم و سرگردان امان سرمست جشن الت فرح باد
 بدست و ضرکنان در طربانگاه عشق سر بیاختند و بملکوت ^{اسم} اعلی
 با خند و علا شهادت کبری افرختند و ما در این جزای عالم
 دنیا ما پوس زان موهبت کبری ذلک من فضل الله یؤتی من یشاء
 والله ذو فضل عظیم ربه و بے ارز فی ذلک الکاس الطاهر
 بجهت الوفا انک انت الکریم الوهاب چون ضوضاء اعدا بلند

و مجملاد در جمیع جهات مانند ما را در در کردن هر هوشمند شو
 و غیره یاد و اشرفها و ادبها مالوف و بیاط شهادت کبری و فریاد
 در سبیل جمال بھی بسبوط امر مشرف الادکار اهبت کبری یافته
 حال با بد صد درجه پیش از پیش همت نمود که در چین و فی این دنیا
 الهی مرتفع گردد و این اساس گذاشته شود حلاوتش و لذتش
 در اینست که در چین بلو^ش این لواد بلند شود و این بنا مرتفع
 گردد عبد الهیاء بنجر تربت و در فارس برینا و بت مقدس
 در این روزها قیام نموده و هذ من مایندرتی ع

هو فزون جناب پوختن علیها الله

زبارت عن قاز بالنیاده الکبری جناب میرزا السامعین جناب علی بیار

هو

النور الطاع من النیر الاعظم نعیش مر فاك المنور وجدتك المطهر
 با من نمنی کاس الفدا حبا بالجمال الابی و شرب رجی الوفا من
 کاس الخطاء و صدر روحه الی حدیقه البقا محفل اللفا المرکز ال
 و ادرك المشول بین بکرته الغفور و شرقت بمشاهد الجمال بعد
 کشف سجنات الجلال اشهد انک انت بربک الکریم و اقبل الی

الز

النبأ العظيم وسمعت نداء مولاك الجليل واجبت الدعوه و
 ادركت النعمه وسابقت الى الرحمة وافتمت الحجة النوراء وسلكك
 الحجة البيضاء وحررت الفرح المعلى وناديت باسم الله وهدت
 الى الله ونبت ما سوا الله حتى استشهدت بين الخلق باسم الحق و
 اسهدت الشهام المصونة من اللثام في سبيل ربك العزيز العلام
 ونبت كأس الفناء في حجة محمودك الأبهى طوبى لراسك
 المذبوح ودمك المرشوش وحبك المفضوع وروحك الفدا
 انها المنجذب الى الملا الأعلى والراية الخافضة في ميدان الفداء و
 السراج الناطع بانوار الوقف والشمع البارخ في مطلع العلى والطهر
 المطائر الى رياض البقاء والحجامة المنقذة في غياض الناء والعملة
 النابجة في غياض الناء فديتك بروحى وذانى وكنونته باصمهم
 الولاء والنا والموقد في شجرة الفدا طوبى لنفس تبرك بربك الطاهر
 واستضاءت من نورك الباهر وقبلت عمرك الزاهر ونظرت
 بطيب وسك العاطر دوح لك الفداء يا من شهيد في سبيل الله
 ونوجه الى ملكوت الأبهى وشرب الرجوى الاصفى في حضرة جللى
 ربنا الاعلى وعلك الحجة والنساء

أى ثابت برهيمان ابن زيارت حضرت مهرا اسماعيل خياطت باهد
 اجباهريك در نهايت افطاع وانجذاب والتهاب بنار حجة الله ان
 فلعبد البهاء نلاوت تا بند وعليك العفة والشاد ع ع
 هو الله شكاغو اعصار محرمه محفل روحاني عليهم بيا الله

هو الله

ايها المتجددون ايها النابون ايها الغورون في خدمه
 امر الله والباذون الاموال والارواح اعلا لكل الله الخ
 فرنت محرم كالمجدد الموح صا رث ١٩٠٣ سنة واصلا فلي
 سرودا من معاشه البدعه ومضامينه البليغه ايهاها من
 نشات روح التأييد من الرب المجدد بالحاء عبد البهاء
 وسماهته وشركائه في عبوديه رب الجود ان اعظم الامور
 واهم الشروع اليوم ناسيس مشرف الذاكار ويمنان معبد
 يرتفع منه صوت الهمليل الى ملكوت رب الجليل طوبى لكم
 بما افكرتم فم فهذا وفوقهم ناسيس هذا البناء وسبقتم الكل
 في بذل الاموال لهذا المقصد العظيم والشروع الكرم
 سرون ملائكة التأييد متتابع عليكم وجنود الوفوق ايها

انما

اماكم وعندما يتم مشرك الاذكار وتوفد فيه الانوار واخص
 فيه الابار وتقوم الصلوات تضرعا الى ملكوت الاسرار ويرتفع
 صوت التمجيد للرب المجيد هنالك يفرح المؤمنون وينشرح
 صدورهم ابتداء بحجة حى اليوم ويصرخون الناس الى لبس في
 ذلك البيت المعمور وينشر نجات الله وتعلو كلمة الله وتتمكن
 تعاليم الله من القلوب تمكن الروح في النفوس ويستقيم النافوس
 على امر ربك الرحمن وعلىكم التحية والثناء ع
 شيكاغو اعطاء محفل روحاني عليهم بها الله

هو الله

ايها المخادون ايها الثابتون ايها المنادون ايها المخلصون
 اني استكر في الاعلى بما اختاركم للنداء باسمه بين الوري وخذ
 الى المجال الابهي وافاكم على نصر امر الله واؤمل منه ان يجعل
 وجوهكم ساطعة الانوار في تلك الدبار من هلاله كوجوه السماء
 باشراف بارق الصباح على الافاق واي ابتركم بالتأييدك
 سابع عليكم من فضل ربكم لانكم فيم بكل قوتكم على خد من امر الله
 في تلك العدة الفصوى انظر الى هذا الفضل العظيم والنفوس

الناس

المبدع والبشركم بان مشرف الاذكار فذناست في عشق اباد
 بكل فرح وسرور عظيم واجتمع ابياء الله بجلد ان وباقسامهم
 ينقلون الاحجار في ظهورهم شفعا بجهنم الله واعزازا لامر الله
 فنوف يرتفع ذلك العبد العظيم ويصل صوت الزهيد منه الى الملكو
 الرفيع وان استبشرت بشاكم على هذا الامر الجليل في ذلك
 العظم فنوف ترون لهذا المشروع صبا منتشرا في الافاق وصونا
 رقانا في الاذان الملل في كل الاقطار فابدواوا محمدكم في انام
 فابا شرم به حتى يناسر هذا العبد الكريم ويجمع فيه احبا لله و
 يداوموا على الصلوة والهدى والكبير ويرتفع صبحهم بالثناء على
 ما هداهم الى ملكوته وبلغوا الحق وشانه الى كل الاحياء في ذلك
 الافلام الجليل وعليكم التحية والثناء ع ع

هو الله

اي ثابت برينان مکتوب شمار سيد و مقصود واضح و پديد شدن
 وجد و حمد اجبای الهی مرفوع نموده بودید که در بیان مشرف الاذکار
 بے اختیارند و بنفس نفیس سناکتی مینمایند في المحصف ابن جبريد
 سیرور فلوب کردید که خارج از توصیف و تفریست ذمرا تصور

خالان جمع بزرگوار کردید که در کمال خضوع و خشوع حمل الحجار
 نموده و بر ملوک عالم افتخار مینمایند و در شرف الاذکار بفعله که
 سغولند خاک کشته کند و بر درگاه احدیت پیشکش تقدیم نماید
 علی الخصوص جناب حاجی علی صغری مدینه که با آن خالک و بان رفت
 و بان و فارقتا حجار مینماید بسیار جان و دل شاق مشاهده
 نکسان بزرگوار است رب رب ابد هم علی خدمتک و اشدر اذو
 فی حمل الاحجار لبنا الشرف الاذکار رب رب نور و جوه هو الاء
 الابرار بطوع الانوار من مطلع الاسرار ان انت العزیز الخیار
 و ان انت الرحمن الرحیم اما در خصوص مسئله تاسوی حقوق و جاک
 و نساء در امر طلاق صرفه نموده بودید عقد و نکاح مشروط بر ^{تبدیل} جاک
 طریقی است ولی فصل و طلاق و موکول با داده زوج است تنها زوج
 چنین صلاحیست نه که طلب فرای کند و عدا از مدت یک سنه طلاق ^{جواب}
 این حکم الله و بعد از نفرت زوج بر تعصب زوج بسیار بیجا است و محال
 بزرگوار عالم انسان البینه انسان ربانی راضی بان نکرد که در ^{است} درها
 نفور اسپر تعلق زوج بر بشعور باشد بمحض آنکه احساس نفور کند البینه
 از او بگذرد و فرای و طلا بجزی دارد در خصوص لوح معهود ^{است}

نموده بود بد آن لوح حضرت علی مرتضیٰ علیه السلام نموده اند که در مکتب
 منظر شهر الله تقدیم حضور مبارک شد حضرت بیاتینها انبار و سله
 نخدیش از همان نموده اند که منظر شهر الله با بطفل باشد تا این عمر
 در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک کرده پس چون جمال مبارک طفل
 بنویسد منظر شهر الله بنشد جمال مبارک در کتاب مفرمانند که
 منظر شهر الله مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادانان آن مکتب
 محتاج و بیان است که مقدس از اول من فی الامکان مفرمانند در آن
 مکتب لوح حضرت علی را که هدیه بیعه الحبه بود شاهد نمود
 با حضرت بیاتینها چنین او هاء فرموده اند که مکتب منظر شهر الله مکتب
 صبیان نادان است بنا لهم و سخط لهم و نعت لهم من هذا الجمل العظیم
 ان لوح مبارک حضرت علی روایه الفداء را این عبد روز در عراق با
 در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک کرد بعضی حامل این هدیه شد
 امه الله الموفیة والدة مهزاجلال را محبت ابدی امی ابلاغ نما
 و همچنین در فاتح جنت امی صبا یا ای حبارا که بیلا و مناجات
 مشغولند و تبریکات و اقامه صلوات استل الله ان یؤدیهن
 علی الانجذاب والاشغال والبتل والنصرع والمضوع والخوع

في جميع الشئون والأحوال ع ع

امريكا شيكاغو

هو الله

أيها المستفيض من فوضات الروح في هذا اليوم المشهود أني قد
 تحركت البدع اللطيف المعاني والفصح الأنتا، وسمعت من هذا
 معانيه تفتاح رباحين محبة الله وانشرح صدرك بملك العباد
 والأشادات التي ذلك على أقبالك إلى ملكوت الله وانجد بك بها
 أيها العزيز ان شئت ان تجد شفاعة عليك ورواد عليك وبرد
 لو عليك عليك بالأطمان والثبوت والاستقامة في محبة الله
 والنوحة إلى ملكوت الله والمناجات في جمع الليالي والأسحار
 والتصلو في البكور والأصالة تساجد ربك وتقول الهى الهى حياك
 شقائي وذكرك دواني وعرفتك عروحي والأيمان بظهورك
 سيصعدك وارثاني إلى الأوج الأسمى في ملكوتك الأعلى الهى
 الهى ادركنى بفق ملكوتيه نافذة في أركانى واعصاني واجزائي
 واعصاني وعروفي وشرباني حتى امتلا بنفحات روح قدسك
 ياربى ورجاني الهى الهى انت سلوى قلبى وسرور روحى وبنارة

فوادى وروح حياتى وفلك حياتى وسر شائى لا يجتنى عنى بأ
 رحمتك ولا تمنعنى ان اغسل فى عين ابوبك واشف من على وامر
 وضعف فوائى وانحلل وجودك انك انت القوى المنذر العزيز
 الرحمن الرحيم ع ع

زبان لمن فاز بالرفيق الاعلى حضرت الاسناد على اكبر البنا

هو الله

عليك الحجة والنساء وعلبك البنا وعلبك النساء يا من خلق
 من جوهر الوفاء وخرت طينته بيا الحجة والولاء اشهد انك منذ
 ربعان شابك بل غومة اطفارك اقبلك الودك واجبت نداء
 مولاك عندما ارتفع بين الارض والسما وانجذب بنجات القدس
 نقت من حديقه البنا واشعلت بنا رحمة الله بين الاصفيا وتوجه
 الى جمال الكبرياء بقلب ملتهب بنا رحمة الله وفت على اعلا كلمة
 ونشرايات الله وهداه كل ضال اعى واعطا الغاليم الالهة لكل
 طالب مع الفول ودك وهديت الناس الى الماء للمعين والنور للمبين
 وسبل محبوب المفرين حتى اهتد القوس وانجذب الفلوب واستب
 الارواح بطولك صنع لهدك في مطع النقطه الاولى روحه الهداء

تم

ثم انجدت واهتزت وافبتت واستضئت من الشعاع الناطع
 من شمس البهاء فذرفت بكلمات لأجانه الشهادة وانك قدبت شوك
 وحطام الدنيا وما ملكك في العالم الاون في سبيل الله واحترت
 لفسك العبودية الكبرى في العبة العليا وانتات بالفاشانا الطهور
 الاسم الاعظم في عالم الابداع واستلك بالدلائل الواضحة وانج البنا
 والخبار الواردة والابان المنزلة على ظهور الموعود وطلوع جمال المعبود
 وفيام الكاهن المشهود وبنغان الورد المورود وحصول الرضا المرفود الى
 ان هاجر من الوطن المهود الى بلاد اخرى لثمة تقاض الهدى ثم حضبت
 الى السبع الاعظم وادركت حضور جمال الهدى ووفدت على الاسم الاعظم
 وسمعت الخطاب الملمع ورأيت الوجه الصبيح وشاهدت النور المبين
 وانجدت بلك الأقطاب التي لها شبيهة ونظير وفرت بروية اطلعة
 النورانية والصورة الرحمانية والبعين المنيرة كالصبح المبين ورجعت
 الى بلاد الله لنهدي الى الهدى ونادى باسم الله بين نفوس غفلت
 ما وجه عن ذكر الله اشهد انك بذلك مدح جويك في سبيل رضا الله
 ورضيت بفضاء الله وما تمنيت الا الشهادة في سبيل الله حتى تركت
 الأهل والأولاد وتوجهت الى الوطن غير مال وعلية شئ في الدنيا

وناديت بالذکر للحکم والنبا العظیم وهديت کل طالب الى ^{حبه}
 النعم ورفع صوتک ناديا يا ربک بين الایم حتى ^{تأهوا}
 الأعداء بكل بغضاء وشقاء علی فئاک فی سبیل الله وما من
 سلاح الا استعلو وما من حرج الا وندوا وھو وما من ^{سهم}
 الا وند صوبو وما من نین الا وند اشعوه طوبی لجدک
 بما نطق فی سبیل الله وطوبی لعلیک بما تشک فی حبه الله
 وطوبی لاحسانک بما استشهد الضال حبا بالھما وطوبی
 لکبدک بما نقت من سبوق الأعداء وطوبی لروحک بما ^{تشر}
 لتصعد الی الرفیع الاعلی وطوبی للسانک بما نطق بذكر الله
 فی شھد الفداء وعلیک النجی وعلیک الرحمة وعلیک الشفاء
 والوھبہ بما من استشهد فی سبیل الله وطوبی لفضیل سبیلک ^ب
 مرفدک وتطير ما هما بنفحات طیبہ تعوی من رمدک انه لادو
 خط عظیم والنصب الوفر من الوھبہ الکبری وعلیک النجی

والمشأ ع

در ستمید جناب حضرت و جناب امیر کبیر و جناب امیر المومنین و جناب امیر ائمه
 هو الله ای بادان روحانی عبد الھما نامہ جناب خان بابیام

و جری

وجدانی شهادت و ملاحظه کردید فی الحقیقه معانی بیان
 بود و مضمون مشهور باحاطات دل پر خون از نلادوش
 نهایت روح و در چنان حاصل شد که آن باران بنیاد شهیدان
 مانند ابر که پائند و از روی آن میدان پر روح و در چنان ^{بنیاد} نهایت
 هر چند تا بحال روی زمین از خون شهیدان بسی رنگین شد
 و این بار در برود و نواحی آن چنان حشر و فتوری کردید و در حین
 فریبانی و بزم خانقائی چنان شرانه و آهنکی بلند شد که ملا
 اعلمی بپوش و خروش آمد بکه لا ارب انا الی ربنا المنقلبون ^{گفت}
 و دیگری بآلبت فوی علمون فرمود و دیگری لا احمین الین
 فملوا فی سبیل الله امواتا بلا احواء عند ربهم هر زفون فریاد
 بر آورد و امثال ذلك بسیار ولی بعضی در حین ضربت تیغ
 و خنجر از دست ستمگر رب اغفر لهم انهم لا یعلمون ندا میکرد
 و دیگری بنات از حیب خویش برون ورده بیائید داد که باد
 شیرین این خون رنگین برین نامدانی نو چون کام من سگین
 کردد ملاحظه نماید که باران روحانی بچه خالک و در ^{جدا}
 خانقائی نمودند و در زهر تیغ و سنان چگونه از برای ^{عوانا}

عفو و غفران طلب نمودند اینک صفت پزدانان اینست ^{سمت}
 پنهانان پس یاران باید با جمع ملایمیه نهات مه بیان
 باشند و در ^{سور} سخاو نوع انسان اربانیا نیکه در انصفا
 هسند هر قدر اجتناب کنند شما نزدیکه طلبید و هر قدر از پیش
 کنند شما محبت بنمایند و آنچه بد گویند شما ملاحظت فرمایند
 هر وسیله که ممکن باشد غایت دلجویی را از آنها بنمایند از
 و لغن و هتک ^{شود} فخر نکردند بلکه مانند چشمه آب حیات منفر ^{شود}
 باز محبت کنند الفت نمایند محرابی نغیر نمایند زهر اجاهلند
 و نمیدانند خواست حضور نموده بودید خال حکمت افضا
 نماید بوقت دیگر مرهون فرمایند و علیکم التحیه و التسلیم

خ ع

خوی جناب سید رضان ^{عبدالله}

ای بنده مغرب در کجا کبریا آنچه بجناب سید تقی مرفوع نموده بودید
 معلوم گردید فی الحقیقه سرودان کشور داد پرور است و فریاد
 در حشره عا نمانند و از خداوند طلب عون و نصرت کنند
 که هوار او را بجلد انضا موقوف فرماید و اهل اعلا فرما

هو ان وخذلان ابدی نماید اما احبای الهی در میدان فدا
 علم کلام اینی برافراخند درافق اعلا ورفیق ابهی چنان شادمانی
 نمودند که دروخانیانرا ازیند روح ورجحان کشند و ملا اعلا را
 برض و طرب آوردند و سکان ملکوت اهل را بتوف و شغف
 انداختند طوبی لهم و حسن مآب بئری لهم بما سعوا و ساقبوا
 الی شهد الفدای سبیل الله بفرح و نشاط تجرب عقول اولی
 الی الی و اما فضیه اهل الفض و النقص ذرهم و حوضهم بلعبوا
 انهم قوم نوالله و نکلوا عینهم و تولوا الادیار مثل من بعد
 هذشان یعنی عن العزیز الجبار الا انهم اخاروا الهو و ترکوا
 الهدی و ابغوا حطام الدنیا و ابتلوا بحر ان الاخر و الاول
 الا لسمع منهم هیا و خشت اصواتهم بما ارتفع نداء الاصباح
 فی کل الاقطار و انهم قوم همز فله همز له دزله اخذله فی هذ
 الدار و فی الدار الاخری و لیس لهم شان حتی یلفق الیهم الاحباء
 و یقولوا بیاتهم و و ساء ما هم انهم اضعف من کل الورد فظنهم
 حین الذباب و ابن الایمن من صفیر العقاب دعوهم و شانهم
 حتی یسلاعبوا بالحصاة و التراب و نکلوا اعلا الله و ادعوا الوردی

الى الهدى ولا تخشوا الناس واخشوا ربكم العزيز الجبار وادعوه
 الى الورود المورود والظل المبرود في هذا اليوم المجد ولكن
 بالحكمة التي امرتم بها في الكتاب انها افوم سيد لا ولي الا للاباء
 وبلغ محبتي وثنائي الى الوجوه النوراء والى النفوس النجباء
 والهياكل التي لا حث عليهم انوار انوار ربك الرحمن بكواي يا
 عبد البهاء ملاحظه فرمايد كه باران خيبي وباران صمبهي
 بچه بيوت و اسفاسمي دور فرمايد نگاه عشق قدم نهادند و جا
 ودوان تشار اندلبر مهربان فرمودند از خویش گذشتند و
 از بيگانه و خویش بيزار شدند و رايحه طيبه از لطف شكار
 استقام فرمودند و بچ اخبار گشتند و از زوى بغير ابدار
 نمودند سز نهادند و خيمه و فتنه خيمه کردند سبه را شرح
 شرح خواستند و حكيم گاه را يار يار از زو نمودند زرين
 بخون نازين رنگين نمودند اهي نگشيدند و فرمادى نمودند
 پاهي بخشد فرماد رسى خواستند اين چه جانفشاني است
 و اين چه كامراني و اين چه پادشاهي و اين چه سلطنت ابد
 و اين چه موهبت سرمد فبا طوبى لهم و با طربا لهم و با فرها لهم

وَبِاسْرٍ وَرَأْلِهِمْ وَبِاطْوَعَائِهِمْ وَبِاشْوَقَائِهِمْ وَبِاطْمَائِهِمْ إِلَى ذَلِكَ
 السَّبِيلِ الطَّامِحِ مِنْ كَأْسِ مَوْهَبَةِ اللَّهِ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى وَمَلِكِ
 الْأَيْمَنِ اسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي فِئَةً لِي وَبَيْتِي كَأَسَدِهَا فَأَنَا
 مِمَّا سَفَاهُمْ شَرًّا بَاطِحًا مَوْرًا وَعَلَيْكَ الْحُجَّةُ وَالشَّاءُ ع
 فَوَيْلٌ لِلْمَلِكِ إِذَا فُتِنَ سَعِيرًا صَبَّحَ بِكَبِيرِكَ عِيْدِيَّةً
 هُوَ اللَّهُ

ای بندک صادق الهی بزرگواری عالم انسانی در بندگی درگاه
 الهی است و از ادکی از این جملات فانی و چون انسان از لود
 این خالکان آزاد کردد و بیجهان پاک ره برد ان وقت بیگانه کی
 بداند که یک تبدیل شود و زمینها ستانی کردد و ظلمت نورانی
 شود پس تا توانی همی فرما که در حجاب دیگر علم بر افرازی و نزد
 خدمت بازی و از این تنگنای عالم امکان بیجهان لامکان دوا^{سه}
 بنازی انسان تا از این حمل شهل عالم آزاد و پاک نکردد
 از جهان ملکوت بهره نبرد و فرج و سرور حاصل نماید نشسته
 از صهباشوری دیگر در سرارد و سرور دیگر در دل جلوه دهد
 اللَّهُمَّ يَا وَهَّابَ الْمَلِكِ وَدَائِمَ الْمَمْلُوكِ وَدَاعِيَ الْمَمْلُوكِ اهد هذا

العبد المذنب اليك على السلوك في سبيل الهدى والوفاء
بمشارفك بين الوري واجله من اهل النفى والابد بجود
من الملائكة اعلى انك انت القوى المصدد العزيز المتعال ع

هو الله

اي تجذب طلعت جمال اربى فمع مالك دران خاكدان فاني
وكشورستاني بشمشير خونزيراست والانت اش بارشيرانكمز
لهذا ن مباركست نه فرخ بلكه حجابكمزي وكشوركتاني جمله
الهي است كدان حجاب ابد بخشد ونفوس را از موت سمرتك خجات
دهد جان نكرد و دروان بخشد فانه زندي نكردد بايندك
دهد ديد هارا كورنمايد كوران را اينسا كند سربرد بلكه
افسر بخشد سينه چاك نمايد جان پاك عيانت كند خنجر
بجگر كا نرند بلكه اكاه كند انيست فتح الهى وكشوركتاني نرند
بندكان الهى اميدوارم بان نو بند و موهن كروي رب افترج
صدق هذا العبد الودود بنفوح القلوب وجود اسرارك وقد
له الضر والظفر على افئد البشر حتى هدى كل ضلال الى جمال الله
و يسمع كل صهم نذالك ويحي كل قديد و درمهم بروح عرفانك

باجليل

يا حليل ويا كريم رب اجعل ابي رحيمك وسمي موهبك ووسام
 عنائك بين خلفك حتى ينشربه آثار قدرتك بين عبادك بك
 انت الكريم العزيز الوهاب ع ع

هو الله

المجد لله الذي انشا في عالم الكيان غيبا لا كوان حقيقته ثابتة نورانية
 فاضنة على الامكان وجعلها صورة الرحمن وابدع فيها من الكمال
 الالهية والمخاض الكونية بوضوح العيان وجعلها آكنا بامسبنا ناطقا
 باحسن بيان واحل وافصح بيان فكانت نقطة جامعة لجميع الاسرار
 المودعة في عالم العرفان ومركز الوجه والوجدان ففصلت وتكررت
 وانبسطت وتوسعت وكانت مبدأ الحروف والكلمات في اللوح المحو
 والرفق المنثور واليهاء والشآء والتجبة والسناء على الحقيقته الكاملة
 والكنونه الشامله والهوية الجامعة والمجلوه الامعة والشعرة السا
 طية والحجة الباهرة والنعمة الالفية وعلى من اقتبس الانوار من مطلع الاسرار
 واستفاض من مركز الآثار الكاشف للاسناد المشرف على الافطار بهاء
 وثناء الى ابد الاباد وسرمد الاحباب والادهار با من نطق السن
 الملكة بقديس ذاته وركب جميع الموجودات بتدبيره صفاته واشتغ عليه

كل الاشياء باحسن بيان وحمد بابتدع ببيان وهو في حقيقته ذاته
 وهو به كونه مستغنى عن كل الاوصاف فاصول الله نعمت من فوق
 الايلاء ولا الملمد من الاحلام ربي انا للذباب الحمبر الطير ان الراج
 عتاب الاثر وكيف نستطيع عنك العفول ان نسمع بلغناها في اعلى
 رفوف العلى ولو كان يؤتد باشد القوى والذره حاسره عند وصيتها
 لشمس الطالعه والقطر حاشيه اذ ارادت نعم البهور الذائخ من هذه
 صفة الامكان وتلك غرة الرحمن وقدس الغرير المنان هل من سبيل
 الى الحمد والنعوت لا وعزتك يا رب الملكوت انك انت المنزه المقدر
 المتعالى الغرير الودود فما جعلت بارتي وما سبيل ما صجوت الان
 ادعوك بلبانتي وفؤادي وارجمك ان تنظر الى الوجوه الباهرة والنفوس
 الناطقة والمخائف الفاضله بلطائف رحمتك وتعلمهم بعون
 سلطان قهرتك وتؤيدهم على الاستقامة في امرك والشبوت على
 صباتك وتوفهم على تسليح ايمانك وهداهم من في بلادك حتى نشتر
 في الان في ما ترك ونشتمهم على امر الانا اشراف سطا هرك انك انت
 الموفق الميزال كرم الغرير الودود وانك انت الرب الموفق الجليل الحمود
 ايها النبي الراجيل قد سلك عنك مسائل معضلة وطلب شرهما

رحمته

وبسطها على ما ينبغي لها وهذا هو سبب فريضة من الأوقات ومحلها
 من التوابع والبلبات والى العبد لها مع نشأة الأحوال وعدم الجأ
 وكثرة الغوائل ودور المشاغل والشواغل لعمرك لا يجد طرفه عين
 محلة للمرجحة والأفريضة للتكون والمهذنة مع ذلك ستفرض عليك
 بكلام موجز معجز وعلبك بان يهتدى بالأشارة الى الخيفة وهو ان
 نوحه آدم في سبعين الف سنة ليس فيها رذعن السنين المعروفة والأحوال
 البعدودة بل انما من مفروض يسوعب زمانا ممدودا كجود القيمة كان
 منصوصا بانة خمسون الف سنة فقط بدقيقة واحدة كطرفه عين
 بل انقل من ذلك ولكن الأمور التي لا تكاد يتم الا في حين الفتمام
 فدمت ووفعت وتخففت في ان واحد وهكذا نوحه نوح كانت
 كالتباح الذي يهتدى سبعين الف سنة هذا عيار رذعن ذلك واما
 نافة الله المذكورة في سورة الضحى عياره عن نفسه المقدسة التي
 وفعت بيلا اعداء فحفظوها اى عذبوها وسلخوها بالسنة
 حداد وعاقبوها ونفوا منها حتى احرقوا بظلمهم الفواد فدمدم
 عليهم ربهم بذنوبهم اى حرم عليهم المواهب الاطية واخذهم ورتهم
 في عقابهم وشقوتهم وحرمانهم ومجملهم الى الابد الاباد واما ما ورد

في ذنابه سيد الشهداء روح المفرين له الفداء وهي بمصنك ترك
 النقط مفرها واتخذت لنفسها مائماً تحت الباء اعلم ان النقط مفرها
 عنوان كتاب الانسأ وان النقط مفصل بالالف والالف تنكر
 في الأعداد فظهر الحروفات العالبات والكلأ الثامات وحيث
 ان التهاد في سبيل الله عبار عن المحو والفناء وسر الفداء فانقضى
 ان النقط ندخل تحت الباء فخرت مغشياً عليها صغفا حزننا وسأنا
 على سيد الشهداء روح المفرين له الفداء فاستقر مغشياً عليها تحت
 الباء واما الأية المباركة ومجمل عرشك بك يومئذ ثمانية اعلم
 ان الثمانية حاملة للشعة وهذا اشارة ان عدد اصمم الأقطم الفداء
 شعة لانها جالس على الثمانية الحاملة العرشها واما ما نزل في سورة
 الحج ان الله فرض على الطائفان يسمع نداً الحق حين طوافه واذا لم يسمع
 بكر الطواف حتى يسمع النداء فالمراد من النداء عند الرحمن في واد
 الايمن من قلب الانسان وهذا هو البعثة المباركة التي رفعت منها النداء
 وسمعها اذن والعهد صاغبه وسمع عن الاستماع القلوب الفاسية
 واما الرعد والبرق فالبرق عبارة عن اجاع قوتين عظيمين السلية
 والابجائية اي القوة الجاذبة والقوة الدافعة ففي الجموع هاتان القوتان

برك البرق ويجرف الهواء ويخلو الفضاء ثم يرجع الهواء للحل^{لخلو}
 ويحصل منه تموج في الهواء فيأثر من تموج الهواء حسب الصنّاح
 فيكون هو الرعد هذا بيان موجز يجب منفع شيع لمن يدرك المعاني
 انجاز الألفاظ وعلبك النجدة والشاعر ع

هو تلك

انها المنجذب نفحات الله قد وصلته تحريك الأجره الدال على غلظ
 محبتك لعبادها، وتوكلت على الله وحسن بينك الصادقة في خد
 امر الله ونعم البيان ما كتبت في ذلك التحير الكبريم بانكم تحتاجون
 في تلك الدبار الى المحبة والألفة بين القلوب والأرواح هذا
 هو الحق وما بعد الحق الا الضلال اعلم حق البين ان المحبة
 العتق الألهي والمحبة هي الخلق الرحمان والمحبة هي الفيض الروحاني
 المحبة هي النور المملكون المحبة هي نفحات روح القدس في الروح
 انساني المحبة هي سبب ظهور الحق في العالم الامكاني المحبة هي الرابطة
 الضرورية المنبثقة من حقائق الأشياء بانجاد اله المحبة هي وسيلة
 السعادة الكبرى في عالم الروحاني والجهاني المحبة هي نور هدى

به في غيب الظلمات المحبة هي الرابطة بين الحق والخلق في العالم
 الوجداني المحبة هي سبب الرزق لكل انسان نوراني المحبة هي
 التاموسق الاعظم في هذا الكون العظيم الالهي المحبة هي لنظام
 الوجدان بين الجوهر الفردي بالتركيب والتدبير في الحق المبدأ
 المحبة هي النوع الكلية الغنا طيسر بين هذه السارات والنجوم
 الناطقة في الارج العلى المحبة هي سبب انكشاف الاسرار والود
 في الكون بفكر ثاقب غير منسا هي المحبة هي الشرف الاعلى لكل
 متعالى واذا وفق الله فوما لها يصلين عليهم اهل ملا الاعلى
 وملائكة السماء واهل ملكوت السموات واذا خلت قلوب قوم
 من هذه السوحات الرحمانية المحبة الالهية سقطوا في سفود
 من الهلاك وما هو في بيداء الضلال ووقعوا في هذه الخيبة
 وليس لهم خلال اولئك كالحشرات العائنة في اسفل الطيف
 يا احيا الله كونوا مظاهير محبة الله ومصاحب للهدى في الاف
 مترفين بنور المحبة والوفان ونعم الاشراف هذا الاشراف
 يا عزيزي عليك بان تطبع هذا الكتاب وتشره بين الاحياء
 في امر يكاحي تنجدوا وينفقوا ويحبوا بعضهم بعضا بل يحبوا

جميع البشر وينادوا ارواحهم بعضهم بعضا هذا سيدنا ابا هذا
دين الينا هذا شريعتنا الينا ومن كبر له هذا فليس له نصيب من
الهناء وعليكم
التحية والتساء ع ع

هو الله

اي فاكثير اميدوارم كه بها كثيري شوي بعنه كيش روحانيان كبريا
وروش ربانيان جوئي و سب انبياء عالميان كړي ابن نوح^{هيب}
وفتي جلوه نمايد كه با اسناد اكبر مسيحي مھر پرورشوي و بوفاع^{علم}
نمانه فد او را بداني و دعابت و حرمت او را فرېضه زمت شمري
او را از هر جهت ممنون و خوشنود نمائي من كفالك ميتايم كه خدا
از تو راضي كردد و بركت در كسب و تجارت تو دهد بضميمه
خود شهادت دهی و ديگران نيز عبرت كبرند كه بسبب اطاعت
خدا چنين بركي بوداده شجره بكي من شو مھر با تم و خير بودا
درد نيا و آخرت خواهان اميدوارم موفق و مؤيد شوي ان
ربك لكرهم رحيم و هاب ع ع

پير زيارت جناب اكبر عالم
شريف عالم

و بے راحت و گرفتار با وجود این بدگوشی ماعنوم و بنیاد شماست
 در بار پر موج و بیقرار ملاحظه نماید که محبت باران چگونه عبد الهی
 همچنان آورده که در چنین وقتی چنین حالتی بکارش نام برده است
 مقصود اینست که باران الهی باید مظاهری فرض رحمانی باشد و سبب
 فرح و شادمانی این بند فلک فرج و سرور من در اینست که به بدیم و
 احساس تمامیم که دوستان الحمد لله در انسانان شمعهای روشنند
 و کلهای کلزار و کلتن و کله روح و ریختن ششراست و کله شکوفه
 و از هزار بیت بخش قلوب اهل فان بصفات رحمانه متعلقند و با اخلا
 و رحمانه متصف جوهر راستی هستند و واسطه صلح و اشقی جز در ضا
 حق آرزوی ندادند و بجز از جانفشانی کامرانی نخواهند خورد و آفرای
 جمالی الهی نموده اند و بنفوس و نیز به شکر و تقوی کشته اند جمیع ملل
 و احم در روش و سلوک و صفات باران جبرانند و کل بر پاک و آزادگی و
 خضوع و خشوع از نفوس شهادت میدهند ای باران رحمانی این عبد
 الهی که نهایت شمارا دوست دارد و طو آرزویش چنانست که در روز بروز
 در مراتب کمال رفقا نماید هر دم طهر شود و هر نفس شهن تر کرد بد
 تا هر یک غم محوی در آید مانند شمع بر آفریند اینست سبب و رحمانی

و اینست دوش رحمانان اگر آسانان بان موفق گردد روز بروز
 بیشتر رفته نماید و الا عاقبت خسران مبین است و حسب در نفس باز
 پس این اریخدا خواهم که آیات توحید کردید و نشانهای الطاریت محمد
 با جمیع طوائف عالم بنمایید هر بانه سلوک نمایند هر چه جفا بیند بوجوه
 برخیزد هر چه خطا مشاهده کنید بدین سر بپوشید تا نوابد
 در فکران باشد که سبب نورانیت عالم انسانی شود و الا در بای خاک
 غنرب موجی زند و جمیع در زهران موج غرق و نابود مگر احبای

آنان که ناظر با فو بنمایند و مطالع مهر و وفا اینند و سر مگردانند

واجب دی و علیکم الصلوة و التنا ع ع
 هو الله تبریر
 جناب افاضل امیرزا مولانا محمد علی اسکندر علیهم السلام

ایند صادر جمال مبارک هواره محراب اندوست بختی سبب
 مکتوبه مرفوع نموده بودید فراموش شد و بر تفصیل اطلاع حاصل
 کردید الحمد لله انصفان دو با شغاش است و احبای الهی در بستر
 از کتاب تنهاج الشاطین مرفوع نموده بودید این کتاب بسیار خوب
 زیرا از عبارات و اشارات و عنوان و حکایاتش بعضی وعدوا

و محمل

و مجمل و طغیان واضح و عیانست هر نفسی که اندک انضافی داشته
 باشد بمحض نظربان کتاب وافت کرده که منشاء صرف بغضا و
 محلاست عبارات فیجبه اش عداوت صریحه است و فی الحقیقه
 جمیع فروع عالم را رد کرده ماعدای طریقه بالاسری از این
 از فراین کلمات معلوم است اعتنائی ندارد این شخص از کثرت
 نقل این کتاب بر دام نلبیس نمود که بلکه عطیه که بر دست
 چنانکه در ظاهر کتابش صریح مرثوم نموده است ولی مانند ابله
 ما بوس و نویسد بدیج صفاست عالم فرستاده حتی بارض
 مقدس و از اینگونه نالیفات بسیار خواهد دید اینها ضری
 با مرزساند آنچه ضرام است حرکتی مخالف رضای مبارک و عد
 راستی بفضائل و خصائل اهل حقیقت باران الهی اگر هرگز خوا
 رحمانه کردند بشعاع ساطع این ظلمات زخمو و نابود کنند کوا
 عاشق صادق در اسب باشد این شخص نصف کتابش مفسر با
 و در این کتاب از تعبیر و بند بر داده فوف هر نفسی خیر است
 بین شما در از در با بجان حکمت نام شریف دهد که این شخص آنچه
 نوشته است مقصدش صرف اقرار بوده اگر حقیقت این امر را بخواهد

کتاب و مسائل استدلالیه موجود ملاحظه نمایند که هیچ اثری از این مضمونها
در آن مذکور و باقی مفسر بر جواب هست چون از بیان و برهان
عاجزند لهذا با این مغزهاست هر دوازده که شاید بدین سبب ناروین را
خواست کند هر بدون آن بطنوا نور الله با قواهم و با جلاله الا
ان بهم نوره ولو کفر الکافرون در آیات حضرت رسول روحی له الفداء
نیز از این قبیل است بسیار است و انشاء نمودند مثلا الفیض ما الضل
و ما ادراك ما الفیض خرطوم طویل و این را در محافل و مجالس
و قرآن میکنند ولی با این نزاع و جدال سبب اضمحلال امر الله
شد لا والله بلکه سبب فوت امر گردید پس مضمون باشد که امر
عنقریب اوج گیرد و بیک موج این حس و خاشاکها را بوادای هدایت
اندازد شما در فکر تبلیغ باشید دیگر آنکه احیای الهی باید نفوس محمد را
که اخطار خطایست نمایند و مسطور بیارند هر نفسی که داند بیک
ابدای بران ندارد مثلا شاید امروز یکی از بزرگان با انتخاب ملاقا
نمود و جیبی کرد شما ابد بیکری بران ندارد و همچنین اگر
کسی از شخص دیگری را احیای سوالی کرد که دلیل بر انصاف بود باید
او را مکوم بدارد زیرا نفس شریف سبب فرار او گردد چرا او استرسد

که در معرض افغان و افغان آمد فاعلم الکتابه بصريح الأشاره
مقصود اینست که باران الهی را چنین تعلیم نمایند و اگر چنانچه
مکن نبود که اجبا کل بکد بکورا مسنور بدارند و ذکر می نمایند
این دیگر خبر خلیه مدار نرویح است و علیک النجیه و الشاء
ع ع

مشد کجی از باران الهی نفس را هدایت نمود یا بدینگونه بدارد و
دیگران ذکر هدایت او را اگر نمایند البتة خبر است زیرا محفوظ
و مصون ماند و از این گذشته فوائد و منافع دیگر نیز حاصل
کرد ع ع

هو

رب و قی هو لآ المفقین علی کل خبر فی الملك و الملکوت بما انفقوا
اموالهم فی ناسب اول مشرف الأذکار فی قطب الدبّار و بدن لول
ما اعطینهم فی بئآء بئک المعود سعی مشکور و لهم الجزاء الوفور
یا مؤبد کل عبد مشکور رب و عدت عبادک فی کل حسنة عشره
امثالها فقدّر هو لآ اضعاف امثالها العشره و اجعل البرکة
تخط بهم من کل الجهات یا رب الأیات انک انت المعطى العزیز

الوهاب وانك انت الکریم الرحیم وقد سبقت منك الکلیات حتی
کل من قام علی نضر امرک من اهل الارض والسماوات ابارک الجبرأت
وفابل الحسنا والمبرات ع ع

مع الله

ای سید حق ایچہ مرفوم نمودی معلوم کردید دلیل جلیل بیدار
و نبت در امر حضرت رحمن و رحیم بود از خدا خواهیم که انا فانا در مرآت
عشوق و محبت الهیه و انجذابات وجدانیه و سوحات و جمانه ترقی
نمائے و بار و اغیار و انعم حوار و مهربان باشی دو انجیل مذکور
که شخصی حضرت سیم را اعلا ساد نیکو کار خطاب نمود حضرت فرمودند
که چرا مرا نیکو کار خطاب نمودی نیکو کار یک است و ان خداوند است
لهذا عبد الیها انا نواند دیدن خطا پوشش خواهد و ستر نماید زیرا
بیش از کل خود را کنه کار ببند و عاجز و فاضل در عبودیت پروردگار
لهذا چون بصورت خویش مشغول بخصایب دیگران نیز دازد و هواد
طلب بعمو و بقران نماید و اسدغای فضل و احسان اگر چنانچه
از نفس صورت حاصل و من بجهت با و در قضا تا ایم این از

بیا

بلکه چون بظهور خود معترف و بحال خود ملتفت تعرض بدگرایی تمام
 در انجمن مذکور است که ضعیفه زاینه بحضور حضرت سید خاضر شد
 و افراد کرد حاضرین گفتند چرا حکم بر جمیع نفرهای فرمودند هر کس
 سخنی حد شرعی نیست بعه کتاهی نموده است برخیزد و این زاینه را
 و جمعی نماید جمیع چون نظر بخدمت نمودند که کار بافتند طاهر یک
 بطرف فرار نمودند حال اینهاست که باید همواره متظور نظر باشد
 و الا کار مشکل است در قرآن سفیه باید ولو کنت قاطعاً علیظ
 القلب لا فوضوا من حولک و لے قوس باید که منصف باشند با وجود
 اعتنائ که مظهر الطاف کردند سب تنبیه و تذکر کرده و اما فوضو
 من در حق اشخاص دیگر که مقرر بودند و ثابت و مستقیم من همواره
 بعجز و هضم مقرر و معترف و البته بازان الهی نیز معاف میدارند
 و از ایشان هر وقت نامی رسیده بقدم امکان جوابی ارسال شد
 و علی الخصوص نامه نگاری دخلی بان محبت صافیه روحانیه و حاشیه و حاشیه
 ندارد و چه بسیار قوسی هستند که در ایام مبارک مورد الطاف
 شدند و الواح مفصل شده داشتند لکن در این بوم چنان لغزیدند
 که وصایای الهیه را نشنیدند و از آنچه در الواح خود نازل چشم پوشیدند

و نفوسه البوم فام بر خدمت امرند و ثابت و ثابت و حال آنکه
 در آیام مبارک بخطابه مخاطب نکشند ذلك من فضل الله يؤتيه
 من يشاء والله ذو فضل عظيم اصل امر و حقیقت فریبش ثبوت بر دین
 و خدمت امر الله و عبودیت در کمال احذرت این لازم و علیک التحية

والتاء ع ع

هو الله

ای بند صادق جمال سبحی مکشوب انجناب و اصل و مضمون واضح
 کت از فضل حق امید جدید است که بشاید شد بد موافق کردی
 و لسان مجامد و نفوس رب فدییم بکشانی ابان هدی شریک ثمانی
 و دانات نفی بر افرازی و لوله درانی اندازی روح مجسم کردی
 و بنور مصور شوی شمع ساطع کردی و خیم بازغ شوی از مواهب
 جمال سبحی اسد وار باش ز بهر حال را تا بسا که فرماید و سنگ
 کوه خوشترک فرماید خوف الاول لولا لولا کند و سنگ سپاه را
 الناس کران بهما فرماید در خصوص این (۲۶) از اصطلاح
 ناسع دایمال سوال نموده بودید که هر چند این (۲۴) معنیش
 ظاهر شد اما این (۲۶) هنوز حقیقتش مجهول ای بار محراب

برای

بدانکه چهار امر نامه از ملوک در تجدید و بنای اورشلیم صادر
 اول امر کوروش است که در (۵۳۶) قبل میلاد صادر شد
 (کتاب عزرا فصل اول) امر نامه ثانیه از داریوش است که در
 تاریخ (۵۱۹) قبل از میلاد واقع در عزرا فصل ششم امر
 ثالث از ارتخشاست در سنه سابع از حکومتش (۴۵۲) قبل
 از میلاد (نهمین فصل ۲) و مراد در اینحال امر ثالث است
 سبع سی و سه سال زندگی چون این عدد سی و سه بر عدد (۳۰۵)
 میفرمایم (۳۹۰) میشود این هفتاد هفت است تمام
 و ایضا در پایه (۲۵) نیز هفت هفت و شصت و دو هفت
 بیان میفرماید و بعد هفت هفت است که تمام سبعین است
 که در وسط آن ذبیحه بیفاد حضرت مسیح منبئ شد و غصباتش
 اینست که در تاریخ بیان میفرماید که تاریخ بدایتش صد و امر از
 ارتخشاست برای عزرا بنیای اورشلیم و نهایتش صعود حضرت
 سبع و آن هفتاد هفت است و تاریخ ثانیه بدایتش از انعام و احکام
 بنای اورشلیم است تا صعود مسیح و شصت و دو هفت است
 زیرا تجدید بنای اورشلیم هفت هفت اصلاد یافته که هر دوری

بنا ایست یعنی در هفته هفتم تمام شد و در نایخ انعام بنای بیت
 ناصعود صبح شصت و دو هفته و در هفته شصت و سیم که
 متصل بانست و در عقب آن صعود صبح است این هفت هفته
 بنای مجددا و در شلم است پرچون بدایت نایخ را صدور
 امر از آن محشانا نماید هفت هفته میشود و چون بدایت نایخ را
 از انعام و انتهای بنای اور شلم گیری شصت و دو هفته میشود
 و در هفته شصت و سه در وسط آن ذبیح بیبادت حضرت منادی
 ای بنده الهی بر مشقات و بلاهای تو مطلع امیر حرکتی است و بعد
 خود شما مطلع خواهید شد حال باید که نهایت صبر و تحمل را بجری
 دارد این مشقات و زحمت را نال کرد و وقت خوش پیش این و این
 بلاها و مصائب را تصور شماست و طایر حکیمای بالغه است در خصوص
 مسئله الکافان روح نموده بودید روح انسان قوه مجبطه
 بر حقایق اشیاست جمیع آنچه مشاهده میکنی از صنایع و آثار و کشفیات
 و قوه در حجب غیب بوده و آن را از حجب غیب بعالم شهود آورده مثلا
 قوه بخار به قوه غراف فکران لغراف مسائل و با ضمیمه جمیع اینها
 و قوه ستر مکنون و در صورت حصول روح انسانی کشف این اسرار

پنهان نموده و از غیب بیخود آورده پس معلوم شد روح انسانی نفس
 محبطه است و تصرف در حقایق اشیا ندارد و کشف اسرار مکنون در حقیقت
 ناسوت ممکن است اما روح الهی کشف حقایق الهیه و اسرار کونیه در حقیقت
 ناسوت می نماید اما در احوال که موقوف بر روح الهی کردی تا کشف اسرار
 لاهوت شوی و اوها اسرار ناسوت سوال از این در ۳۰

در فصل ۱۴ از کتاب پوختا نموده بودید که حضرت مسیح فرموده
 دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا میاید و هیچ
 چیزی در من ندارد مالک دنیا جمال مبارک و هیچ چیزی در من ندارد ^{معنی}
 اینست که بعد از من کل از من مستفید اما او مستفیل است و از من
 فیض نگیرد یعنی مستغنی از فیض من است و اما سوال از کشف ارواح
 بعد از خلع ایضاً نموده بودید البتة ان عالم کشف و شهود است
 زیرا حجاب از پنهان بچیزد و روح انسانی شاهد نفوس مافوق
 و هم رتبه را می نماید و مثالش انسان و فی که در عالم رحم بود حجاب
 را بر برداشت و جمیع اشیا مستور چون از عالم رحم نولد شد با
 حجاب انبغالم بالنسبه بغالم رحم عالم کشف و شهود است که شاهدت
 جمیع اشیا را بصیر طاهر می نماید همچین چون از انبغالم بغالم دیگر

حلت کرد آنچه در این عالم مستور بود در آن عالم کشف کرد و در آن عالم بنظر بصیرت جمیع اشیا و ادوات و مشاهد خواهد نمود افزون و امثال و منافق خود و نادون و خوشبختان هدیه خواهد کرد و اما تا آنکه ارواح در عالم اعلیٰ مقصودانست که ارواح مؤمنین در وقت ظهور در عالم مندا و پند و کل طیب و طاهر اما در این عالم امثال از پیدا خواهند کرد بعضی مقام اعلیٰ نایند و بعضی حد او سطح خواهند و اما در بدایت مراتب مانند این ناسوی در مبداء وجود است و این امثال بعد از صعود در خصوص ناعبر جبرم نموده بودند ساعتی محلی است در جهت ناصره در جلیل و افیع و اما در خصوص بنیاد ارباب که در این (۲۷) در فصل (۱۹) سفر ما بدانها من دانستم که ولی من زنده است و عاقبت بر زمین تمام خواهد نمود و در اینجا امر دانست که من مخدول نخواهم ماند و ولی و عظمه دارم و ناصیه و معین من عاقبت ظاهر خواهد گشت و حال با وجود آنکه جسم ضعیف گشته و کرم افاده بعد از این شفا خواهم یافت و با این چشم خود بپس بصیرت خویش او را خواهم دید این بیان بعد از آنست که او را ملامت نمودند و خود او نیز از صدمه دلنایای خویش ذکر نموده و چون

بجسدش از ستر و مجریض کرم افتاد بود خواست بفرماید که من جمیع
 امراض شفا خواهم یافت و در همین جسد بچشم خود ولی خود را دید
 و اما زینکه به بیابان خواهد رفت در مکاشفای بوحیاد و اصحاب ثانی عشر
 مذکور و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زینکه افشا برادر بردارد و من زهر
 پاهایش مراد از این زن شریعه الله است زیرا با اصطلاح کتب مقدسه کتاب
 از شریعه الله است که در اینجا تعبیر بزن شده است و در کتب شمس و قمر یعنی
 سلطنت بزرگ و فرسودگی در ظل شریعه الله هستند شمس علامت دولت فرس
 و قمر که هلال باشد دولت دولت بزرگ و دوازده اکتلیل دوازده اما من
 که مانند حواریین ناپدیدین الله نمودند ولد موعود جمال معبود است که
 از شریعه الله نولد یافته بعد مظهر نماید که از آن فرار بر بر تیره کرد که یعنی شریعه^{الله}
 از فلطین بصر ای حجاز انتقال نمود و در اینجا هزار و دویست و شصت سال
 اقامت کرد یعنی تا موعود ظهور و ولد موعود و آنچه معلوم است که در کتاب مقدس
 هر دو ز عبادت از کلمات و علیک التحیه و الشانه ع ع

هو الله

ای سید خاقان حضرت بزوان شکر و تفریح اگر چه بیان مافی الضمیر
 کند ولی عظام الفاظ در دلالت نامتبره معانی الهیه تفصیر نماید

اشارت و عبارات کتابه است و اشارت لهذا صفحت ثلوث
 صحائف مشهور است و در آن صفحت احساناً روحانیه مرفوع
 پس بیان الواح اگر نظر فرمائی بیان بلغی و کلام فصیحی و معانی
 بدیهی مشاهده نمائی و ان شاء الله تعالی که با حرفه نظم
 المضمون اگر چه کلمات جمیع الواح و صحائف الهیه است که اسرار
 ربوبیت در آن مرفوع ولی لوح محفوظ و ورق مشهور ثلوث
 باران است این بیانی دیگر و ثبوتی دیگر است صفحت معانی
 در آن مرفوع ابدیت تغییر و تبدل نیاید و محو و اثبات قبول
 ننگد مگر آنکه حذف وجود هوبت روحانیه مضمود شود با وجود
 این صحائف روحانیه محبت است که جان و دل باز آرزوی نفوس
 او را نماید تا جوهر محبت در جمیع مراتب وجود واضح و اشکاد
 گردد از الطاف و اعطاف حضرت بیچون امیدوارم که در آن
 صحائف مجدسیه نمایان موقوف کردی که سبب اشراق انوار توفیق
 شوی و مثبت بذل در آن رب مجید ترشیل آیات مجید کنی
 و تمسید و تکبیر از ثلوث بر آنکزی رب و در جانی و معتمدی و
 ملاذی اسکت ان شاء الله لهذا العبد الواحد و المرحوم التوفیق

لهذا الرثون حتى يفي القوس رجب العرفان في الكاس لا ينح المن
انت المعطي الكريم الوهاب وانت انت الموفق المؤيد العزيز المتأخر

فلا تفرح من كتابه المحمد بن عبد الله اسكوت في سنة ١٣٢٣ هـ

بزرگواران و بزرگواران

ای ائمه برینان مگو بیکه فضا
 سراج الملك و فرشتانے دوران مذکور بود
 و مضمون منہو شد این پیام صفا
 و ملك شكرا حاصل و دفع خواهد شد
 داشته باشند تا سبب جرم و دفع خواهد شد
 آنچه خطاب آرزوی تمام نماید اینچنان
 و جبهه شكرا ائمه پروردگار نافع
 و در هیچ عالم الهی پروردگار نافع
 باز در فضل و کمال رواج کرده و این جز بر
 و این ائمه جلوه عالم انسان شوند و این
 و شهادت و حکام عشق باز و جانفشانی
 بنیان چنان اشرفی فرموده که خاورد
 سامع را باز نمود نامشاهد نماید
 الباء الا بهی